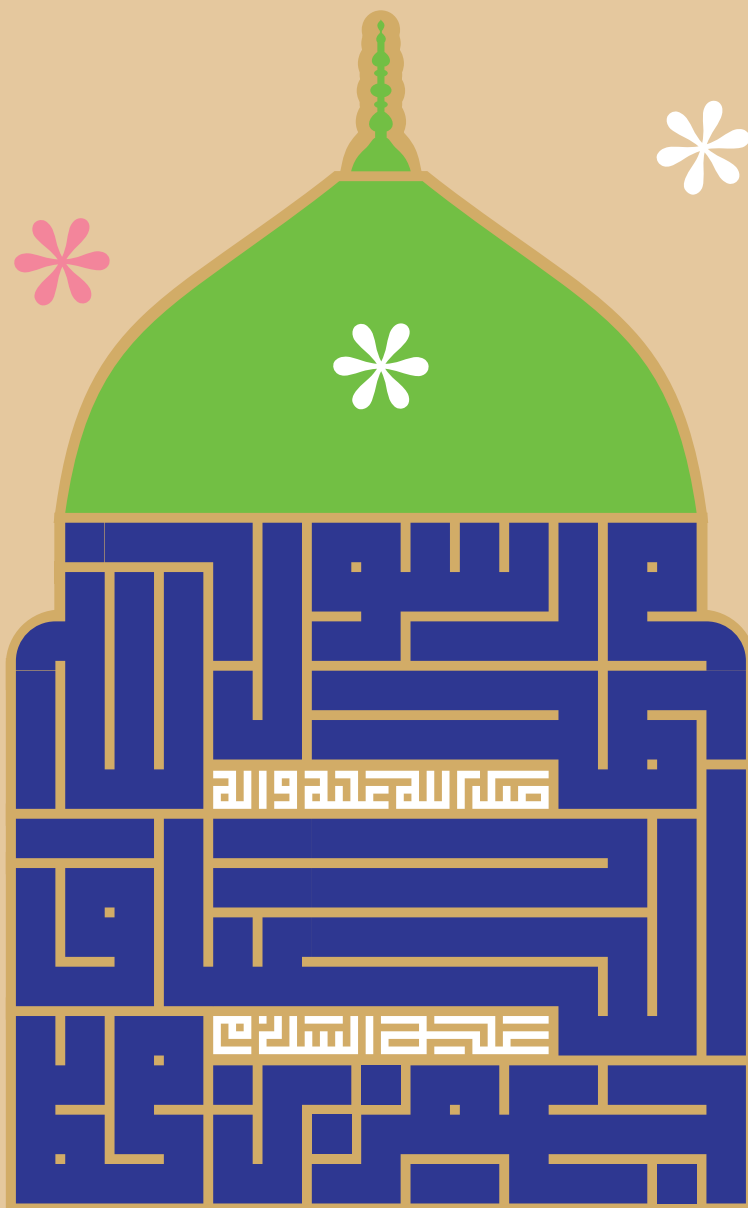


رشد آموزش

۱۱۹

مَحَن‌الْاِسْلَام

فصلنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی | برای معلمان، دانشجو - معلمان
و کارشناسان وزارت آموزش و پرورش | دوره سیمی و پنجم | شماره ۱
پاییز ۱۴۰۱ | ۴۸ صفحه | پیام‌ک: ۳۰۰۰۸۹۹۵
w w w . r o s h d m a g . i r



طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن ■ مسیّر پاسخ‌گویی به پرسش‌های اعتقادی دانش‌آموزان
سیر تاریخی عصمت در ادیان الهی ■ ترور دانشمندان مسلمان در هفتاد سال اخیر



مركز التوعية الفكرية



رشد آموزش

مجله رشد

۱۱۹

فصلنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی برای معلمان،
دانشجو، معلمان و کارشناسان وزارت آموزش و پرورش
دوره سی و پنجم / شماره ۱ / پاییز ۱۴۰۱



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

مدیر مسئول:

محمد صالح مذنبی

سر دبیر: محمد مهدی اعتصامی

هیئت تحریریه:

محمد مهدی اعتصامی،

یونس باقری، یاسین شکرانی،

مهدی مروجی، رضا ملایی،

حسین علی محمدی، فخری ملکی

مدیر داخلی: یونس باقری

طراح گرافیک: سعید سلیمی

ویراستار: جعفر ربانی

www.roshdmag.ir

نشانی مجله: تهران، ایران شهر شمالی، پلاک ۲۷۰

تلفن دفتر مجله: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۱۳

نمابر مجله: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۳۱۶

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۵

صندوق پستی امور مشترکین: ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱

تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵

۱. سرمقاله/ کاهش فرزندآوری و بحران تربیتی/ ۲

۲. بررسی آیه ۱۸۶ سوره بقره/ در محضر علامه طباطبائی (۲/۴)

۳. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن / حضرت آیت الله سیدعلی خامنه‌ای/ ۸

۴. مسیر پاسخ‌گویی/ حجة الاسلام والمسلمین محسن عباسی ولد/ ۱۴

۵. تأثیر عقلانیت تمدنی بر الغای ترمیدور در فرایند انقلاب اسلامی/ محمد حسین طاهری/ ۱۸

۶. آغاز تاریخی فلسفه/ گروه فلسفه و منطق دفتر برنامه ریزی و تألیف کتاب‌های درسی/ ۲۳

۷. کتاب‌های فلسفه و منطق در بوته نقد و نظر/ گفت‌وگو با دبیران درس فلسفه البرز/ مهدی مروجی/ ۲۷

۸. سیر تاریخی عصمت در ادیان الهی/ علی پریمی، معصومه عامری/ ۳۱

۹. روش تدریس خلاقانه سنت امداد عام الهی/ عبدالرضا سلاح ورزیان/ ۳۵

۱۰. معرفی کتاب/ بحران معرفت/ نقد عقلانیت و معنویت تجددگرا/ ۳۶

۱۱. معرفی کتاب/ فقیه در قامت حاکم جامعه اسلامی/ آیت الله محمد حسین ملک‌زاده/ ۳۶

۱۲. کتاب‌شناسی/ تا بی‌نهایت/ ۳۷

۱۳. ترور دانشمندان مسلمان در هفتاد سال اخیر/ دکتر محمد مهدی اعتصامی/ ۳۹

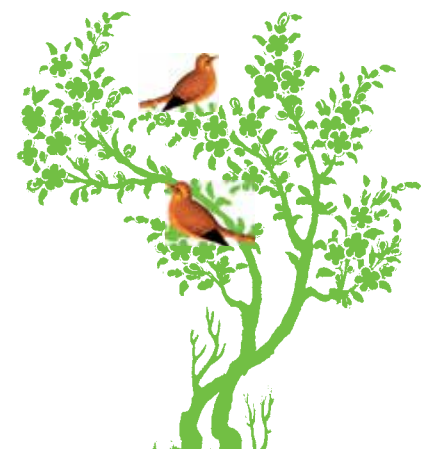
۱۴. «قوآمیت» مرد/ جبار محمدی/ ۴۲

۱۵. اتحاد عاقل و معقول/ دکتر مهدی حاجیان/ ۴۶

قابل توجه نویسندگان و پژوهشگران:

مجله رشد آموزش معارف اسلامی، نوشته‌ها و گزارش تحقیقات پژوهشگران و متخصصان تعلیم و تربیت به‌ویژه معلمان دوره‌های مختلف را در صورتی که در نشریات عمومی درج نشده و مرتبط با موضوع مجله باشد، می‌پذیرد. لازم است در مطالب ارسالی، موارد زیر رعایت شود:

چکیده‌ای از کل محتوای ارسال شده حداکثر در ۲۵۰ کلمه، همراه مطلب ارسال شود. پی‌نوشت‌ها و منابع کامل باشد و شامل نام اثر، نام نویسنده، نام مترجم، محل نشر، ناشر، سال انتشار و شماره صفحه مورد استفاده باشد. در متن‌های ارسالی تا حد امکان از معادل‌های فارسی واژه‌ها و اصطلاحات استفاده شود. اصل مقاله‌های ترجمه شده به پیوست آن ارسال شود. نثر مقاله روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه‌های علمی و فنی دقت شود. شکل قرار گرفتن جدول‌ها، نمودارها و تصاویر، پیوست در حاشیه مطلب مشخص شود. مطالب یک خط در میان روی کاغذ نوشته و در صورت امکان حروف‌نگاری شود. مطالب مندرج در مجله، الزاماً مبتنی بر نظر دفتر انتشارات و فناوری آموزشی نیست و مسئولیت پاسخگویی به پرسش‌های خوانندگان با خود نویسنده یا مترجم است. مقاله‌های دریافتی در صورت پذیرش یا رد، بازگشت داده نمی‌شود. مجله در پذیرش، رد، ویرایش و یا تلخیص مقاله‌های رسیده مجاز است.



کاهش فرزندآوری و بحران تربیتی

۱. چالش‌ها و بحران‌های اجتماعی عموماً به گونه‌ای هستند که هم دامن عاملان و مقصران را می‌گیرند و هم دامن آنان را که در پیدایش آن‌ها سهمی نداشته‌اند. به‌طور مثال، بحران‌های زیست‌محیطی، مانند آلودگی هوای شهرهای بزرگ و کمبود آب، فقط بر آن‌هایی که هوای شهر را آلوده می‌کنند یا در مصرف آب اسراف می‌کنند آسیب نمی‌رساند، بلکه حتی به آن کسی که در آلودگی هوا نقشی ندارد و در مصرف آب صرفه‌جویی می‌کند هم آسیب می‌رساند. بحران کاهش جمعیت نیز از همین قبیل است. این بحران که بسیاری از کشورها با آن دست‌به‌گریبان هستند نه تنها مشکلاتی برای خانواده‌های کم‌فرزند و بدون فرزند به‌دنبال دارد، بلکه عموم خانواده‌ها را در معرض خطرات اخلاقی و اجتماعی قرار می‌دهد، و حتی اساس یک کشور را از نظر اقتصادی و امنیتی و فرهنگی با مشکل جدی روبه‌رو می‌کند.

۲. در دهه‌های اخیر تحولاتی در فرهنگ و اقتصاد جوامع، از جمله جامعه‌ما، رخ داده که سبک زندگی بسیاری از افراد و خانواده‌ها را تغییر داده است. در این سبک زندگی جدید، ازدواج دیرهنگام صورت می‌گیرد و فرزندآوری به حداقل می‌رسد و گاه نیز از فرزندآوری جلوگیری می‌شود. گرچه معمولاً عوامل اقتصادی از قبیل نداشتن شغل، نداشتن درآمد کافی، نداشتن مسکن و نظایر آن را عامل اصلی ازدواج دیرهنگام و عدم علاقه به فرزندآوری می‌دانند، اما آمارها گویای آن است که تغییرات فرهنگی از عوامل اقتصادی مؤثرتر بوده است. زیرا هم ازدواج دیرهنگام و هم عدم علاقه به فرزندآوری در مناطق به اصطلاح بالای شهری و اعیان‌نشین و اقشار متأثر از فرهنگ غرب بیشتر از مناطق سنتی و حاشیه‌ای و روستایی است و با وجود اینکه مناطق سنتی و روستایی درآمد کمتری دارند، اما نرخ ازدواج و فرزندآوری در آن‌ها بالاتر است.

۳. مهم‌ترین اقدام برای مبارزه با این بحران، که آینده نزدیک خانواده‌های ما و فرزندان ما را نشانه گرفته است، اصلاح بینش و نگرش دختران و پسران امروز در این امر است و از این زاویه، آموزش و پرورش و یکایک ما معلمان امروز و سالخوردگان فردا مسئولیت سنگینی، که هم دینی و هم ملی است، برعهده دارند.

برای اینکه هر یک از ما در آینده نوه‌ها و نواده‌هایی در کنار خود داشته باشیم و شور و نشاط خانوادگی را حس کنیم و نیز برای اینکه کشوری قدرتمند، با تولید ثروت بیشتر و خطرپذیری کمتر داشته باشیم، باید با روش‌های تربیتی صحیح، از هم‌اکنون نگرش فرزندان خود را نسبت ازدواج به موقع و فرزندآوری تصحیح کنیم. البته این امر کاری سخت و طاقت‌فرساست، به‌خصوص که برخی از خودمان هم دیر ازدواج کرده‌ایم و هم به یک یا دو فرزند قناعت کرده‌ایم.

۴. ما معلمان درس دین و زندگی، که در پایه یازدهم به مسائل مربوط به خانواده می‌پردازیم و نیز به تدریس درس خانواده و سبک زندگی که در پایه دوازدهم قرار دارد، و البته دیگر معلمان تمام درس‌ها، می‌توانیم نقش بسزایی در تربیت دانش‌آموزان و افزایش گرایش آنان به فرزندآوری ایفا کنیم. متأسفانه بسیاری از افراد، در هنگام بروز چالش و بحران، به جای برخورد محکم و جدی با آن و حل مشکل، خود را با چالش تطبیق می‌دهند و تسلیم آن می‌شوند و زیر بار پذیرش آسیب‌های آن می‌روند به گونه‌ای که آن آسیب‌ها برایشان طبیعی جلوه می‌کند.

یکی از آسیب‌های کوچک نداشتن فرزند بروز مشکلات فراوان در دوران کهن‌سالی است. هر زن و مرد جوان می‌تواند پیش‌بینی کند که قناعت کردن به یک یا دو فرزند، دوره سالمندی را که ممکن است ۲۰ تا ۳۰ سال طول بکشد، به دوره تنهایی و عزلت و به دوره نداشتن حامی و پشتیبان تبدیل می‌کند و پناه بردن به خانه سالمندان را به دنبال می‌آورد. بالا بودن خودکشی در میان سالمندان کشورهای صنعتی، از جمله ژاپن، به علت این قبیل معضلات روحی و روانی و زندگی در تنهایی است که به علت تک‌فرزندی پدید آمده است.

۵. فرزندآوری، به‌طور طبیعی، سختی و دردسرهای خود را هم برای پدر و هم برای مادر و به‌خصوص مادر به دنبال دارد، سختی‌هایی که برای بسیاری از دختران امروزی قابل تحمل نیست و روحیه قبول آن را ندارند.

اصولاً زندگی امروزی که تمرین سختی‌ها کمتر در آن اتفاق می‌افتد، به تدریج سبب پیدایش نسل‌هایی شده که ظرفیت تحمل سختی‌ها را ندارند و از هر کاری که زندگی را مشکل و سخت می‌کند پرهیز دارند. نتیجه چنین رفتاری مسئولیت‌پذیری کمتر است. زیرا مسئولیت، تعهدآور است و قبول تعهد سختی‌های خود را به دنبال دارد. در این قبیل زندگی‌ها، افراد، خودآگاه و ناخودآگاه، دیر به سراغ ازدواج می‌روند، کمتر فرزند می‌آورند و اگر هم فرزنددار شوند او را به مهدکودک‌ها می‌سپارند.

به همین جهت است که حتی در کشورهای صنعتی و اروپایی که دولت‌ها تسهیلات فراوانی برای مادران باردار فراهم کرده‌اند، باز هم نرخ باروری بسیار پایین و حتی منفی باقی‌مانده است. همین مثال گویای آن است که مسئله عدم علاقه به فرزندآوری، در بسیاری موارد، یک امر فرهنگی و نگرشی است که صرفاً با افزایش درآمد حل نمی‌شود.

۶. درست است که اصلاح نگرش نوجوانان و جوانان در این مورد نیازمند یک برنامه جامع ملی، در ابعاد اقتصادی، فرهنگی، تربیتی و آموزشی است، اما سهم ما معلمان، هرچند هم اندک باشد، بیشتر و مؤثرتر است. پیشنهاد ما به دبیران گرامی هم این نیست که در مبحث خانواده در کتاب یازدهم و یا در کتاب خانواده و سبک زندگی، مستقیماً به سراغ فواید ازدواج زودهنگام و فرزندآوری بروند، که البته آن هم اگر به‌درستی صورت بگیرد، مفید است، بلکه ما باید به سراغ موضوع‌ها و مسائلی برویم که نگرش دانش‌آموزان را در مورد اصل و اساس زندگی ارتقا می‌دهد و متعالی می‌کند و آنان را از روزمرگی‌هایی که برخی جوانان گرفتار آن هستند نجات می‌بخشد.

افزایش عزت نفس، علاقه‌مندی به قدرت ملی و قدرتمند بودن کشور، علاقه‌مندی به خانواده و حفظ حرمت خانواده، تقویت ایمان به دین و اوامر و نواهی دینی، داشتن اهداف بلند و متعالی در زندگی، احساس مسئولیت نسبت به مردم و کشور خود و آشنایی با انسان‌های بزرگ و سبک زندگی آنان از موضوعاتی هستند که نگرش جوانان ما را بالا می‌برند و آنان را آماده‌پذیرش مسئولیت‌ها، از جمله تشکیل خانواده و فرزندآوری می‌کنند.

اصولاً زندگی امروزی که تمرین سختی‌ها کمتر در آن اتفاق می‌افتد، به تدریج سبب پیدایش نسل‌هایی شده که ظرفیت تحمل سختی‌ها را ندارند و از هر کاری که زندگی را مشکل و سخت می‌کند پرهیز دارند



بررسی آیه ۱۸۶ سورة بقره در محضر علامه طباطبائی (۲)

بحث روایتی

شیعه و سنی روایت کرده‌اند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: دعا سلاح مؤمن است.^{۳۱} و در کتاب عدة الداعی است که در حدیث قدسی آمده: ای موسی از من آنچه احتیاج داری درخواست کن؛ حتی علوفه گوسفند، و نمک خمیرت را از من بخواه.^{۳۲} و در کتاب مکارم از آن جناب روایت کرده که فرمود: دعا از خواندن قرآن بهتر است، برای اینکه خود خدای عزوجل می‌فرماید: «قل ما یعزبوا بکم ربی لولا دعاؤکم» بگو اگر دعای شما نباشد پروردگار من هیچ اعتنایی به شما نخواهد کرد^{۳۳}، این مضمون از امام باقر و صادق علیهما السلام نیز نقل شده.

باز در کتاب عدة الداعی در روایت محمد بن عجلان، از محمد بن عبید الله بن علی بن الحسین، از پسر عمویش امام صادق (ع)، از پدران بزرگوارش از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت آورده که فرمود: زمانی خدای تعالی به بعضی از انبیای خود وحی فرستاد که، به عزت و جلالم سوگند، آرزوی هر آرزومندی را که به غیر من امید ببندد مبدل به نومیدی می‌کنم، و جامه ذلت در میان مردم برتنش می‌پوشانم، و از گشایش و فضل خودم دور می‌کنم. آیا بنده، بنده من باشد، و در شداوندش به غیر من امید ببندد با اینکه شداوند همه به دست من است؟ و آیا به غیر من امیدوار می‌شوی، با اینکه غنی بالذات و جواد علی الاطلاق منم؟ و کلید همه درهای بسته به دست من است، و در خانه من به روی هر کس که

بخواهد مرا بخواند باز است. (تا آخر حدیث)^{۳۴} و نیز در عدة الداعی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت آورده که فرمود: خدای تعالی فرموده هیچ مخلوقی دست به دامن مخلوق دیگر نمی‌شود مگر آنکه من رشته اسباب آسمان‌ها و اسباب زمین را علیه او قطع می‌کنم، دیگر اگر از من چیزی بخواهد عطایش نمی‌کنم، و اگر به درگاهم دعا کند دعایش را مستجاب نمی‌سازم، و هیچ مخلوقی دست به دامن خود من نمی‌شود و چشم امید از مخلوق من نمی‌پوشد مگر آنکه آسمان‌ها و زمین را ضامن رزقش می‌کنم، آن وقت اگر دعا کند اجابت می‌کنم و اگر حاجت بخواهد بر می‌آورم و اگر طلب آموزش کند او را می‌آمزم.^{۳۵}

مؤلف: آنچه از این دو حدیث افاده می‌شود این است که دعا باید خالص باشد، نه اینکه سبب اسباب وجودی عالم را که آن‌ها را میان هر موجودی و حوادثش واسطه قرار داده ابطال کنند، چون هر انسانی می‌داند که چنین اسبابی وجود دارد اما سببیت آن‌ها را خدا به آن‌ها داده، نه اینکه خود آن‌ها علت تامه‌ای باشند که بتوانند مستقل از خدای سبحان فیض را به معلول‌های خود برسانند.

توضیح اینکه انسان با فطرت خود این معنا را درک می‌کند که برای رفع حاجتش برآورنده‌ای است که فعلش از او تخلف نمی‌کند، و نیز درک می‌کند آنچه از سبب‌های ظاهری که وی دست به دامن آن‌ها می‌زند سبب تام نیستند، و فعل و اثرشان از آن‌ها تخلف می‌کند، که آن شاعر می‌گوید: «ناگهان سرکنگبین صفرا فزود»

پس انسان این شعور و درک را دارد که آن مبدئی که سرخ تمامی امور آنجاست، و رکنی که در تحقق و وجود هر حاجت از حوائجش بدان اعتماد و دلگرمی دارد، غیر این اسباب ظاهری است، و لازمه این درک آن است که اعتماد کامل و رکون تام به این اسباب نداشته باشد، به طوری که به کلی از آن سبب تام و حقیقی غافل بماند، و هر چیزی را مستند به سبب‌های ظاهریش بیندارد.

آری انسان با کمترین دقت و توجه ملتفت به این نکته می‌شود، حال اگر سؤالی کند و حاجتی بطلبد حاجتش هم برآورده گردد، از این برآورده شدن کشف می‌کند سؤالش سؤال از پروردگارش بوده، و حاجتی که داشته و از راه شعور باطنی خود آن را تشخیص داده - از طریق اسباب ظاهری به درگاه پروردگارش رسیده، و از آنجا به وی افزوده شده است، و اگر همین حاجت را از سببی از اسباب ظاهری بخواهد، از کسی خواسته که شعور فطری و باطنیش حکم می‌کند به اینکه آن سبب، برآورنده حاجتش نیست، بلکه خیال می‌کرده که آن سبب برآورنده حاجتش می‌باشد، و قوه خیالیش به عللی غیر از شعور باطنی به حاجت، آن سبب را در نظرش برآورنده حاجت تصویر کرده، و این در همان مواردی است که باطن آدمی مخالف با ظاهر اوست.

مثالی که می‌توانیم در اینجا بیاوریم این است که، بسیار می‌شود انسان چیزی را دوست دارد و به آن اهتمام می‌ورزد تا آنکه آن را به دست می‌آورد، آن‌گاه می‌بیند که همین محبوبش مزاحم و مضر به منافعی است که برای او مهم‌تر و محبوب‌تر است، لذا ناگزیر از آن دست برمی‌دارد و محبوب‌تر را می‌گیرد. و بسیار هم می‌شود که از چیزی نفرت دارد و به خاطر حفظ منافعش از آن می‌گریزد، ولی تصادفاً به همان چیز بر می‌خورد، و می‌بیند برخلاف آنچه می‌پنداشت از منافعی که به خاطر آن از این می‌گریخت سودمندتر و بهتر است.

کودک مریض از نوشیدن دوی تلخ می‌گریزد و در عین اینکه طالب بهبودی خویش است برای خوردن دوا گریه می‌کند. این انسان با شعور باطنی و فطریش صحت و سلامتی را می‌خواهد و به زبان فطرت درخواست آن را دارد، هرچند که به زبان سر و باعملش خلاف آن را درخواست می‌کند.

پس معلوم می‌شود که انسان در زندگیش دو نظام دارد، یک نظام به حسب فهم فطری و شعور باطنی‌اش و نظامی دیگر به حسب تخیلش، نظام فطریش از خطا محفوظ است و در مسیرش دچار اشتباه نمی‌شود، اما نظام تخیلی‌اش بسیار دستخوش خبط و اشتباه می‌شود، و چه بسا می‌شود که او به حسب صورت خیالیش چیزی را درخواست می‌کند و جداً

می‌طلبد و نمی‌داند که با همین سؤال و طلبش درست چیز دیگری مخالف آن را می‌خواهد. پس باید حدیث را به همین معنا توجیه کرد، و این همان معنایی است که از کلام علی علیه السلام می‌آید که فرمود: «عطیه و بخشش به قدر نیت است».

و در عدة الداعی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت آورده که فرمود در حالی دعا کنید که یقین به اجابتش داشته باشید.^{۲۶}

و در حدیث قدسی آمده است که خدای تعالی فرمود: من همان جایم که ظن بنده‌ام به من آنجاست، پس بنده من نباید به غیر از خیر از من انتظاری داشته باشد، بلکه باید نسبت به من حسن ظن داشته باشد.^{۲۷}

مؤلف: علتش این است که دعا در حال نومیدی و تردد کشف می‌کند از اینکه صاحبش در حقیقت درخواستی ندارد، که بیانش گذشت، و نیز روایت شده که هرگز چیز نشدنی را از خدا نخواهید.

و باز در کتاب عدة الداعی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت آورده که فرمود: در حوائج خود به درگاه خدا فرع کنید، و در ناملایمات خود به او پناهنده شوید، و به درگاهش تضرع نموده او را بخوانید، که دعا مغز عبادت است و هیچ مؤمنی نیست که خدا را بخواند مگر آنکه دعایش را مستجاب می‌کند آن‌هم یا به فوریت، که در نتیجه ثمره‌اش در دنیا عاید او می‌شود، و یا با مدت که در نتیجه ثمره‌اش در آخرت عایدش می‌شود، و یا حداقل ثمره آن را به مقدار دعایش کفاره گناهانش قرار می‌دهد. البته همه این‌ها در صورتی است که از خدا گناه نخواهد.^{۲۸}

و در نهج البلاغه در یکی از وصایای امیرالمؤمنین (ع) به فرزندش حسین (علیه السلام) آمده: خدای تعالی کلید همه خزینه‌های غیبش را در دست خود تو قرار داد و آن این است که به تو اجازه داد از او مسئلت کنی. با این کلید که همان دعاست هر دری از درهای نعمت‌های او را بخواهی می‌توانی بگشایی و باران رحمت او را به سوی خود ببارانی.

پس هرگز دیر شدن اجابت خدا تو را نومید نسازد، که عطیه به قدر نیت است. و چه بسا اجابت دعایت بدین جهت تأخیر می‌افتد که اجرش برایت بیشتر باشد، که بزرگ‌ترین عطا همان آرزو و انتظار اجابت داشتن است. و چه بسا چیزی از خدا بخواهی و خدا آن را به تو ندهد، بلکه بهتر از آن را بدهد، حال یا در دنیا و یا در آخرت؛ و یا بدین جهت مستجاب نکند که خواسته است بلائی را از تو بگرداند، چون آنچه خواسته‌ای برای جان تو است، زیرا بسیار می‌شود که از خدا چیزی بخواهی که مایه نابودی دین تو است و اگر آن حاجت را برآورند دینت را از دست می‌دهی. پس بر تو

پس معلوم می‌شود که انسان در زندگیش دو نظام دارد، یک نظام به حسب فهم فطری و شعور باطنی‌اش و نظامی دیگر به حسب تخیلش، نظام فطریش از خطا محفوظ است و در مسیرش دچار اشتباه نمی‌شود، اما نظام تخیلی‌اش بسیار دستخوش خبط و اشتباه می‌شود



**در عدة الداعي از امام
صادق (عليه السلام)
روایت کرده که فرموده:
خدای تعالی دعای قلبی
فراموش کار را مستجاب
نمی کند (یعنی کسی که
بی فکر و بی توجه قلبی
دعا می کند)**

باد که همیشه از خدا چیزی بخواهی که جمال و زیباییش برایت بماند و وزر و وبالش از بین برود، نه مال بخواهی که نه تنها برایت نمی ماند، بلکه تو هم برای آن نمی مانی.^{۳۱}

مؤلف: اینکه فرمود: (عطیه به مقدار نیت) است منظور این بوده که استجاب همواره مطابق دعاست، پس آنچه سائل بر حسب عقیده قلبی و حقیقت ضمیرش از خدا می خواهد خدا به او می دهد، نه آنچه که گفتارش و لقلقه زبانش اظهار می دارد. چون بسیار می شود که لفظ آن طور که باید مطابق با معنای مطلوب نیست، که بیانش گذشت. بنابراین جمله مورد بحث بهترین و جامع ترین کلمه است برای بیان ارتباط میان درخواست و اجابت.

و چگونه جامع ترین کلمه نباشد با اینکه در کوتاه ترین عبارت موارد علت بسیاری از دعاها را که مستجاب نمی شود بیان کرده است. مانند موردی که اجابت طول می کشد، و موردی که خیر دنیایی مسئول با خیر مهم تر دنیایی و یا آخرتی تبدیل می شود و مواردی که خواسته دعا کننده به صورت دیگری غیر صورتی که خواسته مستجاب می شود که سازگارتر به حال سائل است؛ چون بسیار می شود که سائل نعمتی گوارا درخواست می کند که اگر فوراً به او داده شود گوارا نمی شود، لذا اجابتش تأخیر می افتد تا سائل تشنه تر شود، و نعمت نام برده گوارا تر گردد، چون خودش در سؤال خود قید گوارا را ذکر کرده بود، پس در حقیقت خودش خواسته که اجابتش تأخیر افتد. همچنین مؤمنی که به امر دین خود اهتمام دارد اگر حاجتی را درخواست کند که برآورده شدن آن باعث هلاکت دین او می شود، و او خودش اطلاع ندارد، و خیال می کند برآورده شدن آن حاجت سعادت او را تأمین می کند، در حالی که سعادت او در آخرت اوست، پس در حقیقت او درخواست سعادت آخرتش است نه دنیا، و به همین جهت دعایش در آخرت مستجاب می شود نه در دنیا. باز در عدة الداعي از امام باقر (عليه السلام) روایت کرده که فرمود: هیچ بنده ای دست خود به سوی خدای عزوجل نمی گشاید مگر آنکه خدا از رد آن بدون اینکه حاجتش داده باشد شرم می کند و بالاخره چیزی از فضل و رحمت خود که بخواهد در آن می گذارد. بنابراین هر وقت دعا می کنید دست خود را برنگردانید مگر بعد از آنکه آن را به صورت خود بکشید، و در خبری دیگر آمده که به صورت و سینه خود بکشید.^{۳۲}

مؤلف: در الدر المنثور هم قریب به این معنا از عده ای از صحابه چون سلمان، جابر، عبدالله بن عمر، انس بن مالک و ابن ابی مغیث از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مطالبی در ضمن هشت روایت آورده که در همه آن ها جمله «دست بلند کردن»^{۳۳} آمده است. پس دیگر معنا ندارد بعضی این

معنا را انکار کنند و بگویند دست بلند کردن به معنای آن است که خدا جسم است و در آسمان قرار دارد، و خدا بزرگ تر از این است که جسم باشد.

و این سخنی است فاسد، برای اینکه حقیقت تمامی عبادت های بدنی نشان دادن حالت قلبی، و صورت بخشیدن توجه درونی، و اظهار حقایق متعالی از ماده است در قالب تجسم، که این وضع در نماز و روزه و حج و عبادات دیگر با اجزا و شرایط آن ها به خوبی روشن است و اگر این معنا نبود اصلاً عبادت بدنی تحقق نمی یافت.

یکی از آن عبادت ها دعاست، و آن عبارت است از مجسم ساختن توجه قلبی و درخواست باطنی به صورت درخواست ظاهری، که ما افراد بشر در بین خود داریم، و خود را در برابر پروردگارمان به حالتی می گیریم که یک انسان فقیر، که خود را پست احساس می کند در برابر توانگری که خود را عزیز و عالی پنداشته، می گیرد؛ یعنی دست خود را در مقابل او دراز می نماید، گردن خود را کج می کند، و با حالت ذلت و تضرع حاجت خود را می گوید.

اتفاقاً در روایتی که شیخ در مجالس خود با ذکر سند از محمد بن علی بن الحسین (ع) و برادرش زید از پدر آن دو از جدشان حسین بن علی (عليه السلام) روایت کرده، آمده است که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وقتی به دعا مشغول می شد دست خود را بلند می کرد و مناجات و دعا می نمود، به حالتی که یک فقیر گرسنه در گدایی به خود می گیرد، و همین معنا را عدة الداعي بدون ذکر سند نقل کرده است.^{۳۴}

و در بحار از علی (عليه السلام) روایت کرده که مردی را دید که می گفت: بار الهی پناه می برم به تو از فتنه. امام فرمود: معنای این دعای تو این است که خدایا پناه می برم به تو از مال و اولاد چون خدای تعالی فرموده: انما اموالکم و اولادکم فتنه^{۳۵}، پس اگر می خواهی به خدا پناه ببری باید بگویی: خدایا پناه می برم به تو از فتنه های گمراه کننده.^{۳۶}

مؤلف: این هم باب دیگری است در تشخیص معنای لفظ، که نظایری هم در روایات دارد. در روایات آمده است که «حق» در معنای هر لفظی همان معنایی است که در کلام خدای تعالی آمده، و باز از این باب است آن روایاتی که در معنای جزء و کثیر و امثال آن رسیده است.

در عدة الداعي از امام صادق (عليه السلام) روایت کرده که فرموده: خدای تعالی دعای قلبی فراموش کار را مستجاب نمی کند (یعنی کسی که بی فکر و بی توجه قلبی دعا می کند).^{۳۷}

و نیز در عدة الداعي از علی (عليه السلام) روایت کرده که فرمود: خدا دعای قلب باز یگر را قبول نمی کند.^{۳۸}

مؤلف: در این معنا روایات دیگری نیز هست، و سرش این

پی‌نوشت‌ها

است که در این‌گونه موارد حقیقت دعا و مسئلت تحقق نمی‌یابد.

در کتاب دعوات تألیف راوندی آمده است: خدای تعالی در تورات به بنده خود خطاب کرده می‌فرماید: تو هر وقت بنده‌ای از بندگان مرا نفرین کنی که به خاطر ظلمی که به تو کرده، نابودش کنم، در همان وقت کسی هم هست که تو را نفرین می‌کند به خاطر ظلمی که تو به او کرده‌ای. اگر می‌خواهی هم نفرین تو را مستجاب می‌کنم و هم نفرین او را؛ و اگر بخواهی استجابت نفرین هر دوتان را تا روز قیامت به تأخیر می‌اندازم.^{۳۷}

مؤلف: سرّ این معنا روشن است، زیرا وقتی کسی چیزی را به نفع خود مسئلت می‌کند لابد به آن راضی است، و وقتی به آن راضی و خشنود باشد باید به هرچه که از هر جهت مثل آن است نیز راضی باشد. مثلاً وقتی علیه ستمگر خودش نفرین می‌کند و انتقام او را می‌خواهد، باید به‌طور کلی از انتقام گرفتن از ستمگر راضی باشد و آن را دوست بدارد، پس اگر خودش هم ستمگر باشد نفرین علیه ستمگریش، نفرین علیه خودش هم خواهد بود. چون گفتیم او با نفرین کردنش می‌فهماند که انتقام از ستمگر را دوست می‌دارد، حال اگر این انتقام را نسبت به خودش هم دوست بدارد، که هرگز دوست نمی‌دارد، به بلایی گرفتار می‌شود که آن را برای غیر خودش درخواست کرده بود، و اگر دوست ندارد در حقیقت نفرینی و دعایی از او سرزده، بلکه فقط گفتاری زبانی بوده و خدای تعالی در این باره فرمود: و یدع الانسان بالشر دعائه بالخیر، و کان الانسان عجولاً^{۳۸}.

۲۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۸
۲۲. عده الداعی، ص ۱۲۳
۲۳. مکارم الاخلاق، ص ۳۸۹
۲۴. عده الداعی، ص ۱۲۳-۱۲۴
۲۵. عده الداعی، ص ۱۲۳ و ۱۲۴
۲۶. عده الداعی، ص ۱۰۳؛ و بحار، ج ۹۳، ص ۳۰۵
۲۷. عده الداعی، ص ۱۲۳
۲۸. عده الداعی، ص ۲۵ و بحار، ج ۹۳، ص ۳۰۲
۲۹. نهج البلاغه، رساله ۳۱
۳۰. عده الداعی، ص ۱۳۹ و بحار، ج ۹۳، ص ۳۷
۳۱. الذر المنثور، ج ۱ ص ۱۹۵
۳۲. عده الداعی، ص ۱۳۹ و بحار، ج ۹۳، ص ۳۰۶
۳۳. همانا اموال و اولاد شما فتنه‌اند. (سوره تغابن، آیه ۱۵)
۳۴. و در وسائل ج ۴ کتاب دعا باب ۵۹
۳۵. بحار، ج ۹۳، ص ۳۰۵
۳۶. عده الداعی، ص ۹۷، و بحار، ج ۹۳، ص ۳۱۴
۳۷. و در بحار، ج ۱۳، ص ۳۲۶
۳۸. انسان آنجایی که عجول است، به جای اینکه خیر خود را مسئلت کند شر خود را می‌خواهد. (سوره اسراء، آیه ۱۱)

در کتاب دعوات تألیف

راوندی آمده است:

خدای تعالی در تورات به بنده خود خطاب کرده می‌فرماید: تو هر وقت بنده‌ای از بندگان مرا نفرین کنی که به خاطر ظلمی که به تو کرده، نابودش کنم، در همان وقت کسی هم هست که تو را نفرین می‌کند به خاطر ظلمی که تو به او کرده‌ای. اگر می‌خواهی هم نفرین تو را مستجاب می‌کنم و هم نفرین او را؛ و اگر بخواهی استجابت نفرین هر دوتان را تا روز قیامت به تأخیر می‌اندازم

سلسله جلسات استاد سید علی حسینی
خامنه‌ای مشهد مقدس، مسجد امام حسن
مجتبی (ع) رمضان المبارک ۱۳۵۳ شمسی

طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن

ایمان زاینده و همراه با
تعهدات عملی

برگرفته از کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی مقام معظم
رهبری (مد ظله العالی)



بسم الله الرحمن الرحيم

وجاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتیبکم وما جعل علیکم
فی الدین من حرج ملة ابرهیم هوسمیکم المسلمین
من قبل و فی هذا لیکون الرسول شهیدا علیکم وتکونوا
شهداء علی الناس فاقیموا الصلوة و اتوا الزکوة واعتصموا
بالله هو مولیکم فنعم المولی و نعم النصیر
سورة مبارکه حج ۷/۷

مسئله این است که ایمان، بر طبق فرهنگ قرآن، صرفاً
یک امر قلبی نیست. درست است که ایمان یعنی باور، و
باور مربوط است به دل، اما قرآن هر باوری را، هر ایمان و
قبول و پذیرشی را به رسمیت نمی‌شناسد. ایمان مجرد، ایمان
قلبی خشک و خالی، ایمانی که در جوارح و اعضای مؤمن

شعاعش مشهود نیست؛ این ایمان از نظر اسلام ارزشمند
نیست. اول مؤمن به خدا، شیطان است. ابلیس پیش از آنکه
بندگان پرمدعای پروردگار و فرزندان پر ناز و افاده آدم به
این سرزمین خاکی بیایند، سالیانی خدای متعال را عبادت
می‌کرد و دلش کانون معرفت خدا بود، اما در آن بزنگاه،
در آنجایی که ایمان‌ها همه آنجا به کار می‌آیند؛ یعنی در
هنگام انتخاب، در هنگام تعیین راه نهایی، این ایمان به
کار ابلیس نیامد، این ایمان در همان دل ماند. من می‌گویم
ایمانی که فقط در دل بماند، می‌پوسد و می‌خشکد؛ تو بگو
نه، باقی می‌ماند؛ ما همه شبهه را قوی می‌گیریم، می‌گوییم
ایمان در اعماق دل می‌ماند. اما ایمانی که در دل می‌ماند
و به دست و پا و چشم و گوش و مغز و اعضا و جوارح
و زندگی و نیروها و انرژی‌های ما نمی‌رسد، آن ایمان از

نظر فرهنگ قرآنی ارزشمند نیست. ما این مطلب را در یک عنوانی خلاصه کردیم و آن این است: ایمان زاینده. ایمانی که مثل سرچشمه‌ای فیاض عمل می‌زاید، ایمانی همراه با تعهد، ایمانی که باری بر دوش مؤمن می‌گذارد، ایمانی که همراهش عمل هست.

بنا کردم «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات» ها را در قرآن شمردن. دیدم با همین تعبیر، ده‌ها مورد، ایمان همراه با عمل صالح آمده. ایمان تنها، ایمان بی‌تعهد، ایمانی که همراه آن احساس مسئولیتی نباشد، نه به درد دنیا می‌خورد، نه به درد عقبی می‌خورد، این منطق قرآن است. (تلاوت فردای ما هم تقریباً در همین زمینه است، آیاتی هم فردا تلاوت می‌کنیم و در آن می‌اندیشیم ان شاء الله با تدبیر، که آن هم همین معنا را به صراحت، با کمال روشنی اعلام می‌کند، هیچ‌جای حرفی باقی نیست.) آن کسانی که فرض می‌کردند ایمان یک چیزی است برای منطقه قلب آدمی، ولو انسان به لوازم و تعهدات ایمان پایبند نباشد، می‌تواند در حوزه مؤمنین باشد؛ آن کسانی که خیال می‌کردند با مؤمن بودن فقط، یعنی با باور داشتن فقط، بدون عمل، بدون تلاش، بدون مجاهدت، نویده‌های خدا در مورد مؤمنین نصیب انسان می‌گردد؛ آن‌هایی که گمان می‌کردند بهشت را به یک امر قلبی می‌دهند و بدون عمل، حکومت روی زمین را به یک امر قلبی می‌دهند نه به عمل؛ آن کسانی که تصور می‌کنند به‌طور خلاصه که اگر عمل را حذف کنیم، از ایمان چیزی باقی می‌ماند؛ این‌ها بایستی به این آیات و آیات دیگری که در تلاوت بعدی هست و ده‌ها مورد دیگر در قرآن و سراسر قرآن با دقت ببینند تا ببینند، آن ایمانی از نظر اسلام ارزش دارد که با عمل، با مسئولیت، با تکلیف، با تعهد همراه است.

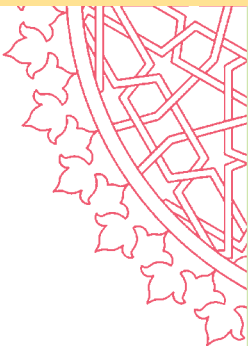
اگر تعهدی احساس نکردی، در مؤمن بودن خودت شک کن. جامعه‌ای که به تعهدات ایمانی عمل نمی‌کند، نام خود را جامعه مؤمن نگذارد. آن کسانی که از قرآن شنیده‌اند: «ولا تهنوا و لاتحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین»^۱ سست نشوید، غمگین نشوید، اگر مؤمن باشید از همه برترید؛ آن کسانی که این صلا‌ی عجیب را از قرآن شنیدند، بعد به واقعیت‌ها نگاه می‌کنند، می‌بینند مؤمنین به قرآن از همه برتر نیستند، بلکه جورکش^۲ همه هستند و تعجب می‌کنند که این وعده قرآن پس کو؟ و اگر زمانی برای انجام^۳ این وعده پیدا نکردند، منتظر ظهور ولی عصر (صلوات الله علیه) می‌مانند. به این عده هم باید خاطر نشان ساخت که بله، وعده الهی حق است، هم در زمان ظهور مهدی موعود (صلوات الله علیه) و هم هر جایی که ایمان صورت ببندد. اما ایمان؛ ایمانی که قرآن آن را همراه با عمل می‌داند، ایمانی

که آن را از تعهد جدا نمی‌داند. ایمان، نه فقط یک امر قلبی. اگر فقط تصدیق و پذیرش در صدق کلمه ایمان کافی بود، من می‌گویم اول مؤمن به پیغمبر ابولهب^۴ بود یا ولید بن مغیره مخزومی^۵ بود. آن هوشمندان عرب خیلی خوب می‌فهمیدند که رسول خدا دروغ نمی‌گوید، خوب می‌فهمیدند که راست می‌گوید. دلیل می‌خواهید؟ دلیلش اینکه می‌نشستند با هم پیاله‌هایشان تصمیم می‌گرفتند پیغمبر را رسوا کنند. می‌گفتند برویم بشنویم، ببینیم چه می‌گوید، عیب‌هایش را بگیریم. بعد که می‌رفتند می‌نشستند، فردا شب می‌آمدند، می‌گفتند نه، این کلام بشر نیست، این سخن خدای بشر است. پس قبول می‌کردند، تصدیق می‌کردند که او از سوی خدا سخن می‌گوید. اما جناب‌عالی بعد از چهارده قرن از آن تاریخ، او را مؤمن نمی‌دانی. من می‌گویم اگر او مؤمن نیست؛ به دلیل اینکه این ایمانش، این قبولش، این تصدیقش با تعهدهای متناسب همراه نبوده، آیا ما مؤمنیم؟ در حالی که تصدیق ما هم با تعهدهای متناسب همراه نیست. چه می‌فرمایید شما؟

اگر فقط تشخیص و ایمان قلبی و باور کافی بود، عمرو عاص^۶ باید اول شیعه عالم باشد. عمرو عاصی که ماجرای غدیر خم را یا به چشم دیده، یا از کسانی که به چشم دیده‌اند شنیده، من و شما بعد از سیزده قرن و خرده‌ای این ماجرا را در کتاب‌ها فقط می‌خوانیم. عمرو عاصی که درباره امیرالمؤمنین (ع) شعر می‌گوید^۷، عمرو عاصی که در دم احتضار، در آن حساس‌ترین ساعت‌ها و لحظه‌هایی که برای ذهن یک انسان مطرح است، اظهار ندامت می‌کند، اظهار پشیمانی می‌کند، می‌گوید دینم را به دنیای معاویه فروختم، با علی (ع) که می‌دانستم حق است، جنگیدم.^۸ پس عمرو عاص به نظرم عمیق‌تر و علمی‌تر از شیعه قرن چهاردهم هجری به ولایت بلافضل امیرالمؤمنین پی برده و آن را تصدیق کرده بود، اما آیا شیعه است؟ شما می‌گویید نه. چرا شیعه نیست؟ برای خاطر اینکه اعتقاد به امامت امیرالمؤمنین تعهدهایی می‌آورد. اول تعهدش بیعت نکردن با معاویه بن ابی‌سفیان است. عمرو عاصی که با معاویه همدست می‌شود و با همین علی (ع) می‌جنگد؛ یعنی به تعهدهای تشیع، به مسئولیت‌ها و تکلیف‌هایی که این باور به انسان متوجه می‌کند، پایبند نمی‌ماند، شیعه نیست.

این حرف درست است و چون درست است، من روی سخن را باز به خودمان برمی‌گردانم، می‌گویم با همین دلیل، آیا من و شما می‌توانیم معتقد باشیم و مطمئن که شیعه هستیم؟ مگر ما به تعهدهای شیعه بودن عاملیم؟ مگر ما پایبندیم؟ و سخن قرآن در این باره روشن و بی‌تردید و بی‌ابهام است. صریحاً نفی می‌کند ایمان را از آن کسانی که به‌طور مطلق

بنا کردم «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات» ها را در قرآن شمردن. دیدم با همین تعبیر، ده‌ها مورد، ایمان همراه با عمل صالح آمده. ایمان تنها، ایمان بی‌تعهد، ایمانی که همراه آن احساس مسئولیتی نباشد، نه به درد دنیا می‌خورد، نه به درد عقبی می‌خورد، این منطق قرآن است



چرا تأکید می‌کنم روی این مسئله؟ برای خاطر اینکه سالیان درازی کار شده و بسی قرن‌ها کار شده روی مغز مسلمانان، تا آن‌ها را قانع کنند به اینکه عمل برای مسلمان بودن لازم نیست، تا به آن‌ها بفهمانند که برای مؤمن بودن یک دل پاک لازم است نه یک عمل پاک

پاک

پایبند به تعهدات ایمانی خود نیستند. بنابراین ایمانی که در اسلام معتبر است - این‌ها از اصول اعتقادی اسلام و تشیع است - ایمان زاینده و تعهدآفرین است. آن ایمانی است که با تعهدهای عملی همراه باشد؛ اگر همراه نبود منتظر نتیجه‌هایش هم مباش، منتظر نصرت در دنیا نباش، منتظر امنیت در دنیا نباش. «الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن»^۱. (این آیه و ده‌ها آیه دیگر که شاهد و وافی^۱ به مقصود است، در این نوشته‌ما نیامده، چون جایی نیست و مجال نیست). «الذین آمنوا» آن کسانی که ایمان آوردند، «و لم یلبسوا ایمانهم بظلم» با ستم، با ستمگری، ایمان خود را نیامیختند، «اولئک لهم الامن» امنیت برای آن‌هاست. آن ایمانی که با ستمگری همراه است، امنیت بر نمی‌دارد. آن ایمانی که تعهد در کنارش نیست، نصرت به مؤمن نمی‌دهد، پیروزی او را تضمین نمی‌کند، یاری خدا و یاری ذرات طبیعت و تکوین را برای او به ارمغان نمی‌آورد، خوشبختی و رستگاری دنیا و در یک کلام، بهشت دنیوی و اخروی را به او نمی‌دهد.

پندارهای بیهوده‌ناشی از راحت‌طلبی، ضد این را به ما تلقین می‌کند. یک صفتی است در انسان که همیشه دنبال کارهای راحت‌تر می‌رود، حالت سهولت‌طلبی و سهل‌گرایی در انسان هست. بین دو کار اگر مخیرش کنید، هرکدام را که آسان‌تر است، هر کدام را که تلاش کمتری و مایه کمتری می‌برد، آن را انتخاب می‌کند. خاصیت آدم این است. معمولاً انسان‌ها این جور می‌اند. این صفت، این خصلت، این خصلت بشری، این ویژگی به ما می‌گوید راه آسان‌تر را بپذیر، راه کم‌خرج‌تر را، راه بی‌تلاش‌تر را. از طرفی ایمان مذهبی می‌گوید بهشت از دست رفت. برای اینکه هم سهل‌گرایی به جای مانده باشد، هم بهشت از دست نرفته باشد، مجبوریم بنشینیم فرمول درست کنیم، فرمول‌هایی که نتیجه می‌دهد رفتن آدم بیکاره‌تنبل را به بهشت. پای فرمول‌ها می‌ایستیم، گیر هم می‌دهیم، تا آخر هم نمی‌فهمیم؛ فقط وقتی به بهشت نرفتیم، می‌فهمیم که فرمول‌ها غلط بود. من می‌گویم حالا یک تجدیدنظری بکنیم، ببینیم آیا واقعاً این فرمول‌ها درست است؟

قرآن متن قطعی خلل‌ناپذیر ماست و صدها روایت درست، روایت متقن. امام علیه‌السلام در روایتی به این مضمون می‌فرماید: شفاعت ما نمی‌رسد به کسی مگر به وسیله کوشش و جد و جهد. حالا ما با تنبلی، با زانوی غم به بغل گرفتن و غم گذشته و غم آینده را با بی‌غیرتی خوردن، با این حالت منفی پست بی‌خاصیت، می‌نشینیم به امید شفاعت، در حالی که خود امام علیه‌السلام، طبق این روایت می‌فرماید که شفاعت ما به آن کسانی می‌رسد که جد و

جهد و کوشش داشته باشند^۱، درست نقطه‌مقابل آنچه که در مغزهای ماست و از این قبیل روایات الی ماشاءالله. امام سجاد صلوات‌الله علیه در آن نیمه‌شب، در مسجد مشغول عبادت کردن است، مشغول زارزدن است. آن مردی که طبق برداشت صحیح از زندگی‌اش، یکپارچه تلاش در راه به حکومت رسانیدن حق و حقیقت است، نیمه‌شب هم یکپارچه تلاش در راه عبودیت و خضوع در مقابل خداست؛ اشک می‌ریزد، گریه می‌کند، مناجات می‌کند؛ مناجات عجیبی که حالا مجال نیست که عرض کنم، با یک وضع عجیبی. بعد آن مرد خوش‌باور ساده دل می‌گوید: ای پسر پیغمبر! تو چرا؟ تو با آن پدر، با آن مادر، با آن جد، که همه بندگان برگزیده‌خدایند؛ گریه را برای ما بگذار. تو که فرزند پیغمبری، فرزند علی(ع)، فرزند حسین(ع)، فرزند فاطمه(زهره) (س) هستی، تو چرا گریه می‌کنی؟ آن وقت امام سجاد صلوات‌الله علیه ضمن آنکه دفاع می‌کند از خضوع و خشوع و گریه و عبادت و دعا در مقابل پروردگار، برای جلا دادن روح و برای هرچه بیشتر مصمم شدن می‌گوید تو چه می‌گویی؟ «دع عنی حدیث ابی و امی و جدی» بینداز دور صحبت پدر و مادر و جد را، که تو فرزند فلانی، «الجنة للمطیعین» بهشت از آن فرمان‌بران است.

چرا تأکید می‌کنم روی این مسئله؟ برای خاطر اینکه سالیان درازی کار شده و بسی قرن‌ها کار شده روی مغز مسلمانان، تا آن‌ها را قانع کنند به اینکه عمل برای مسلمان بودن لازم نیست، تا به آن‌ها بفهمانند که برای مؤمن بودن یک دل پاک لازم است نه یک عمل پاک. کمک کرده به این دست‌های خائن و مزدور، راحت‌طلبی‌های ما، سهل‌گرایی‌های ما، پرمدهایی‌های ما، که مایلیم بهشت خدا، به یک کار کوچک به ما داده بشود؛ و کمک کرده است به این دریافت غلط، نادانی‌های غیرمغرضان، غرضی هم نداشتند جز اینکه نادان بودند.

بعد از پیغمبر(ص)، بعد از مدت زمان کوتاهی این فکر به وجود آمد و ترویج شد. یک روز دیدند که معاویه وصیت می‌کند به نزدیکانش که بله، من که مُردم یکی دوتا بسته‌کوچک هست بگذارید توی کفن من. گفتند چیه این‌ها؟ گفت یک دانه‌اش قسمتی از لباس پیغمبر است. یک روز هم پیغمبر(ص) خدا اصلاح می‌کرد سر و صورتش را، یا ناخن می‌گرفت، چندتا دانه از آن ذرات مو و ناخن دورافتاده پیغمبر را جمع کردم. این‌ها را بگذارید توی کفن من که خدا مرا ببخشد.^۲ معاویه هم به امید شفاعت پیغمبر(ص) حرکت می‌کند، کار می‌کند، اما در راه چه؟ در راه به‌دست آوردن چند دانه موی سیبل و صورت و سر پیغمبر(ص). خب دست مریزاد! تا آنجایی که آسان است،

تا آنجایی که مایه‌ای ندارد، به قرآن هم گوش فرا می‌دهد، به قرآن هم احترام می‌گذارد، اما تا آنجایی که برای خودش نافع است.

به هر صورت سالیانی است، و سالیان دراز، روی مغزها دارند کار می‌کنند تا بگویند اسلام منهای عمل، ایمان بدون عمل، در دل محبت و ایمان و باور و نه در عمل، حرکت و تلاش و اثر، سال‌هاست به ما این را می‌خواهند بیاوراند و قرآن همچنان ندایش بلند و زنده و شاداب است که «و ما اولئک بالمؤمنین»^۳، آن کسانی که این کارها را ندارند، مؤمن نیستند، ایمان ندارند. آن کسانی مؤمنند، آن کسانی با شمایند، آن کسانی مشمول لطف خدا و برادری و مسلمانی هستند که در راه خدا، طبق ایمان، متعهدانه حرکت کنند، تلاش کنند، کار کنند. این منطق قرآن است.

«یا ایها الذین آمنوا» ای کسانی که گرویده‌اید، «ارکعوا واسجدوا» رکوع کنید، سجود کنید، در مقابل خدا خضوع کنید، «و اعبدوا ربکم» عبادت کنید و عبادت پروردگارتان را، «و افعلوا الخیر» نیکی به جا آورید، «لعلکم تفلحون»^۴ مگر موفق گردید، رستگار شوید. اگر این کارها را بکنید، فلاح و رستگاری و موفقیت و نجات هست. اما اگر «یا ایها الذین آمنوا» بود، «ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر» نبود، آیا فلاح و رستگاری هست؟ جوابش با شما.

«و جاهدوا فی الله حق جهاده» مجاهدت کنید در راه خدا، «حق جهاده» آن‌چنان که شایسته مجاهدت است. برای یک درآمدِ آفتاب تا آفتاب چه کار می‌کنید، چقدر تلاش می‌کنید؟ چقدر مجاهدت می‌کنید؟ به همین نسبت ببین برای خدا چقدر باید تلاش کنی. همه کار در متن است، کار خدا در حاشیه. وضع زندگی عمومی ما، نقشه عمومی زندگی ما این است. همه کارها در متن است، یاد دادن، یاد گرفتن، پول گرفتن، زحمت کشیدن، نمی‌دانم ورزش کردن، همه کار متن زندگی است، در آن حاشیه‌ها، آن هم یا هست یا نیست، کار خدا. اما اگر درست نگاه کنید، آن تلاشی که برای خدا و در راه باید انجام بگیرد، حجمش، کیفیتش، عمقش، نستوهی و پایداری‌اش، بایستی به نسبت بزرگی و عظمت خود خدا، از همه تلاش‌ها بزرگ‌تر، پایدارتر، نستوه‌تر، خستگی‌ناپذیرتر باشد.

«و جاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتنابکم» اوست که شما را برگزیده است ای ملت اسلام! یعنی چه برگزیده؟ یعنی شما را به صورت دردانه‌های نازپرورده‌ای گذاشته کنار، گفته این‌ها تافته جدابافته‌اند، گناه هم کردند، اشتباه هم کردند، برخلاف فرمان ما هم عمل کردند، بهشت به نام این‌هاست؟ این حرفی است که یهودی‌ها هم درباره خودشان مدعی بودند. این‌ها اشتباه می‌کردند، هر مسلمی هم که این جور

فکر کند، اشتباه می‌کند. قرآن در مقابل یهودی‌ها، آن کسانی که خیال می‌کردند که احبا و اولیا و دوستان، بلکه فرزندان خدایند، با لحن خیلی ملامت‌آمیز و زنده‌ای اعلام می‌کند که این‌همه، این دوستی، این ولایت، در گرو این است که به فرمان خدا عمل کنید. ما شما را برگزیدیم، درست است، بنی‌اسرائیل را هم قبلاً برگزیده بودیم. خدا امت اسلام را انتخاب کرد، اما قبل از اسلام بنی‌اسرائیل را هم انتخاب کرده بود، این هر دو انتخاب از یک نوع است؛ به معنای انتخاب آماده‌ترین فرد است برای بزرگ‌ترین کار.

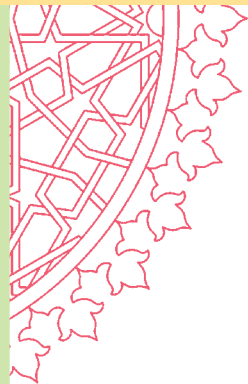
بین ده نفر شما نگاه می‌کنید، می‌بینید که این یکی قیافه‌اش مصمم‌تر، بدنش آماده‌تر، رنگ رخساره‌اش شاداب‌تر، پنجه‌اش قوی‌تر، بازوان و سینه‌اش سبتر و استوارتر؛ می‌گویید آقا، این بار سنگین را تو باید برداری، من تو را برای این کار انتخاب کردم؛ این هم پیش‌قدم می‌شود. اگر برداشت، اگر توانست این کار را بکند؛ یعنی اراده کرد، تصمیم گرفت و این بار را برداشت، آن وقت از سطح اقران بالاتر می‌رود، می‌شود یک فرد زبده برجسته. اگر برداشت چه؟ اگر برداشت، از دیگران توسری خورتر و بدبخت‌تر می‌شود. به او می‌گویند بیچاره! دیگران نمی‌توانستند، به آن‌ها هم نگفتیم، اما به تو گفتیم و تو نکردی. گزینش امت اسلام مثل گزینش امت بنی‌اسرائیل، از این قبیل است. بنی‌اسرائیل در زمان خودشان و مسلمانان در زمان خودشان، شایسته‌ترین امت‌ها و افراد بودند برای تحمل بار امانت اسلام، رهبری و هدایت بشر؛ لذا به این‌ها این بار امانت داده شد. آیا برداشتن یا نه؟ اگر برداشتن، این بار امانت را به سرمنزل رساندن، البته بهترین و گزیده‌ترین و شایسته‌ترین مسلمانانند، اما اگر نه چطور؟ اگر برداشتن، همان وضعی را دارند که یهود دارا شدند بر اثر حمل نکردن بار امانت: «و ضربت علیهم الذلّة و المسکنة و باؤ و بغض من الله»^۵، این برای دنیاشان، مأواهم جهنم، آن هم برای آخرتشان.

«هو اجتنابکم» او برگزیده است شما را، انتخاب کرده برای برداشتن این بار، «و ما جعل علیکم فی الدین من حرج» در دین، بر شما سختی و فشار و صعوبتی هم قرار نداده، فشاری نیست. این قدرها سنگین نیست این بار، این قدرها برداشتنش عذاب و شکنجه ندارد، قابل تحمل است. «و ما جعل علیکم فی الدین من حرج» بر شما در کار دین حرجی، صعوبتی، فشاری قرار نداده، «ملة ایکم ابراهیم» این همان آیین پدرتان ابراهیم است، «هو سماکم المسلمین من قبل و فی هذا» او شما را در گذشته و در این نوبت، مسلمان و مسلم و تسلیم خدا نامیده است - «و من ذریتنا امة مسلمة لک»^۶ این در دعای ابراهیم است در سوره بقره، اشاره به آنجاست - «هو سماکم المسلمین من قبل و فی



آن کسانی مؤمن‌اند، آن کسانی با شمایند، آن کسانی مشمول لطف خدا و برادری و مسلمانی هستند که در راه خدا، طبق ایمان، متعهدانه حرکت کنند، تلاش کنند، کار کنند. این منطق قرآن است

«لیکون الرسول شهیدا
علیکم» تا پیامبر(ص)
بر شما گواه و مراقب و
دیده بان باشد، «و تکنونوا
شهداء علی الناس» و
شما بر مردمان و بر
بشریت و بر خلق ها و
توده ها مراقب و نگهبان
و دیده بان. حالا که
این جور است، حالا که
مسئولیت شما سنگین
است، حالا که شما
از طرف پروردگار به
مأموریتی دشوار دارید
گسیل می شوید، «فاقیموا
الصلاة»



هذا»، این بار را به شما دادیم، این گزینش را نسبت به شما به عمل آوردیم، برای چه؟ تا چه بشود؟ تا شما چه کنید و به کجا برسید؟ «لیکون الرسول شهیدا علیکم و تکنونوا شهداء علی الناس»؛ مسئول مستقیم شما پیغمبر است و مسئول همه بشریت شماست. تا پیامبر(ص) بر شما گواه و مراقب و دیده بان باشد و شما بر بشریت گواه و مراقب و دیده بان باشید. شما زمامداران بشرید، شما اداره کنندگان بشریتید، شما دیده بانان این قافله اید. ای قافله سالاران به خواب نمانید!

«لیکون الرسول شهیدا علیکم» تا پیامبر(ص) بر شما گواه و مراقب و دیده بان باشد، «و تکنونوا شهداء علی الناس» و شما بر مردمان و بر بشریت و بر خلق ها و توده ها مراقب و نگهبان و دیده بان. حالا که این جور است، حالا که مسئولیت شما سنگین است، حالا که شما از طرف پروردگار به مأموریتی دشوار دارید گسیل می شوید، «فاقیموا الصلاة» پس به پا دارید نماز را، «و اتوا الزکاة» و بدهید زکات را. «و اعتصموا بالله» و متوسل شوید به خدا و آیین خدایی، پناهنده باشید به خدا، متکی باشید به خدا، از هیچ کس دیگر، از هیچ قدرت دیگر نهراسید. آن وقتی که راه ها بر شما فرو بسته ماند، از لطف و مدد و یآوری خدا مأیوس نگردید. «هو مولاکم» خدا سرپرست و نگهبان و هم جبهه شماست. «فنعم المولی و نعم النصیر» چه نیکو مولایی است، چه نیکو یآوری است پروردگار.

چند آیه دیگر داریم از آخر سورة انفال. تعهدات ایمانی از نوع زکات، از نوع نماز، از نوع اعتصام به خدا، آن یک نوعش که در آن آیات، آیات آخر سورة حج تکرار شد. یک نوع تعهدات ایمانی از دیدگاه دیگری، از یک گوشه دیگری، نوع دیگری از تعهدات در این آیات مطرح می شود.

«ان الذین آمنوا و هاجروا»^{۱۷} همانا آن کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند. هجرت کردن یعنی چه؟ یعنی از مشهد رفتند تهران مثلاً ماندند؟ از شهری به شهری مهاجرت کردند و بس؟ نه. اولاً، هجرت کردن به معنای یک باره از همه چیز دست شستن به خاطر هدف، به خاطر پیوستن به جامعه اسلامی، به خاطر قبول تعهد در مجموعه تشکیلات جامعه اسلامی است. از مکه که بلند می شدی شما بیرون می آمدی، مغازه پرمی و پرکالای به قول امروزی ها سرقفلی دار حساس مشتری جمع کن آبرو آفرینت، دیگر در مکه برای تو وجود نداشت. به سود چپاول گران خون خواره متجاوز مکه، مغازه شما ضبط می شد و اموالتان به تاراج می رفت. اگر از مکه تنها آمده بودی و خانمت مسلمان نشده بود، دیگر خاطرات زناشویی گذشته را، باید همه را بر بادرفته حساب می کردی، تمام شد. باید دل می کندی.

اگر از مکه می آمدید مدینه، پدرتان یا پسران در آنجا مانده بود، عزیزترین عزیزانتان به صورت دشمن خونین شما در آمده بود؛ هجرت یعنی این. آن کسانی که هجرت می کردند، همه این محرومیت ها و ناکامی ها را به جان می پذیرفتند.

از سوی دیگر، هجرت یعنی برای بنای کاخ عظیم جامعه اسلامی یک خشت بردن. الان ملاحظه کنید، اینجا بناست ساخته بشود. فرض کنید قرار است که صد قطعه چوب دیگر، یا هزاران قطعه آجر، اینجا روی همدیگر گذاشته بشود، هر بچه ای هم یک دانه بردارد اینجا، اینجا ساخته می شود. هر انسانی یک دانه سنگ بگذارد، یک کاخ با عظمت به وجود می آید. جامعه اسلامی که در مدینه به وجود آمده بود، محتاج بود به عناصر مؤمن، فعال، پرتلاش، پرتوان، سابقه دار، اسلام فهم، محب و معتقد به این راه، با دلی سرشار از ایمان. آن کسی که هجرت می کرد از مکه، از انس و محبت و خاطره و راحتی و عیش و نوش می گذشت، می آمد به مدینه. از مکه به مدینه، این آدم در حقیقت یک گام بزرگی برداشته بود در راه بنای آنچنان جامعه ای، به سهم خودش، به قدر خودش؛ لذا قیمت داشت، تعیین کننده بود. لذا ببینید این آیات چه می گوید؟

«ان الذین آمنوا» همانا آن کسانی که ایمان آوردند، «و هاجروا» و هجرت هم کردند، «و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله» با جان و مال، به جان و مال، در راه خدا مجاهدت نمودند، «والذین آووا» و آن کسانی که پناه دادند به این درماندگان بی وطن و آوارگان از خانه به درمانده، پناه دادند به این ها «و نصروا» و آن ها را یاری کردند، همه این ها «اولئک بعضهم اولیاء بعض» این ها بعضی پیوستگان و به هم پیوستگان و هم جبهه گان یکدیگرند. این ها همه یه عنصرند، این ها خشت و آجر یک دیوار و یک سقفند؛ مثل المؤمنین کمثل البنیان یشد بعضه بعضا. این آجرها را دیده اید چطور در همدیگر رفته، در این ضربی های سقف؛ هر آجری یک مؤمن است، هر مؤمنی یک آجر است درهم فرو رفته و ده ها آجر دیگر را نگه داشتن است. در یک سقف ضربی، یک دانه آجر را با زحمت بکش پایین، ده تا آجر از اطرافش می ریزد، این یکی نگه داشته بود آن ده تا را، همچنانی که آن ده تا هم به سهم خود، این یکی را نگه داشته بود. «بعضهم اولیاء بعض» بعضی به هم پیوستگان بعض دیگرند.

«والذین آمنوا»، اینجا را دقت کنید، اما آن کسانی که ایمان آوردند، باور قلبی هم هست، اما «و لم یهاجروا» از خانه ملکی مشجر راحت، دل نکندند و هجرت ننمودند - حالا مشجری هم که نبوده خانه های آنجا - «و لم یهاجروا» هجرت نکردند، ایمان آوردند، اما به این تعهد ایمانی

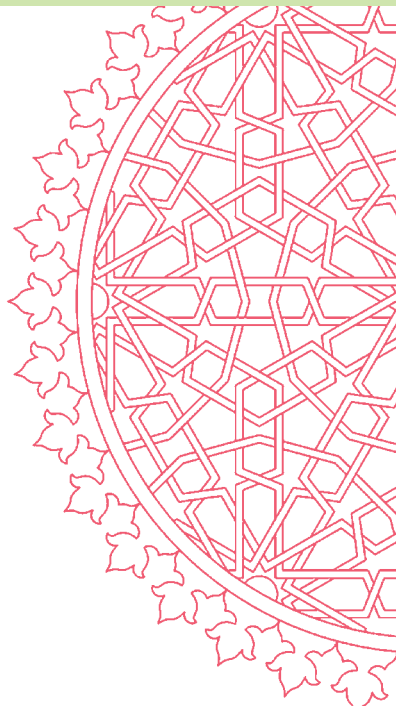
عمل نکردند، این‌ها چطورند؟ این‌ها را می‌فرماید که «ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا» این‌ها به شما پیوسته نیستند، جزو شما نیستند، میان شما و آن‌ها ولایت و بهم‌پیوستگی نیست، تا کی؟ «حتی یهاجروا» تا وقتی که به تعهد ایمانی عمل کنند. ایمان خشک و خالی در دنیا هم اثر نمی‌دهد برادر، در جامعه اسلامی هم منشأ اثر قرار نمی‌گیرد، در آخرت که جای خود دارد. «ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا».

پی‌نوشت‌ها

۱. سوره مبارکه آل عمران/ آیه ۱۳۹
۲. ستم‌پذیر، جفاده
۳. (ن‌ج‌ز) برآوردن حاجت، وفاداردن وعده
۴. عبدالعزی فرزند عبدالمطلب، که به دلیل رنگ سرخ چهره‌اش به ابولهب معروف شد. وی پس از آغاز دعوت پیامبر، به شدت با او مخالفت می‌کرد. هنگام دعوت پیامبر، پشت سر ایشان راه می‌رفت و ایشان را دروغگو می‌خواند. او که نتوانسته بود در جنگ بدر شرکت کند، هفت روز پس از شنیدن خبر شکست مشرکین دق‌مرگ شد. سوره مسد اشاره به عذاب جاودان ابولهب وهمسرش دارد. (الکامل (ابن‌اثیر) ج ۲/ ص ۷۰)
۵. او از اشراف و متنفذان قریش - قبیله بنی‌مخزوم - و در زیرکی و دانایی زبان‌زد عام و خاص بود. پس از آغاز دعوت پیامبر، بزرگان قریش متحیر ماندند که آیات قرآن را چه بنامند. نزد ولید رفتند. ولید نزد پیامبر رفت و پیامبر آیات ابتدایی سوره سجده را برای او خواند. ولید از آن آیات متأثر شد و نزد قریش بازنگشت. تا اینکه ابوجهل نزد او رفت و او را تحریک کرد. وی به قریش گفت که این سخن را تنها می‌توان سحر نامید. آیات ۱۱ تا ۳۰ سوره مبارکه مدثر، به این ماجرا اشاره دارد. (الکامل (ابن‌اثیر) ج ۲/ ص ۷۱)
۶. عمرو فرزند عاص، در میان عرب به زیرکی مشهور است. اوایل از مخالفین اسلام و از دشمنان سرسخت رسول خدا در مکه بود. از سوی بزرگان قریش، سرپرست گروهی بود که برای بازگرداندن مسلمانان به حبشه رفته بودند. اندکی قبل از فتح مکه، و به این شرط که بدی‌های گذشته‌اش بخشیده شود، با رسول خدا بیعت کرد. در زمان عمر، به فرماندهی او، سرزمین مصر فتح و او حاکم مصر شد. اما عثمان او را از آن مسند برکنار کرد. در زمان امیرالمؤمنین، در کنار معاویه قرار گرفت و نقشی مؤثر در تثبیت جایگاه معاویه داشت. عمرو عاص مجدداً به مصر رفت و با کشتن محمد بن ابی‌بکر حکومت مصر را به دست گرفت و تا آخر عمر - ۴۳ هجری - در آنجا بود. (الکامل (ابن‌اثیر) ج ۲/ ص ۷۹)
۷. قصیده‌ای به نام جلجلیه که عمرو عاص در جواب معاویه سروده است. علامه امینی، این قصیده را در الغدير آورده است. و این الحضا من نجوم السماء / و این معاویه من علی، شن‌های کنار ساحل کجا و ستارگان آسمان کجا؟ و معاویه کجا و علی کجا؟
۸. تاریخ یعقوبی (احمد بن اسحاق یعقوبی، متوفی قرن ۳ ق) / ج ۲/

ص ۲۲۲

۹. سوره مبارکه انعام/ آیه ۸۲
۱۰. (وفی) تمام‌کننده، کامل‌کننده
۱۱. امام باقر علیه‌السلام «والله ما تنال شفاعتنا الا بالتقوی و الورع و العمل الصالح و الجد و الاجتهاد» به خدا سوگند به شفاعت ما اهل بیت نمی‌رسد، مگر به آن کسی که پرهیزگار باشد و از گناهان دوری کند و عمل نیک و جدوجهد و کوشش داشته باشد. (اعلام‌الدین فی صفات المؤمنین (حسن بن محمد دلمی، متوفی ۸۴۱ ق) / ص ۱۴۳)
۱۲. انساب‌الاشراف (احمد بن یحیی بلاذری، متوفی ۲۷۹ ق) / ج ۵/ ص ۱۵۳
۱۳. سوره مبارکه نور/ آیه ۴۷
۱۴. سوره مبارکه حج/ آیات ۷۷ و ۷۸
۱۵. سوره مبارکه بقره/ آیه ۶۱: «و مهر خواری و ناداری بر آنان زده شد و به خشم خدا گرفتار آمدند».
۱۶. سوره مبارکه بقره/ آیه ۱۲۸
۱۷. سوره مبارکه انفال/ آیه ۷۲



«هو اجتباکم» او برگزیده است شما را، انتخاب کرده برای برداشتن این بار، «و ما جعل علیکم فی الدین من حرج» در دین، بر شما سختی و فشار و صعوبتی هم قرار نداده، فشاری نیست. این قدرها سنگین نیست این بار، این قدرها برداشتنش عذاب و شکنجه ندارد، قابل تحمل است



مسیر پاسخ‌گویی

به پرسش‌های اعتقادی دانش‌آموزان

حجة الاسلام والمسلمین محسن عباسی ولدی

«نضربن حارث» هم آمد و در کنار آن‌ها نشست. گروهی از سران قریش نیز در مجلس بودند. پیامبر (ص) با آن‌ها سخن گفت. «نضر» به مقابله برخاست، پیامبر (ص) با دلایل منطقی (پیرامون بطلان بت‌پرستی) او را محکوم ساخت. سپس این آیه‌ها را بر آن‌ها خواند: «شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید هیزم جهنم خواهید بود و همگی در آن وارد می‌شوید، اگر این‌ها خدایان بودند هرگز وارد دوزخ نمی‌شدند، و همگی در آن جاودانه خواهند بود.»^{۲۴}

بعد از این مواجهه، پیامبر (ص) از جا برخاست و رفت، در این هنگام عبدالله بن زبعری آمد و به آن جمع پیوست. ولید به عبدالله گفت: «نضربن حارث در مقابل محمد درماده شد، و پاسخی نداشت بدهد، محمد گمان می‌کند ما و همه معبودهایمان هیزم دوزخیم!»

عبدالله گفت: «به خدا سوگند اگر من او را می‌دیدم پاسخش را می‌دادم، از او بپرسید آیا درست است که همه معبودان با عبادانشان در دوزخ‌اند؟ اگر چنین است ما فرشتگان را می‌پرستیم، و یهود، عزیر را و نصاری عیسی بن مریم را (چه عیبی دارد که ما با فرشتگان و پیامبرانی چون عزیر و مسیح باشیم!)».

این پاسخ برای ولید و کسانی که در مجلس بودند پذیرفته آمد و گفتند دلیل دندان‌شکنی است. این سخن را خدمت پیامبر (ص) گفتند. رسول‌الله فرمود: «آری هر کس دوست داشته باشد که معبود واقع شود، او هم با عبادانش در دوزخ خواهد بود، این بت‌پرستان در حقیقت شیاطین را می‌پرستیدند، و هر چیز را که شیطان به آن‌ها دستور می‌داد.»

اینجا بود که آیه شریفه (سوره انبیاء - ۱۰۱) نازل شد. «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ الْحَسَنِ أُولَئِكَ عَلَيْهَا مُبْعَدُونَ». کسانی که وعده نیکی از قبل به آن‌ها داده‌ایم (بندگان

در شماره قبلی مجله تعدادی از مسیرهای پاسخ‌گویی آمده است و اینک ادامه این مسیرها را با هم می‌رویم.

۴. توجه به مغالطه در پرسش

مغالطه به این معناست که طرف مقابل با مخلوط کردن حق و باطل، سخن باطلی را حق جلوه می‌دهد. شاید بتوان آیه ذیل را تعریفی برای مغالطه دانست. ای اهل کتاب، چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید و حقیقت را کتمان می‌کنید، با اینکه خود می‌دانید؟^{۲۵} گاهی این مغالطه به صورت یک ادعا و گاهی هم به صورت یک پرسش مطرح می‌شود.

شخص پاسخ‌گو باید با توجهی تیزبینانه در گفتار پرسشگر دقت کند تا اگر مغالطه‌ای به کار رفته، آن را بیابد. بی‌توجهی به یک مغالطه ممکن است موجب شود که ما بی‌جهت خود را به زحمت بیندازیم و پاسخ یک پرسش اشتباه را بدهیم، در حالی که اگر از ابتدا مغالطه را کشف می‌کردیم دیگر نیازی به پاسخ گفتن به پرسش مغالطه‌اندود نداشتیم.

و هنگامی که [در مورد] پسر مریم مثالی آورده شد، به ناگاه قوم تو از آن [سخن] هلهله در انداختند [و اعراض کردند]، و گفتند: «آیا معبودان ما بهترند یا او؟» آن [مثال] را جز از راه جدل برای تو نزدند؛ بلکه آنان مردمی جدل‌پیشه‌اند. [عیسی] جز بنده‌ای که بر وی منت نهاده و او را برای فرزندان اسرائیل سرمشق [و آیتی] گردانیده‌ایم نیست، و اگر بخواهیم قطعاً به جای شما فرشتگانی که در [روی] زمین جانشین [شما] گردند قرار دهیم. و همانا آن، نشانه‌ای برای [فهم] رستاخیز است، پس زنهار! در آن تردید مکن، و از من پیروی کنید این است راه راست! و مبادا شیطان شما را از راه به در برد، زیرا او برای شما دشمنی آشکار است.^{۲۵}

در شأن نزول این آیه آمده است:

روزی رسول خدا با «ولید بن مغیره» در مسجد نشسته بود.

شخص پاسخ‌گو باید با توجهی تیزبینانه در گفتار پرسشگر دقت کند تا اگر مغالطه‌ای به کار رفته، آن را بیابد. بی‌توجهی به یک مغالطه ممکن است موجب شود که ما بی‌جهت خود را به زحمت بیندازیم و پاسخ یک پرسش اشتباه را بدهیم، در حالی که اگر از ابتدا مغالطه را کشف می‌کردیم دیگر نیازی به پاسخ گفتن به پرسش مغالطه‌اندود نداشتیم

با ایمانی که هرگز راضی نبودند معبود واقع شوند) از آن دور نگه داشته می‌شوند... و نیز آیه «و لما ضرب ابن مريم مثلاً إذا قومك منه يصدون» (آیه مورد بحث) نازل گردید.^{۳۷} مغالطه به کاررفته در استدلال مشرکین آن بود که آن‌ها عاقبت حضرت عیسی (ع) را با عاقبت معبودهای خویش یکسان می‌دیدند. دلیل یکسان بودن را هم در معبود بودن معبودهای خویش و حضرت عیسی (ع) می‌دانستند. آن‌ها از همین وجه شبه برای اثبات مدعای خود استفاده کردند؛ در حالی که حضرت عیسی (ع) به انتخاب خودش معبود نشده است تا استحقاق دوزخ را داشته باشد. بت‌های مشرکان هم که هیزم جهنم می‌شوند به جهت این نیست که مورد عذاب الهی واقع شده‌اند؛ بلکه آن‌ها عبد خداوند بوده و هیزم جهنم می‌شوند و زمینه عذاب مشرکان را فراهم می‌کنند. صفوان بن یحیی می‌گوید:

ابوقره: یکی از یاران جاثلیق از من خواست که او را به محضر امام رضا (ع) ببرم. من از حضرت اجازه خواستم و ایشان اجازه داد. وقتی ابوقره وارد شد، زیرانداز حضرت را بوسید و گفت در دین ما چنین چیزی بر ما واجب شده که بزرگان زمان خویش را این‌گونه تکریم کنیم. سپس پرسید: درباره گروهی که ادعایی دارند و عده‌ای دیگر که عادل هستند به صدق ادعای آن‌ها شهادت می‌دهند. حضرت فرمود: ادعای آن‌ها پذیرفته است. ابوقره گفت: عده دیگری هم ادعایی دارند؛ اما جز خودشان شهودی ندارند. حضرت فرمودند: چیزی برای آن‌ها نیست. (ادعایشان پذیرفته نمی‌شود).

ابوقره گفت: ما ادعا می‌کنیم که عیسی روح خدا و کلمه اوست. مسلمانان نیز در این حرف با ما موافق‌اند؛ اما مسلمانان ادعا می‌کنند که محمد (ص) نبی است و ما در این حرف تابع آن‌ها نیستیم و آنچه ما با آن‌ها اجماع داریم، بهتر از چیزی است که در آن اختلاف داریم. حضرت فرمودند: اسمت چیست؟ گفت: یوحنا.

حضرت فرمود: ای یوحنا! ما به عیسی (ع) روح خدا و کلمه او ایمان داریم؛ اما عیسایی که به محمد (ص) ایمان داشته و به او بشارت داده و اعتراف دارد که خودش بنده مروبوب است. حال اگر عیسایی که در اعتقاد تو روح خدا و کلمه اوست، عیسایی نیست که به محمد (ص) ایمان داشته و به او بشارت داده است و آن عیسایی نیست که به عبدیت خویش در برابر خدا و ربوبیت خداوند اقرار کرده است، ما از او برائت می‌جوئیم؛ پس ما در این موضوع هم موافق یکدیگر نیستیم. با شنیدن این حرف ابوقره بلند شد و به صفوان بن یحیی

گفت: به پا خیز که ما را نیازی به این مجلس نیست.^{۳۸} مغالطه‌ای که در کلام ابوقره به کار رفته این است که او می‌خواست با استفاده از اعتقاد مسلمانان به حضرت عیسی (ع) دین خود را اثبات و دین اسلام را رد کند؛ در حالی که مسلمانان به حضرت عیسی (ع) و تمام گفته‌هایش ایمان دارند که یکی از این گفته‌ها هم بشارت به نبوت رسول اکرم (ص) می‌باشد؛ ولی ابوقره فقط شخص عیسی (ع) را در نظر گرفته بود.

یکی دیگر از اقسام مغالطه، بیان ناقص یک عبارت و حذف بخشی از آن است. در جریان مناظره رسول خدا (ص) با پیروان حضرت عیسی (ع)، وقتی که حضرت ادله آن‌ها را درباره پسر خدا بودن عیسی (ع) رد کرد، دلیل دیگری آوردند که به نوعی مغالطه محسوب می‌شد:

در این هنگام برخی از آنان به برخی دیگر گفتند: در کتاب‌های نازل شده از سوی خدا آمده که عیسی گفت: «من به‌سوی پدرم می‌روم».^{۳۹} رسول خدا (ص) فرمود: اگر شما به آن کتاب عمل می‌کنید، در آن آمده است که «به‌سوی پدرم و پدر شما می‌روم». پس شما هم بگوئید به همان دلیل که عیسی پسر خداست، همه آن‌هایی که مخاطب این سخن عیسی بودند، همان‌گونه که عیسی پسر خداست پسران خدا هستند. اما آنچه در این کتاب آمده، حرف شما را باطل می‌کند که می‌گوئید عیسی به جهت یک ویژگی پسر خداست؛ چرا که شما می‌گوئید ما به این دلیل می‌گوئیم عیسی پسر خداست که خداوند او را به چیزی مختص کرده که دیگران را بدان مختص نکرده است و شما خود می‌دانید که آنچه عیسی بدان مختص شده بود، این قوم بدان مختص نشده بودند؛ قومی که عیسی به آن‌ها گفت: «می‌روم به‌سوی پدرم و پدرتان». پس در نزد شما با گفته عیسی [پسر بودن برای خدا] برای کسی که ویژگی عیسی را ندارد ثابت شده است. و شما سخن عیسی را نقل می‌کنید و آن را بر غیر معنای اصلی‌اش تأویل می‌کنید. شما چه می‌دانید شاید مراد عیسی از آنکه گفته به‌سوی پدرم می‌روم این بوده که به‌سوی آدم یا نوح می‌روم و خدا مرا به‌سوی آن‌ها بالا خواهد برد و با آن‌ها در یک جا جمع خواهد کرد و آدم هم پدر من و پدر شماست و همچنین نوح. اصلاً عیسی از آن گفته چیزی غیر از این اراده نکرده است.

نصاری ساکت شدند و گفتند: ما تا به امروز جدال‌کننده‌ای چون تو ندیده بودیم و به‌زودی در اعتقادات خویش تأمل خواهیم کرد.^{۴۰}

در این گفت‌وگو شاهد هستیم که مسیحیان با حذف کلمه‌ای از جمله حضرت عیسی (ع) در پی اثبات مدعای

بت‌های مشرکان هم که هیزم جهنم می‌شوند به جهت این نیست که مورد عذاب الهی واقع شده‌اند؛ بلکه آن‌ها عبد خداوند بوده و هیزم جهنم می‌شوند و زمینه عذاب مشرکان را فراهم می‌کنند



حکمت غیبتش، همان حکمت غیبت حجت‌های الهی پیش از اوست. وجه حکمت در این مورد، فاش نخواهد شد، مگر پس از ظهورش؛ همان‌طور که حکمت کارهای خضر (ع) که کشتی را سوراخ کرد و جوانی را کشت و دیواری را برپا کرد، پس از جدایی میان او و موسی (ع) برای موسی (ع) فاش شد

خویش بودند. این‌ها می‌خواستند از جمله حضرت عیسی (ع) استفاده کنند برای اینکه ثابت کنند حضرت عیسی (ع) خودش به پسر بودن خود و پدر بودن خدا معتقد است؛ زیرا با توجه به اینکه او می‌گوید: «من به‌سوی پدرم می‌روم.» و نیز اینکه ما می‌دانیم ایشان پدر ندارد، معلوم می‌شود که منظور او از پدر، خداست. رسول خدا (ص) با برملا کردن مغالطه و بیان جمله کامل حضرت عیسی (ع) در مقابل آن‌ها ایستاد.

حسین بن خالد می‌گوید:

به امام رضا (ع) گفتم: «ای پسر رسول خدا! کسانی هستند که روایت می‌کنند که رسول خدا (ص) فرمود: «خداوند آدم را به شکل خویش آفرید.»

حضرت فرمود: «خداوند آن‌ها را بکشد! این‌ها اول حدیث را حذف کرده‌اند. همانا رسول خدا (ص) بر دو نفر گذشت که به یکدیگر ناسزا می‌گفتند و شنید که یکی از آن‌ها به دیگری می‌گوید: «خداوند صورت تو و صورت هر کس را که شبیه توست زشت گرداند.» رسول خدا (ص) فرمود: «ای بنده خدا! به برادرت این چنین مگو؛ چرا که خداوند عزوجل آدم را شبیه به او آفرید.»^{۳۱}

در این روایت مغالطه حذف شکل گرفته و آن کسان با استفاده از این مغالطه می‌خواسته‌اند ثابت کنند خداوند شبیه به انسان است.

۵. پاسخ ندادن به برخی از سؤالات

ایجاد این توقع در افراد که هر پرسشی را می‌توان پاسخ داد، اشتباهی است که از سوی برخی انجام می‌گیرد. به دو دلیل عمده نباید این توقع را ایجاد کرد. اول آنکه ممکن است سؤال‌کننده قدرت درک برخی از پاسخ‌ها را نداشته باشد که در آینده به آن خواهیم پرداخت، دوم آنکه پاسخ برخی از پرسش‌ها به‌طور کلی از قدرت فهم و درک انسان خارج است. فکر کردن درباره این پرسش‌ها انسان را از نظر روانی دچار پریشانی و حیرت می‌کند و در پایان فایده‌ای هم به حال او نخواهد داشت.

امام صادق (ع) فرمود:

در بین پیشینیان شما قومی بودند که دانش آنچه را که بر عهده‌شان بود واگذاشته و به جست‌وجوی آنچه که از دانستن آن باز داشته شده بودند رفتند. چیزی نگذشت که به پرسش درباره آنچه که بالای آسمان است کشانده شدند و در نتیجه، دل‌هایشان حیران گشت. به‌طوری که گاهی از روبه‌رو صدا می‌شدند؛ ولی از پشت سر پاسخ می‌شنیدند و زمانی از پشت سر صدا می‌شدند و از روبه‌رو پاسخ می‌شنیدند.^{۳۲}

برخی از پاسخ‌ها هم هست که علم آن به حکمت الهی در اختیار بشر قرار داده نشده است تا محک بندگی و عبودیت

انسان باشد. امیر مؤمنان علی (ع) به این حقیقت اشاره کرده و می‌فرماید:

خداوند سبحان مخلوقات خود را با بعضی از امور که اصل آن را نمی‌دانند، آزمایش می‌کند تا [خوب و بد] از هم جدا شده و تکبر و نخوت از آن‌ها زدوده گردد.^{۳۳} در اینجا نمونه‌هایی از این موضوعات را که در آیات و روایات بدان اشاره شده است می‌آوریم.

الف. چستی

و درباره روح از تو می‌پرسند، بگو: «روح از [سرخ] فرمان پروردگار من است، و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است.»^{۳۴}

در اینجا سؤال از روح شده؛ اما پاسخ فقط این است که روح امری الهی است و توضیح دیگری درباره روح داده نمی‌شود. از ادامه آیه می‌توان برداشت کرد که چرا خداوند به این پرسش پاسخ نمی‌دهد؛ آنجا که می‌فرماید: «به شما از دانش جز اندکی داده نشده است.» شاید پیام این قسمت از آیه این باشد که شما با این مقدار اندک از علم که دارید، نمی‌توانید چستی روح را درک کنید.^{۳۵}

ب. زمان برپایی قیامت

از تو درباره قیامت می‌پرسند [که] وقوع آن چه وقت است؟ بگو: «علم آن، تنها نزد پروردگار من است.»^{۳۶}

ج. حکمت غیبت امام عصر (ع)

عبدالله بن فضل هاشمی می‌گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می‌گفت: همانا برای صاحب این امر (امام زمان (عج)) غیبتی است که از آن ناگزیر است. در این غیبت تمام باطل‌گرایان به تردید و شک می‌افتند.

گفتم: فدایت شوم! چرا؟

فرمود: به خاطر چیزی که من اجازه ندارم آن را فاش کنم.

گفتم: پس حکمت غیبتش چیست؟

فرمود: حکمت غیبتش، همان حکمت غیبت حجت‌های الهی پیش از اوست. وجه حکمت در این مورد، فاش نخواهد شد، مگر پس از ظهورش؛ همان‌طور که حکمت کارهای خضر (ع) که کشتی را سوراخ کرد و جوانی را کشت و دیواری را برپا کرد، پس از جدایی میان او و موسی (ع) برای موسی (ع) فاش شد.

ای پسر فضل! این امر از جانب خدا، سَرّی از اسرار الهی و غیبی از غیب‌های الهی است و هرگاه ما دانستیم که خداوند عزوجل حکیم است، تصدیق خواهیم کرد که تمام افعال او حکیمانه است؛ اگرچه حکمت آن برای ما مشخص نباشد.^{۳۷}

د. ذات خداوند

امام باقر (ع) فرمود:

درباره خلق خدا سخن گویند و راجع به خدا سخن نگویند؛ زیرا سخن گفتن راجع به خدا جز سرگردانی‌گوینده حاصلی ندارد.

در روایت دیگری از حریر آمده است که امام باقر(ع) فرمود: درباره هر چیزی سخن گویند؛ ولی راجع به ذات خدا سخن نگویند.^{۳۸}

و باز هم امام باقر(ع) فرمود:

هر چه می‌خواهید از عظمت خدا یاد کنید؛ ولی از ذات او بحث نکنید؛ چون شما چیزی از ذات او نمی‌گویید؛ جز آنکه او برتر از آن است.^{۳۹}

امام صادق(ع) نیز به محمد بن مسلم فرمود:

ای محمد! برای مردم همواره حق سخن گفتن وجود دارد تا آنکه به سخن گفتن درباره خدا برسند. وقتی آن را شنیدید بگویید: خدایی جز الله نیست، یگانه‌ای که چون او چیزی نیست.^{۴۰}

هـ چگونگی خداوند

امام صادق(ع) فرمود:

یک یهودی که نامش «سبخت» بود، خدمت رسول خدا(ص) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! آمده‌ام تا درباره پروردگارت از تو سؤال کنم. اگر پاسخ مرا دادی می‌پذیرم و گرنه برمی‌گردم.

فرمود: از آنچه خواهی بپرس.

گفت: پروردگارت در کجاست؟

فرمود: او در همه جا هست و در جای محدودی نیست.

گفت: خدا چگونه است؟

فرمود: چگونه می‌توانم پروردگارم را به چگونگی توصیف کنم در صورتی که چگونگی، مخلوق است و خدا به مخلوقش توصیف نشود.

گفت: از کجا بدانیم تو پیغمبر خدایی؟

وقتی این سخن را گفت هر سنگ و چیز دیگری که در اطرافش بود به لغت عربی واضح گویا شدند که: ای سبخت! او فرستاده خداست.

سبخت گفت: تا امروز مطلبی واضح‌تر از این ندیده‌ام.

سپس گفت: گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست و تویی فرستاده خدا.^{۴۱}

امام صادق(ع) فرمود: هر که درباره خدا فکر کند که او چگونه است هلاک گردد.^{۴۲}

امام صادق(ع) فرمود: ای مفضل! کسی که در چگونگی خدا بیندیشد هلاک می‌گردد و هر کس هم ریاست طلب باشد هلاک می‌گردد.^{۴۳}

گاهی هم پاسخ ندادن نه به جهت پرسش؛ بلکه به دلیل شرایط خاص پرسشگر است. وقتی پرسشگری بنای قبول نداشته و نمی‌خواهد استدالات ما را بشنود و اگر حق بود بپذیرد، دیگر لازم نیست با او به بحث و جدل بپردازیم؛ مگر اینکه از این گفت‌وگو هدفی غیر از قانع کردن وی داشته باشیم.

خداوند در قرآن کریم مثالی زیبا برای چنین انسان‌هایی می‌آورد.

و مثل [دعوت‌کننده] کافران چون مثل کسی است که حیوانی را که جز صدا و ندایی [مبهم، چیزی] نمی‌شنود بانگ می‌زند. [آری]، کردند، لال‌اند، کورند. [و] در نمی‌یابند.^{۴۴}

پی‌نوشت‌ها

۲۴. (یا أهل الكتاب لم تلبسون الحق بالباطل و تكتمون الحق و أنتم تعلمون) سوره آل عمران: ۳، آیه ۷۱.

۲۵. سوره زخرف: ۴۳، آیه ۶۲-۵۷.

۲۶. سوره انبیاء: ۲۱، آیه ۹۹-۹۸.

۲۷. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۹۳.

۲۸. عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۱، ص ۲۵۴؛ بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۳۴۱.

۲۹. این دسته می‌خواستند از این جمله استفاده کنند برای اینکه ثابت کنند، حضرت عیسی(ع) هم خود به پسر بودن خود و پدر بودن خدا معتقد است؛ چرا که با توجه به اینکه او می‌گوید: «من به‌سوی پدرم می‌روم.» در حالی که پدر ندارد، معلوم می‌شود که منظور او از پدر، خداست.

۳۰. الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۳.

۳۱. عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۲، ص ۱۱۰؛ التوحید، ص ۱۵۳؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۸۵؛ بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۱.

۳۲. التوحید، ص ۴۵۶.

۳۳. «ولكن الله سبحانه يبتلي خلقه ببعض ما يجهلون اصله تمييزا بالاختبار لهم و نفيا للاستكبار عنهم و ابعادا للخيلاء منهم.» نهج البلاغه، خ ۱۹۲.

۳۴. (و يسئلونك عن الروح قل الروح من أمر ربي و ما أوتيتم من العلم إلا قليلا) سوره اسراء: ۱۷، آیه ۸۵.

۳۵. در تفسیر این آیه معنای دیگری نیز ذکر شده و آن اینکه: «امر خدا عبارت است از کلمه ایجاد او و کلمه ایجاد او، همان فعل مخصوص به اوست؛ بدون اینکه اسباب وجودی و مادی در آن دخالت داشته باشد و با تأثیرات تدریجی خود در آن اثر بگذارند. این همان وجود مافوق نشاء مادی و ظرف زمان است و روح به حسب وجودش از همین باب است، (ترجمه المیزان، ج ۱۳، ص ۲۷۴) طبق این تفسیر شاید بتوان گفت که «الروح من امر ربي» خود، پاسخ به سؤال است.

۳۶. (يسئلونك عن الساعة أيا نمرساها قل إنما علمها عند ربي) سوره اعراف: ۷، آیه ۱۸۷.

۳۷. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۵؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۰۳؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۱.

۳۸. الکافی، ج ۱، ص ۹۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۹۶.

۳۹. التوحید؛ ص ۴۵۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۹۸.

۴۰. المحاسن، ج ۱، ص ۲۳۷؛ التوحید، ص ۴۵۶؛ الکافی، ج ۱، ص ۹۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۹۴؛ بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۶۴.

۴۱. الکافی، ج ۱، ص ۹۴؛ بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۳۲.

۴۲. بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۶۴.

۴۳. التوحید، ص ۴۶۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۹۰.

۴۴. (و مثل الذين كفروا كمثل الذين ينعق بما لا يسمع إلا دعاء و نداء صم بكم عمى فهم لا يعقلون) سوره بقره: ۲، آیه ۱۷۱.

گاهی هم پاسخ ندادن
نه به جهت پرسش؛ بلکه
به دلیل شرایط خاص
پرسشگر است. وقتی
پرسشگری بنای قبول
نداشته و نمی‌خواهد
استدلالات ما را بشنود و
اگر حق بود بپذیرد، دیگر
لازم نیست با او به بحث
و جدل بپردازیم؛ مگر
اینکه از این گفت‌وگو
هدفی غیر از قانع کردن
وی داشته باشیم

تأثیر عقلانیت تمدنی بر الغای ترمیدور در فرایند انقلاب اسلامی از منظر اندیشه سیاسی

محتوای این متن در راستای درس‌های ۱۰ تا ۱۳ کتاب دین و زندگی پایه دوازدهم است که معیارهای تمدن از نظر اسلام را بیان می‌کند و به نقد تمدن کنونی می‌پردازد.

حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مد ظله العالی)

محمدحسین طاهری

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد اندیشه سیاسی اسلام

و پایه‌های درستی به‌جای آن گذاشته می‌شود ... بلافاصله بعد از آن، تحقق نظام اسلامی است. نظام اسلامی، یعنی طرح مهندسی و شکل کلی اسلامی را در جایی پیاده کردن؛ مثل اینکه وقتی در کشور ما نظام سلطنتی استبدادی فردی موروثی اشرافی وابسته برداشته شد، به‌جای آن، نظام دینی تقوایی مردمی‌گزینی جایگزین می‌شود؛ با همین شکل کلی که قانون اساسی برایش معین کرده ... بعد از آنکه نظام اسلامی پیش آمد، نوبت به تشکیل دولت اسلامی به معنای حقیقی می‌رسد؛ یا به تعبیر روشن‌تر، تشکیل منش و روش دولتمردان، یعنی ماها، به گونه اسلامی ... دولت به معنای عام، نه به معنای هیئت وزرا؛ یعنی قوای سه‌گانه، مسئولان کشور، رهبری و همه. مرحله چهارم، که بعد از این است، کشور اسلامی است. اگر دولت به معنای واقعی کلمه، اسلامی شد، آن‌گاه کشور به معنای واقعی کلمه، اسلامی خواهد شد؛ عدالت مستقر خواهد شد؛ تبعیض از بین خواهد رفت؛ فقر به تدریج ریشه‌کن می‌شود؛ عزت حقیقی برای مردم به وجود می‌آید؛ جایگاهش در روابط بین‌الملل ارتقا پیدا می‌کند. این، می‌شود کشور اسلامی. از این مرحله که عبور کنیم، بعد از آن، دنیای اسلامی است. از کشور اسلامی، می‌شود دنیای اسلامی درست کرد. الگو که درست شد، نظایرش در دنیا به وجود می‌آید.

این نقشه راه، در تاریخ‌های ۱۳۷۹/۰۹/۱۲، ۱۳۸۰/۰۹/۲۱،

بخش اول این مقاله در شماره قبل تقدیم شد و اینک بخش پایانی پیش روی شماست.

۴-۳. گام چهارم (درمان و نقشه‌راه): فرایند تحقق اهداف اسلامی

گام چهارم، شناخت راه درمان یا نقشه‌راه تحقق تصویر مطلوب و آرمانی‌ای است که نظریه‌پرداز، آن را در سر می‌پروراند. حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای برای تحقق بخشیدن به اسلام نابی که در مقیاس تمدن نوین اسلامی پیاده خواهد شد، متذکر نقشه‌راه و زنجیره منطقی‌ای شده‌اند که عنوان آن - در مجموع بیانات ایشان - «فرایند تحقق اهداف اسلامی» است.

برای مثال، معظّم‌له در تاریخ ۱۳۷۹/۰۹/۱۲ پس از تبیین پنج سرفصل از کلیات بینش اسلامی و تذکر به پنج وظیفه ناشی از آن‌ها، مخاطبان را به نقش تمکن‌بخشانه حکومت و قدرت سیاسی در پیاده‌سازی این اهداف، تنبه می‌دهند و در تبیین آن می‌فرمایند:

ایجاد این قدرت الهی و اسلامی، امر بسیار دشواری است ... ما می‌خواهیم آن نظامی، آن تشکیلاتی و آن حکومتی را که بتوان این هدف‌ها را در آن محقق کرد، به وجود آوریم. این یک فرایند طولانی و دشواری دارد و شروعش از انقلاب اسلامی است ... انقلاب، یعنی دگرگونی بنیادی ... انقلاب آنجایی است که پایه‌های غلطی برچیده می‌شود

این فرایند می‌فرمایند:

نه پیدایش و نه زوال تمدن‌ها، مسئله‌ای دفعی نیست؛ یک مسئله تدریجی و تاریخی است (همان، ۱۳۷۹/۰۷/۱۴). به تدریج و با تلاش باید به وجود آید (همان، ۱۳۷۹/۰۹/۱۲). «یک مرحله انقلاب، که تغییر نظام سیاسی است، دفعی است؛ اما در طول زمان، انقلاب باید تحقق پیدا کند (همان، ۱۳۷۹/۰۲/۲۳). چیزهایی است که باید برای آن تلاش و مجاهدت کرد و قدم به قدم پیش رفت. نظام اسلامی، یک نظام پیش‌ساخته مثل خانه‌های پیش‌ساخته نیست؛ نظامی است که باید آجر آجر و سنگ سنگ روی هم چید و آن را بالا برد (همان، ۱۳۷۹/۱۲/۲۲).

۳-۴-۳. مترتب بودن مراحل تحقق تمدن نوین اسلامی بر

یکدیگر

منظور از مترتب بودن مراحل تحقق تمدن نوین اسلامی، نبود طفره (به معنای فلسفی‌اش) است؛ یعنی تا مرحله پیشین محقق نشود، نمی‌توان انتظار تحقق مرحله بعدی را داشت؛ هیچ‌یک از مراحل پنج‌گانه فرایند، قابل چشم‌پوشی نیستند و برای تحقق تمدن نوین اسلامی نیز باید ابتدا «دولت مطلوب اسلامی» و سپس «جامعه نمونه اسلامی» ایجاد شوند. معظم‌له می‌فرمایند:

نظام اسلامی، دولت اسلامی و کشور اسلامی، هرکدام مترتب بر همدیگر است. این‌ها همه یکسان و یک‌چیز نیستند (همان، ۱۳۸۵/۰۷/۲۵). بعد از آنکه نظام اسلامی پیش آمد، نوبت به تشکیل دولت اسلامی به معنای حقیقی می‌رسد ... اگر دولت به معنای واقعی کلمه اسلامی شد، آن‌گاه کشور به معنای واقعی کلمه اسلامی خواهد شد ... از کشور اسلامی، می‌شود دنیای اسلامی درست کرد (همان، ۱۳۷۹/۰۹/۱۲).

۳-۴-۴. قطعی بودن تحقق تمدن نوین اسلامی

یکی از مؤلفه‌های فرایند تحقق اهداف اسلامی، قطعی بودن طی مراحل و شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی در عصر ماست. حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای با تکیه بر معارف اسلامی و با تأکید بر سنت «نصرت الهی» و «اعتماد به وعده‌های الهی»، به تحقق تمدن نوین اسلامی در عصر حاضر بشارت می‌دهند و آن را امری قطعی می‌دانند:

هم میراث گذشته‌ها، هم موجودی استعداد بسیار ارزنده‌ها، هم همت و هم انگیزه ... و هم گرایش دینی و خدایی در این حرکت، همه در مجموع یک ثروت عظیم ملی است ... همه این‌ها به ما نوید می‌دهد که ما ان شاء الله خواهیم توانست تمدن اسلامی متعلق به ملت ایران را برای این دوره

۱۳۸۴/۰۵/۲۸، ۱۳۸۴/۰۶/۰۸ و ۱۳۹۰/۰۷/۲۴، به مخاطبان مختلفی همچون مسئولان نظام اسلامی، علما و فضلاء حوزه‌های علمیه، و دانشجویان و مردم حاضر در نماز جمعه عرضه شده و گویای ضرورت آگاهی و توجه عمومی به این مسئله است؛ چرا که به باور ایشان، «باید همه احساس کنند که مسئولیت ایجاد تمدن اسلامی نوین بر دوش آن‌هاست» (همان، ۱۳۹۱/۰۷/۲۳) و لذا مسیر و خط رسیدن به آن نیز باید برای همگان به نحو صحیح تلقی شود و همگان بدانند در چه راستایی باید حرکت کنند و شاخص‌های حرکت صواب و صحیح در این راه چیست. طبیعتاً این بیان، نافی وظیفه ویژه نخبگان نیست و صرفاً بر ابعاد گسترده تمدن‌سازی و قابلیت تعریف سطوح مختلف وظایف متصور برای تمدن‌سازی تأکید می‌کند.

آنچه از مجموع بیانات مقام معظم رهبری در این بحث به دست می‌آید، توجه به چهار اصل «منطقی بودن»، «تدریجی بودن»، «مترتب بودن مراحل بر یکدیگر» و «قطعی بودن»، طی مراحل پنج‌گانه فرایند تحقق اهداف اسلامی است که سرانجام به تحقق تمدن نوین اسلامی منتهی خواهد شد.

۳-۴-۱. منطقی بودن مراحل تحقق تمدن نوین اسلامی

ترتیب و توالی مراحل که برای تشکیل تمدن نوین اسلامی به منظور تحقق بخشیدن به اهداف اسلامی لازم است، یک سیر منطقی و عقلایی است؛ بدین معنا که همه تمدن‌های بشری این مسیر را پیموده‌اند و اکنون نوبت اسلام است که با التزام به لوازم آن، به تمدن‌سازی دست بزند. معظم‌له می‌فرمایند:

یک زنجیره منطقی وجود دارد ... این یک زنجیره مستمری است که به هم مرتبط است (همان، ۱۳۹۰/۰۷/۲۴). نظام اسلامی، نظامی است که یک خط حرکت معقول و منطقی برای خود تصویر کرده است. این سیری نیست که بتواند متوقف شود؛ این سیری هم نیست که مراحل گوناگونی که در آن هست، برای آن دائمی و ابدی باشد. یک حرکت تکاملی است ... همچنانکه همه تمدن‌های عالم به وجود آمده‌اند ... این تمدن مثل همه تمدن‌های دیگر رشد خواهد کرد ... و انوار خود را به نقاط مختلف دنیا خواهد تابانید (همان، ۱۳۷۹/۰۷/۱۴).

۳-۴-۲. تدریجی بودن مراحل تحقق تمدن نوین اسلامی

تحقق مراحل لازم برای شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی (یعنی: انقلاب، نظام‌سازی، دولت‌سازی و جامعه‌سازی)، یک فرایند تدریجی، تاریخی، آرام و زمان‌بر است و نمی‌توان دفعتاً به آن دست یافت. معظم‌له در تشریح تدریجی بودن

بعد از آنکه نظام اسلامی
پیش آمد، نوبت به
تشکیل دولت اسلامی به
معنای حقیقی می‌رسد
... اگر دولت به معنای
واقعی کلمه اسلامی شد،
آن‌گاه کشور به معنای
واقعی کلمه اسلامی
خواهد شد ... از کشور
اسلامی، می‌شود دنیای
اسلامی درست کرد

رهبر معظم انقلاب اسلامی در توضیح لوازم اصلی مورد نیاز برای فراگیر ساختن یک اندیشه، دو عنصر اساسی را متذکر شده‌اند که عبارت‌اند از: «واژه‌سازی» و «نهادسازی»



و برای امت اسلامی در این زمان، بار دیگر سر دست بیاوریم و الگویی را برای حرکت امت اسلامی ان شاء الله ارائه بدهیم (همان، ۱۳۸۷/۰۲/۱۷). ما باید امروز درصدد ساختن تمدن خود باشیم و باور کنیم که این ممکن است ... من عرض می‌کنم می‌شود. شما همت کنید پنجاه سال دیگر این‌طوری شود (همان، ۱۳۸۱/۰۷/۰۳). من با اطمینان کامل می‌گویم: این هنوز آغاز کار است و تحقق کامل وعده الهی، یعنی پیروزی حق بر باطل و بازسازی امت قرآن و تمدن نوین اسلامی، در راه است (همان، ۱۳۸۷/۰۹/۱۷).

۴. لوازم تحقق تمدن نوین اسلامی در مسیر فرایند

آنچه در معنای واژه «تمدن» نهفته است و از وسعت مفهومی آن می‌توان دریافت، این است که تمدن، حالتی از فراگیری اندیشه‌ای است که ظرفیت و امکان جهانی‌شدن دارد و می‌تواند امتداد اجتماعی پیدا کند. حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای هنگامی که واژه تمدن را به کار می‌گیرند، از افقی صحبت می‌کند که در آن قرار است «یک فکر جدید، یک حرف جدید، یک نگاه جدید به مسائل بشر و مسائل انسانیت و درمان دردهای انسانیت» (همان، ۱۳۷۹/۰۷/۱۴) مطرح شود. تمدن از منظر ایشان، «زبان نویی است که دل‌های نسل‌های نو انسان و قشرهای محروم جوامع گوناگون، آن زبان را می‌فهمند و درک می‌کنند» (همان). به بیان روشن‌تر، تمدن «به معنای رساندن یک پیام است به دل‌ها» (همان).

رهبر معظم انقلاب اسلامی در توضیح لوازم اصلی مورد نیاز برای فراگیر ساختن یک اندیشه، دو عنصر اساسی را متذکر شده‌اند که عبارت‌اند از: «واژه‌سازی» و «نهادسازی». منظور از واژه‌سازی این است که تولد یک فکر جدید، الزاماً مقارن است با تولید و القای مفاهیم جدید در جامعه؛ یعنی باید تفکر جدید با واژه‌های متناسب خودش در جامعه نشو و نما داشته باشد و از ادبیات دستگاه فکری رقیب عاریه نگیرد. افزون بر این، تفکر جدید باید دستگاه‌های مجری متناسب با خودش را نیز ایجاد کند تا هدف‌های تعریف شده در این نظام فکری را دنبال کنند. بنابراین، از یک سو باید دستگاه‌های موجود در جامعه متحول شوند؛ و از سوی دیگر، دستگاه‌های متناسب با اهداف نظام فکری جدید در جامعه به وجود بیایند (آیت الله العظمی حسینی خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۰۷/۲۲).

با این اوصاف، می‌توان دو محور اصلی را در برشماری الزامات تمدن نوین اسلامی، از یکدیگر متمایز ساخت:

۱-۴. الزامات نهادی و ساختاری

منظور از الزامات نهادی و ساختاری، فراهم شدن زیرساخت‌های

راهبردی منبعث از نقشه راه کلان انقلاب اسلامی است؛ یعنی پیش از تحقق «تمدن نوین اسلامی»، الزاماً باید «جامعه نمونه اسلامی» در جغرافیای جمهوری اسلامی ایران محقق شده باشد، که این امر نیز به نوبه خود مترتب بر تحقق «دولت مطلوب اسلامی» است. به بیان دیگر، تا شاخص‌های دولت اسلامی، همچون اعتقادات و اخلاقیات اسلامی، کار جهادی، عدالت اسلامی، سلامت اقتصادی و مبارزه با فساد، قانون‌گرایی، خردگرایی و حکمت در کارها و تکیه بر ظرفیت‌های درون‌زای کشور (همان، ۱۳۹۲/۰۶/۰۶) محقق نشوند، نوبت به تحقق جامعه نمونه اسلامی و تمدن نوین اسلامی نخواهد رسید و موضوع سبک زندگی ایرانی - اسلامی صرفاً در حد گفتمان‌سازی در جامعه باقی خواهد ماند (همان، ۱۳۹۵/۰۲/۰۶). از این رو، مهم‌ترین و بلکه محوری‌ترین و اصلی‌ترین ابزار تمدن‌سازی اسلامی، نهاد «دولت اسلامی» است و تا زمانی که «نهاد دولت»^۵ در جمهوری اسلامی فاقد شاخص‌های اسلامی و انقلابی لازم در عرصه ساختارها، بنیان‌ها، قوانین، نظام‌ها، الگوها، نرم‌افزارها و روش و منش دولتمردان بوده، از شاخص‌های مردم‌سالاری دینی فاصله داشته باشد، نمی‌توان در تحقق جامعه نمونه و تمدن نوین اسلامی پیشرفتی حاصل کرد. احکام راهبردی‌ای که از این رویکرد دستگیر ما می‌شود، گویای این واقعیت است که علاقه‌مندان و دغدغه‌مندان «تمدن نوین اسلامی»، برای تحقق این مهم باید به دنبال تحقق بخشیدن به دولت و جامعه اسلامی باشند؛ چرا که به بیان صریح معظم له: نظام اسلامی، دولت اسلامی و کشور اسلامی، هرکدام مترتب بر همدیگر است (همان، ۱۳۸۵/۰۷/۲۵) و از کشور اسلامی [است که] می‌شود دنیای اسلامی درست کرد (همان، ۱۳۷۹/۰۹/۱۲).

۲-۴. الزامات گفتمانی و علمی

سخن دسته دیگری از الزامات فرایند تمدن‌سازی، گفتمانی و علمی است که زمینه‌های لازم برای تغییر ادبیات حاکم بر خواص - و به تبع آن، عموم جامعه - را فراهم می‌آورد و افق‌های جدیدی را پیش روی حرکت عمومی جامعه ترسیم می‌کند. در این زمینه، به اجمال می‌توان از سه گفتمان فقه حکومتی، تحول در علوم انسانی و نهضت نرم‌افزاری سخن گفت که باید به تولید الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت منتهی شوند و اثر خود را در عرصه‌هایی همچون اقتصاد (در قالب اقتصاد مقاومتی) و استحکام درونی نظام نمودار سازند. گفتمانی بودن این الزامات در عین علمی بودن آن‌ها، منبعث از نگاه دیرین آیت الله العظمی خامنه‌ای به متحدالاجزا و متماسک بودن عرصه‌های نظری و عملی

است (همان، ۱۳۹۲: ص ۳۵). دیدگاهی که موجب می‌شود همواره امکان برداشتن گام‌های واقعی و مقدور، هرچند یک گام، به سمت اهداف و آرمان‌های الهی وجود داشته باشد و جامعه به تدریج، اما به‌طور مداوم و مستمر، در مسیر تکامل الهی حرکت کند.

۱-۲-۴. فقه حکومتی

پیش‌تر در ریشه‌یابی بحران، به مبحثی تحت عنوان فهم‌های ناکارآمد از اسلام پرداخته شد (همان، ۱۳۷۰/۱۱/۱۴) که در دو عامل درونی و بیرونی ریشه داشت. محوری‌ترین گفتمان مقام معظم رهبری برای رفع این آسیب، گفتمان تولید فقه حکومتی است. هدف از این گفتمان، مسلح شدن به روش‌های دستیابی به فهم‌های کارآمد و روزآمد منبعث از معارف اسلامی در مقیاس حکومتی است تا بشریت تشنه‌معنویت، زیست اجتماعی کریمانه‌انسان در پرتو آموزه‌های اسلامی را به‌عینه مشاهده کند. این فهم، گفتمان‌ها و عرصه‌های علمی دیگر را نیز اشراق خواهد کرد؛ به یک معنا، دیگر گفتمان‌های پشتیبان تولید الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت، متوقف بر پیشرفت این گفتمان‌اند.

اساس این تفکر در اندیشه‌سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای به این باور برمی‌گردد که ایشان معتقدند: اسلام ارکان بنای یک نظام اجتماعی را در اختیار دارد و می‌تواند این پایه‌ها و رکن‌ها را بنشانند و بر روی این پایه‌ها یک نظام اجتماعی و یک جامعه‌سالم و پیشرفته را بنا کند (همان، ۱۳۶۸/۱۰/۲۶). این مهم در گرو توسعه‌سطحی و عمقی دستگاه فقه است؛ حوزه‌های علمیه است؛ یعنی دانش فقه باید هم از لحاظ عمق و هم از لحاظ سعه و فراگیری مسائل زندگی، پیشرفت کند و توسعه یابد. البته باید توجه داشت که منظور ایشان از تعمیق و توسعه، به معنای تدقیقات زاید و حاشیه‌پردازی در فقه نیست؛ بلکه تولید روش‌های جدید تحقیق به منظور واکاوی‌های عمیق‌تر مسائل روز توسط دانش فقه است. به بیان روشن‌تر، ایشان به دنبال توسعه‌روش‌شناختی (متدولوژیک) فقه‌اند تا علم فقه بتواند دانش‌های روز را اشراق کند (همان، ۱۳۷۰/۰۶/۳۱). برای مثال، ایشان تصریح می‌کنند که ما مسائل اقتصادی و نظامی و سیاست خارجی و ارتباطات اخلاقی خود را بایستی از دین دریابوریم؛ خیلی از مسائل فردی‌مان را باید بازنگری کنیم (همان، ۱۳۷۰/۱۱/۳۰). از دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای، تولید فقه حکومتی، نه تنها تولید احکام مرتبط با حکومت، بلکه نظر به همه احکام دین از پایگاه حکومت است. بدین ترتیب، فقهی که به بینش حکومتی دست یافته، کسی است که در استنباط احکام، با در نظر داشتن تأثیر هریک از احکام در تشکیل جامعه‌نمونه

اسلامی، دست به فقاقت می‌زند (همان، ۱۳۷۱/۰۸/۲۴). ایشان در تبیین اهمیت تولید فقه حکومتی و نسبت آن با دیگر دانش‌ها می‌فرمایند:

در قم باید درس‌های خارج استدلالی قوی‌ای مخصوص فقه حکومتی وجود داشته باشد تا مسائل جدید حکومتی و چالش‌هایی را که بر سر راه حکومت قرار می‌گیرد و مسائل نوپه‌نو را - که هی برای ما دارد پیش می‌آید - از لحاظ فقهی مشخص کنند. بعد این بحث‌ها می‌آید دست روشنفکران و نخبگان گوناگون دانشگاهی و غیردانشگاهی، این‌ها را به فرآورده‌هایی تبدیل می‌کنند که برای افکار عموم، برای افکار دانشجویان، برای افکار ملت‌های دیگر قابل استفاده است ... محصول این کاوش‌های عالمانه می‌تواند در معرض استفاده ملت‌ها و نخبگان دیگر کشورها هم قرار بگیرد (همان، ۱۳۹۰/۰۶/۱۷).

۲-۲-۴. تحول در علوم انسانی

با سرآوردن دولت مدرن در تاریخ بشر، تحولات عمیق همه‌جانبه‌ای در اجتماعات و فرهنگ‌های مختلف بشری صورت گرفت. طبیعتاً جهان اسلام نیز مستثنا از این تحولات نبود (برمن، ۱۳۹۲؛ افضل‌ی، ۱۳۹۵؛ فیرحی، ۱۳۹۳). این تحولات فراگیر، در راستای استقرار و تقویت و استحکام تمدن نوین (مدرن) از طریق علوم انسانی و تدوین برنامه‌های توسعه انجام می‌پذیرفتند و کنترل می‌شدند (داوری اردکانی، ۱۳۹۱). امروزه نیز علوم انسانی همین وظیفه را بر عهده دارند. طبیعی است با طرح بحث طرح‌ریزی و عملیاتی‌سازی تمدن نوین اسلامی، به علوم انسانی تراز و متناسب با این تمدن نیازمندیم. روشن است که با تکیه بر علوم انسانی موجود نمی‌توان تمدنی جدید در ساحت حیات بشری ایجاد کرد. گفتمان تحول در علوم انسانی - یا به عبارت دیگر، اسلامی‌سازی علوم انسانی - به دنبال آن است که پس از اشراق از دستاوردهای فقه حکومتی (آیت‌الله اعظمی حسینی خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۰۶/۱۷) و مبتنی بر فهم‌های کارآمد و روزآمد از اسلام ناب، این دستاوردها را در علوم اداره‌کننده ساحت‌های مختلف جامعه امتداد بخشد. مقام معظم رهبری از این مهم، تحت عنوان کلید اساسی پیشرفت نهایی و بنیادی و ریشه‌دار کشور (همان، ۱۳۹۱/۰۷/۱۲) یاد کرده و اساتید، صاحب‌نظران و پژوهشگران را به تدوین علوم انسانی منطبق با مبانی اسلام دعوت نموده‌اند؛ چرا که اگر علوم سیاسی و اقتصادی یا فلسفه و مدیریت و بقیه علوم انسانی، مبتنی بر نگرش مادی به دنیا بوده، بر ارزش‌های مادی بنا شده باشند، طبعاً نمی‌توانند خواسته‌ها و آرمان‌های جامعه‌ای را که مسلمان و مؤمن به معارف

اساس این تفکر در
اندیشه‌سیاسی آیت‌الله
خامنه‌ای به این باور
برمی‌گردد که ایشان
معتقدند: اسلام ارکان
بنای یک نظام اجتماعی
را در اختیار دارد و
می‌تواند این پایه‌ها و
رکن‌ها را بنشانند و بر
روی این پایه‌ها یک
نظام اجتماعی و یک
جامعه‌سالم و پیشرفته را
بنا کند

اسلامی‌اند، برآورده کنند (همان، ۱۳۸۹/۰۶/۰۱).

۳-۲-۴. نهضت نرم‌افزاری

تفاوت گفتمان نهضت نرم‌افزاری با دو گفتمان پیشین، در وسعت گستره و عینی بودن عرصه‌های کارآمدی آن است؛ یعنی اگر گفتمان فقه حکومتی با تکیه بر روش‌های اجتهادی به دنبال فهم‌های دقیق‌تر از اسلام بود و تحول در علوم انسانی این فهم را در ساحت علوم انسانی دنبال می‌کرد، در نهضت نرم‌افزاری، این تحول باید در همه‌علوم، اعم از نظری، تجربی، مهندسی و ... دنبال شود.

۴-۲-۴. الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت

الگوهای توسعه، عالی‌ترین اسناد تحرک‌بخش به فعالیت‌های یک کشورند که با تحت‌تأثیر قرار دادن قانون‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های کلان، برای حرکت جامعه ریل‌گذاری می‌کنند. اگرچه پس از وقوع انقلاب اسلامی، برنامه‌ها و الگوهای مختلفی برای توسعه کشور تدوین و اجرا شد، اما ابتدای این برنامه‌ها و الگوها بر تفکرات غربی، تحقق‌بخش اهداف و آرمان‌های انقلاب اسلامی نبودند و در آینده نیز طبعاً به شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» ملت انقلابی ایران تحقق نخواهند بخشید. طرح گفتمان‌های سه‌گانه پیشین از یک سو، و اجماع نسبی حول ریشه داشتن مشکلات عینی کشور در برنامه‌های توسعه از سوی دیگر، موجب شد تا زمینه همگانی لازم برای طرح گفتمان الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت از سوی رهبر معظم انقلاب اسلامی پدیدار شود. معظم‌له می‌فرمایند:

ما دنبال الگوی مطلوب و آرمانی خودمان هستیم، که یک الگوی اسلامی - ایرانی است؛ از هدایت اسلام سرچشمه می‌گیرد، از نیازها و سنت‌های ایرانی بهره می‌برد، یک الگوی مستقل (همان، ۱۳۹۲/۰۵/۱۵). ما نمی‌خواهیم این را از دیگران بگیریم. ما می‌خواهیم آنچه را که خودمان لازم می‌دانیم، به مصلحت کشورمان می‌دانیم، آینده‌مان را می‌توانیم با آن تصویر و ترسیم کنیم ...؛ یعنی یک نقشه جامع. بدون نقشه جامع، دچار سردرگمی خواهیم شد (همان، ۱۳۸۹/۰۹/۱۰).

پی‌نوشت

۱. دولت در اینجا معادل حاکمیت یا state است، نه قوه مجریه (government)؛ لذا در این معنا، دولت سه قوه مجریه، مقننه، قضائیه، مجلس خبرگان، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، نهادهای لشکری و دیگر نهادهای ذیل دفتر رهبری را شامل می‌شود.

منابع این مقاله در دفتر مجله موجود است.

ما دنبال الگوی مطلوب و آرمانی خودمان هستیم، که یک الگوی اسلامی - ایرانی است؛ از هدایت اسلام سرچشمه می‌گیرد، از نیازها و سنت‌های ایرانی بهره می‌برد، یک الگوی مستقل

تحلیل محتوای درس سوم کتاب فلسفه پایه یازدهم

آغاز تاریخی فلسفه

گروه فلسفه و منطق
دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتاب درسی

اشاره

در ادامه تحلیل محتوای درس‌های کتاب فلسفه پایه یازدهم، به تحلیل محتوای درس سوم (آغاز تاریخی فلسفه) می‌پردازیم. هدف از درج این مقالات آشنایی دبیران گرامی با مقاصد مؤلفان و مبانی پنهان هر درس می‌باشد.

اندیشمندان ارائه شده است.

جمله‌ای از یک فیلسوف قدیمی
آغاز تمدن و آغاز فلسفه

اولین فیلسوفان

یکی از مسئله‌های مهمی که فیلسوفان اولیه به آن می‌پرداختند.

پس از این جلب توجه، نامعلوم بودن شروع فلسفه مورد بحث قرار گرفته و در قسمت «بیشتر بدانیم» توجهی به حکمای ایران باستان شده است.

در ادامه پنج تن از اولین فیلسوفان یونان معرفی شده‌اند، آنگاه مهم‌ترین مسئله‌ای که برای آن فیلسوفان مطرح بوده و به اظهار نظر درباره آن‌ها می‌پرداخته‌اند طرح شده است.

هدف کلی: توانایی گزارش دادن از چگونگی شکل‌گیری فلسفه در تاریخ بشر.

شایستگی‌هایی که باید کسب شود:

۱. توانایی توضیح درباره نامعلوم بودن ابتدای تاریخ فلسفه؛

۲. گزارش حال از برخی فیلسوفان اولیه؛

۳. توضیح درباره دیدگاه فیلسوفان اولیه از عناصر اولیه جهان.

نکات آموزشی و مسیر تدریس

۱. یک جمله فلسفی

درس، با یک جمله فلسفی از هراکلیتوس فیلسوف یونان باستان آغاز شده درباره اصل حرکت در جهان و اینکه همه برابری عالم در حرکت‌اند.

نمونه‌های دیگری هم از سخنان این فیلسوفان وجود دارد: دموکریتوس می‌گوید: در سختی و رنج به وظیفه اندیشیدن، از بزرگی است.

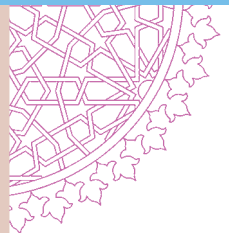
پارمنیدس می‌گوید: تو نمی‌توانی بر آنچه نیست آگاه شوی؛ این امری محال است، نیز نمی‌توانی آن را بیان و توصیف کنی؛ زیرا هر چه بتواند به اندیشه درآید، می‌تواند وجود داشته باشد.

طراحی آموزشی درس

این درس گزارشی از پیدایش فلسفه در تاریخ بشر است، لذا جنبه گزارشگری و تاریخی آن بر جنبه تبیینی و استدلالی آن غلبه دارد.

درس با جمله‌ای منسوب به هراکلیتوس آغاز شده است تا نشان دهد که این جمله تأمل برانگیز مربوط به دوره آغازین فلسفه است و توجه دانش‌آموز به این نکته جلب شود که مطالعه تاریخ فلسفه یا تاریخ هر علم دیگری صرفاً برای کسب اطلاعات نیست. این مطالعه فواید متعددی دارد؛ از جمله این فواید آموزه‌های عمیقی است که از لایه‌های سخن

سهروردی از فیلسوفان بزرگ اسلامی است که معتقد است در ایران باستان حکمت اشراقی و نوری رواج داشته و این حکمت مطابق با حکمت اسلامی بوده است



سقراط می‌گوید (در آخرین لحظه زندگی): «هر چه می‌کنم که حرکت براساس علم از اطرافیان سقراط باور کند که لاشه سقراط نیست، موفق نمی‌شوم و شاید هنوز تصور می‌کند که همه این سخنان که در اثبات نامیرندگی روح گفتم، برای آرام ساختن شما (یاران سقراط) بوده است. خواهش می‌کنم کاری کنید که کزیتون نیز به این موضوع معتقد شود.»

سقراط می‌گوید: «داناترین شما آدمیان، کسی است که بداند هیچ نمی‌داند.»

۲. توضیح درباره تکوین تدریجی فلسفه

در ابتدای این بحث خوب است، دانش‌آموزان با روند تدریجی تمدن و فرهنگ و نیز اجزای تمدن‌ها و فرهنگ‌ها آشنا و متوجه شوند که هیچ تمدنی نمی‌تواند مدعی شود که خودش آغازگر مثلاً پزشکی یا ریاضیات یا فلسفه بوده است. مثلاً در فلسفه، سؤال‌های فلسفی از جایی نامعلوم به تدریج پیدا شده و از قومی و ملتی به قوم و ملت دیگر منتقل شده است.

آری دو نکته را در اینجا باید مورد توجه قرار داد:

تمدن‌های گذشته می‌توانند در برخی از جنبه‌های تمدنی بر تمدن‌های بعد از خود تأثیر گذاشته باشند؛ البته به شرط برقراری ارتباط. به‌طور مثال، اگر آثاری به دست آید که نشان دهد در دوره پیشدادیان و کیانیان ایران باستان که مربوط به هزاره دوم و اول قبل از میلادی می‌شود، مسائل فلسفی و حکمی مطرح بوده و حکمایی در این مسائل تأمل و تفکر کرده‌اند، حق تقدیمی برای ظهور فلسفه در ایران باستان نسبت به یونان پیدا می‌شود.^۱

سهروردی از فیلسوفان بزرگ اسلامی است که معتقد است در ایران باستان حکمت اشراقی و نوری رواج داشته و این حکمت مطابق با حکمت اسلامی بوده است.^۲

نکته دوم اینکه رشد فوق‌العاده فلسفه و حکمت در منطقه‌ای از آسیای صغیر و انتقال آن به یونان و ظهور فیلسوفان بزرگی در یونان و باقی ماندن آثار آنان، سهم بی‌نظیر یونان در تکوین فلسفه را غیرقابل انکار می‌سازد.

۳. گزارشی از اولین فیلسوفان

بهتر است گزارش، با نام «هرمس» شروع شود که در قسمت «بیشتر بدانیم» درباره‌ی نکاتی ذکر شده است. سهروردی که حکمت شهودی را از کیانیان می‌داند، معتقد است که هرمس بر کیانیان نیز مقدم است و کیانیان حکمت را از وی گرفته بوده‌اند.^۳ ملاصدرا نیز درباره هرمس می‌گوید: «اعلم ان الحکمة نشأت اولاً من آدم صلی الله و عن

ذریته شیث و هرمس اعنی ادریس و عن نوح لان العالم ما خلا قط عن شخص یقوم به علم التوحید و المعاد و ان هرمس الاعظم هو الذی نشرها فی الاقالیم و البلاد و اظهرها و افاضها علی العباد و هو ابوالحکماء و علامة العلماء اشركنا الله فی صالح دعائه»

تالس از نخستین فیلسوفان یونانی است و در آسیای صغیر (ترکیه فعلی) متولد شده است. فیثاغورس و گزنوفانس هم متولد آسیای صغیر هستند.

یعنی منطقه ملطیه (میلتوس) در آسیای صغیر، قبل از آتن محل ظهور فلسفه بوده است. اما با توسعه آتن بیشتر این حکما به آتن مهاجرت می‌کنند.

علاوه بر «هرمس» که در حاشیه درس از وی سخن رفته است، در اینجا، از تالس، فیثاغورس، گزنوفانس، هراکلیتوس و پارمنیدس نیز ذکر مختصری شده است.

خوب است از دانش‌آموزان بخواهیم گزارشی در حدود یک صفحه از هر یک از این فیلسوفان ارائه دهند. کتاب تاریخ فلسفه کاپلستون، جلد اول، منبع مناسبی برای تهیه این گزارش است.

۴. انجام فعالیت تفکر

این فعالیت برای توجه به عمق اندیشه‌های فیلسوفانه است. مثلاً جمله اول در حوزه حکمت نظری است و که با بیان آن هراکلیتوس جهان را متحرک می‌داند. در حالی که در نزد فیلسوفان قدیم، بسیاری از اجزا و عناصر عالم طبیعت ثابت بوده‌اند.

جمله دوم مربوط به حکمت عملی است که البته ریشه در انسان‌شناسی این حکیم دارد. رشد انسان در متن سختی‌ها و رنج‌ها میسر است. روح و بدن انسان، هر دو، با مبارزه با سختی‌هاست که رشد می‌کند.

این قاعده در فلسفه ملاصدرا، تحت عنوان تضاد و تزاخم در عالم طبیعت^۴ و در اصطلاح قرآنی تحت عنوان ابتلاء و امتحان و «إن مع العسر یسراً» مطرح شده است.

۵. بیان نظر فیلسوفان درباره یک مسئله قدیمی

از دورترین اعصار برای بشر همواره این سؤال مطرح بوده که: ماده اولیه این جهان چه بوده است و موجودات از چه ساخته شده‌اند؟

در واقع، مردم همواره با ترکیبات روبه‌رو می‌شدند و از آن‌ها استفاده می‌کردند. درختان و حیوانات موجوداتی مرکب هستند که خود از اجزایی ساخته شده‌اند. آن اجزا نیز از اجزایی پدید آمده‌اند. این سؤال مطرح بود که اجزای بنیادین و اولیه این جهان چیست؟ همان‌طور که امروزه نیز



این سؤال مطرح است.

در اینجا چند نکته قابل طرح است که باید به آن‌ها توجه داشته باشیم:

نکته اول اینکه آیا این یک سؤال فلسفی است یا علمی؟ پرسش از عناصر اولیه طبیعت یک سؤال علمی است و معمولاً در علوم پایه (فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و ...) به آن پاسخ داده می‌شود. به‌طور مثال، در دوره‌معاصر این نظر داده شد که عناصر اولیه جهان، آب و خاک و آتش و باد نیست، چنانکه قدما معتقد بودند، بلکه حدود صد و چند عنصر تشکیل‌دهنده عناصر اولیه هستند که در «جدول مندلیف» مشخص شده‌اند، ضمن اینکه عناصر، خود از اجزایی به نام «اتم» تشکیل شده‌اند و اتم‌ها نیز از دو جزء الکترون و پروتون ساخته شده‌اند.

امروزه نظرات دقیق‌تری درباره اتم، تبدیل ماده به انرژی، ماده تاریک، ضد ماده و مانند آن داده شده که دیدگاه گذشتگان درباره حقیقت اتم و اجزای اولیه جهان را دگرگون کرده است.

نکته دوم؛ اگر سؤال از عنصر اولیه فلسفی نیست، پس سؤالات فلسفی مربوط به طبیعت (فیزیک) کدام‌اند؟ پاسخ این است که سؤالات فلسفی مربوط به طبیعت، آنجا شکل می‌گیرد که در تقسیم‌بندی وجود، به «وجود جسمانی» می‌رسیم.

تمایز جوهر جسمانی از غیر آن، ماده و صورت، حقیقت حرکت، علت وجود حرکت در جسم، تکامل در طبیعت، ثبات و تغییر در طبیعت، حرکت در جوهر و حرکت در اعراض از موضوعاتی است که در فلسفه طبیعت می‌تواند مورد بحث قرار گیرد.

۶. فعالیت تفکر

در این فعالیت، سه سؤال مطرح شده است.

سؤال اول تا سوم پیرامون این است که چرا فیلسوفان اولیه این‌گونه به این سؤال پاسخ داده‌اند؟ پاسخ این است که درباره پاسخ آن فیلسوفان به این سؤال که «ماده اولیه جهان چیست؟» دو دیدگاه وجود دارد؛ یکی اینکه فیلسوفان اولیه از ابزار و امکانات تجربی اندکی برخوردار بوده‌اند و لذا ماده اولیه جهان را آتش یا آب دانسته‌اند.

دیگر اینکه: آن فیلسوفان، حقیقتی را درک کرده بودند که نمی‌توانستند آن را به زبان علمی آن روز بیان کنند و درواقع، از زبان رمزی (سمبلیک) استفاده کرده‌اند. فیلسوفان اگزیستانسیالیست، بیشتر چنین نظری دارند. اگر کسی نظر اول را بپذیرد، می‌تواند بگوید که این قبیل پاسخ‌ها درباره ماده اولیه جهان ناشی از دانش اندک آن فیلسوفان

بوده است.

اما اگر کسی نظر دوم را بپذیرد، می‌گوید که منظور این فیلسوفان بیان حقیقتی دیگر غیر از ماده اولیه به معنای فیزیکی است؛ مثلاً اگر تالس ماده اولیه جهان را آب دانسته، بدان جهت بوده که آب علامت حیات و سریان آن در موجودات بوده است؛ یا بدین‌وسیله این نظر را مطرح کرده که یکی در همه چیز هست. ارسطو حدس می‌زند که ممکن است این نظر از مشاهده اینکه غذای همه چیزها دارای رطوبت است، و اینکه خود گرما از رطوبت به وجود می‌آید و به وسیله آن زنده نگه‌داشته می‌شود سرچشمه گرفته باشد.^۵

۷. فعالیت اندیشه

این فعالیت برای آشنایی بیشتر دانش‌آموزان با تفکرات فلسفی فیلسوفان اولیه است. پارمنیدس بر این نظر بود که «وجود»، یکی بیشتر نیست؛ یعنی وجود واحد است و کثرت بردار نیست. لذا پارمنیدس بر همین اساس منکر تغییر و حرکت بوده است. اما باید توجه کنیم که مقصود او حقیقتاً چه بوده. آیا او آمدن شب و روز را مشاهده نمی‌کرده؟ و آیا برطبق همین شب و روز کارهای خود را تنظیم نمی‌کرده است؟ حتماً چنین عمل می‌کرده است. امروزه احتمال می‌دهند که وی مانند بسیاری از عارفان که معتقد به وحدت وجود هستند، چنین اعتقادی داشته و برای تبیین آن، از استدلال فلسفی کمک گرفته است.

کاپلستون، استدلال پارمنیدس را چنین توضیح می‌دهد: «نظریه‌وی به‌اختصار دایر بر این معنی است که وجود، یا واحد، هست و صیورت و تغییر، توهم است، زیرا اگر چیزی به وجود آید، پس یا از وجود به وجود می‌آید و یا از لاوجود.

اگر از وجود به وجود می‌آید، در این صورت قبلاً هست که در این حالت به وجود نمی‌آید (یعنی تحصیل حاصل است) و اگر از لاوجود به وجود می‌آید، در این صورت هیچ چیز نیست، زیرا از هیچ، هیچ چیز به وجود نمی‌آید. بنابراین صیورت توهم است. وجود فقط هست و وجود واحد است.»^۶

پس فعالیت اندیشه را می‌توان این‌گونه تکمیل کرد: اگر از لاوجود به وجود آید، در این صورت هیچ چیز نیست، زیرا از هیچ، هیچ چیز به وجود نمی‌آید بنابراین: وجود فقط هست و یکی است.

نقشه‌ای در صفحه ۴۱ آمده که در آن سرزمین‌های یونان، مقدونیه، آسیای صغیر، بین‌النهرین و ایران مشخص شده است. این نقشه می‌تواند رابطه ایران، آسیای صغیر و یونان را ملموس‌تر کند.

تمایز جوهر جسمانی از

غیر آن، ماده و صورت،

حقیقت حرکت، علت

وجود حرکت در جسم،

تکامل در طبیعت، ثبات

و تغییر در طبیعت،

حرکت در جوهر و

حرکت در اعراض از

موضوعاتی است که در

فلسفه طبیعت می‌تواند

مورد بحث قرار گیرد

۸. انجام تمرین «به کار بندیم»

تمرین اول بهتر است با مراجعه به برخی کتاب‌ها، به صورت یک کار پژوهشی درآید.

کتاب «دنیای شگفت‌انگیز فلسفه» منبع مناسبی برای این پژوهش است.

سؤال دوم، یک پاسخ منطقی می‌خواهد. هر دیدگاهی وقتی پذیرفته می‌شود که از پشتوانه استدلال برخوردار باشد. حال، اگر از امور تجربی است، باید استدلال تجربی داشته باشد و اگر از امور قیاسی و عقلی است، باید با استدلال قیاسی اثبات شود.

قسمت دوم سؤال نیز یک سؤال واگراست که ممکن است دانش‌آموزان پاسخ‌های متفاوتی به آن بدهند.

۹. فعالیت پژوهش

برای این فعالیت، خوب است کتاب‌هایی که در تاریخ فلسفه نوشته شده، معرفی شود، مانند تاریخ فلسفه کاپلستون، جلد اول، تاریخ فلسفه ویل دورانت، ماجراهای جاودان در فلسفه، نوشته هانری توماس و دانالی توماس و تاریخ فلسفه امیل بریه.

مواردی برای ارزشیابی

۱. ذکر دلیل اینکه چرا از فیلسوفان یونانی برای آغاز تاریخ فلسفه استفاده شده؛
۲. نشان دادن جایگاه تالس در فلسفه؛
۳. بیان دیدگاه کلی فیثاغورس، گزنوفانس، هراکلیتوس و پارمنیدس در فلسفه؛
۴. توانایی تبیین جمله‌های هراکلیتوس درباره جهان و انسان؛
۵. بیان دیدگاه‌های فیلسوفان درباره عنصر اولیه تشکیل‌دهنده جهان؛
۶. تبیین اینکه آیا این دلایل فلسفی اند یا علمی؛
۷. توضیح مناسب درباره جمله پارمنیدس؛
۸. پاسخ درست به فعالیت «به کار بندیم»؛
۹. انجام فعالیت پژوهش و سایر پژوهش‌های پیشنهادی از جانب دبیر.

پی‌نوشت‌ها

۱. حکمت خسروانی، مجموعه مقالات دکتر دینانی و حکمت خسروانی

تألیف هاشم رضی.

۲. شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی (۱۳۹۰)، دکتر غلامحسین دینانی، انتشارات حکمت.

۳. به نشریه «تاریخ فلسفه» مقاله‌ای از آقای امیری تحت عنوان «هرمس الهرامسه، طرحی برای تطبیق دین، اسطوره و فلسفه» مراجعه شود. چکیده مقاله چنین است: هرمس که در متون دینی به اخنوخ و ادریس و در اسطوره به تات و هوشنگ شهرت دارد، از اولین انبیاء و نزد برخی، مؤسس بسیاری از علوم و حکمت نیز می‌باشد ... در این مقاله ابتدا هرمس در متون دینی بررسی می‌شود و به شباهت‌های ادریس و اخنوخ اشاره می‌گردد. سپس هرمس، هوشنگ و تات در اسطوره‌های یونان، ایران و مصر بررسی می‌شود و هویت، هم‌زمانی و نقش‌های یکسان آن‌ها بیان می‌گردد و در آخر با استفاده از متون هرمسی و فلسفی به اندیشه‌هایی اشاره می‌شود که خاستگاه تفکر بشر را بیان می‌نماید.

۴. ملاصدرا: لو لا التضاد ماصح دوام الفيض عن المبدأ الجواد (اسفار، ج

۳، چاپ قدیم، ص ۱۱۷).

۵. تاریخ فلسفه کاپلستون، ج ۱، ص ۲۸ به بعد.

۶. تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج ۱، ص ۶۱.

هر دیدگاهی وقتی پذیرفته می‌شود که از پشتوانه استدلال برخوردار باشد. حال، اگر از امور تجربی است، باید استدلال تجربی داشته باشد و اگر از امور قیاسی و عقلی است، باید با استدلال قیاسی اثبات شود

کتاب‌های فلسفه و منطق در بوته نقد و نظر

گفت‌وگو: مهدی مروجی

اشاره

در ایام کرونا مصاحبه‌ای مجازی برگزار کردیم با تعدادی از دبیران باتجربه استان البرز و نظرات این عزیزان را در ارتباط با دروس فلسفه و منطق جویا شدیم که در اینجا در اختیار شما عزیزان قرار می‌گیرد. از سرکار خانم دکتر فخری ملکی بابت همکاری در تدوین سؤالات و از جناب آقای عظیم قاهری بابت زحمت این مصاحبه بسیار تشکر می‌کنیم.

مصطفی وثاقتی حیدرپور
درس منطق پایه دهم:

• آیا درس منطق در متریبان مهارت تفکر و درست اندیشیدن را تقویت می‌کند و آمادگی لازم را در آن‌ها برای ورود به فلسفه فراهم می‌سازد؟

• نقطه عطف کتاب منطق، کاربردی بودن آن و امکان ایجاد ارتباط با زندگی روزمره مخاطب است. دانش‌آموز وقتی متوجه می‌شود که در طول شبانه‌روز به مناسبت‌های گوناگون با منطق درگیر است، شوق به تفکر و درست‌اندیشیدن در او برجسته‌تر می‌شود. برای مثال در این کتاب، در بحث «استدلال استقرای تمثیلی» خیلی خوب به بحث «مغالطه تمثیل ناروا» در امور مختلف، به خصوص امور تجاری، اشاره شده است به‌طوری که دانش‌آموز را حساس می‌کند که از این پس، دقت و تفکر بیشتری در موارد مشابه پیش‌رو داشته باشد. یا زمانی که او با اشتراک لفظ آشنا می‌شود و به کاربردهای آن در گفت‌وگوهای روزمره با دوستان و خانواده پی می‌برد بیش از پیش و علاقه‌مندانه به تفکر در این امر می‌پردازد.

برخی مباحث منطقی که بیشتر در کتاب فلسفه (دوره متوسطه دوم) کاربرد دارند عبارت‌اند از: قضیه و اجزاء قضیه، و استدلال و تناقض. برای مثال، شاید مهم‌ترین مبحث در منطق که می‌تواند خیلی برای فهم فلسفه به کمک دانش‌آموز بیاید شناخت درست استدلال است و استدلال هم از قضیه تشکیل شده است. با توجه به اینکه کار فلسفه در مسائل مختلف استدلال است دانش‌آموز از طرفی می‌آموزد که برای سخنان خود استدلال داشته باشد و از طرف دیگر در سخنان دیگران به استدلال‌های آن‌ها توجه نماید. بدین ترتیب به تدریج تفکر و اندیشیدن در او نهادینه می‌شود.

بنابراین می‌توانیم بگوییم کتاب منطق، کتابی معلم‌محور است و اگر زمینه‌های مناسب برای تدریس آن، از جمله وجود معلم توانا، افزایش ساعات تدریس درس منطق در طول هفته و... فراهم باشد، این کتاب ظرفیت آن را دارد که زمینه‌های رشد تفکر و درست‌اندیشیدن را در دانش‌آموز تقویت کند و او را برای درک مسائل فلسفه در پایه‌های یازدهم و دوازدهم آماده نماید.

• آیا این کتاب توانسته است با مرتبط نمودن برخی از مباحث منطق با سایر کتاب‌های درسی متوسطه از طریق ارائه تصویر، جدول، مثال، تمرین و ... کاربردی بودن منطق را نشان دهد؟

• در جای‌جای کتاب تلاش کرده است که ارتباط مباحث منطقی با سایر علوم را نشان دهد، بنابراین اگر معلم نیز منطق این موارد را که در کتاب مطرح شده، در طول تدریس خود برجسته نماید، ارتباط منطقی با سایر علوم نزد دانش‌آموز روشن و ادعای کاربردی بودن کتاب منطق محقق خواهد شد.

• به علت اینکه این کتاب به شیوه فعالیت‌محور نگاشته شده است درخواست مؤلفان از شما پرهیز از طرح سؤالاتی است که فقط بر مبنای حفظ کردن تعریف اصطلاحات کتاب است. آیا به این توصیه عمل می‌کنید و به نظر شما آیا عمل به این پیشنهاد به تحقق اهداف یادگیری کمک می‌کند؟

• سنت دیرینه و نادرست نظام آموزشی ما بر محور حفظ مطالب است؛ اما در کتاب منطق، این سنت شکسته شده و مطالب به سمت یادگیری مفهومی سوق داده شده است. خوشبختانه اکثر معلمان عزیز نیز در همین مسیر حرکت می‌کنند و همین امر به تحقق اهداف یادگیری کمک کرده است.

فلسفه ۱

• به نظر مؤلفان هدف اصلی کتاب «فلسفه ۱» تقویت تفکر فلسفی و توانایی دانش‌آموزان در حل مسائل فلسفی است. به نظر شما آیا محتوای این کتاب توانسته است این ادعا را محقق سازد؟

• فکر کردن نظم جریان آموزشی رایج و کهنه‌شده را بر هم می‌زند. ولی این امر همیشه خوشایند افراد نیست؛ تا جایی که

سنت دیرینه و نادرست
نظام آموزشی ما بر محور
حفظ مطالب است؛ اما
در کتاب منطق، این
سنت شکسته شده و
مطالب به سمت یادگیری
مفهومی سوق داده
شده است. خوشبختانه
اکثر معلمان عزیز نیز
در همین مسیر حرکت
می‌کنند و همین امر به
تحقق اهداف یادگیری
کمک کرده است



مصطفی وثاقتی حیدرپور
سرگروه فلسفه و منطق
استان البرز
دانشجوی دکتری رشته
فلسفه و کلام



مسئله در حوزه منطق صوری است نه مسائل درست اندیشیدن. به عنوان مثال برای درست اندیشیدن، نیاز نیست دانش آموز بداند کدام مفهوم کلی و کدام مفهوم جزئی است. اینکه مفهومی جزئی یا کلی باشد در کجای کتاب های فلسفه ۱ و ۲ مورد استفاده قرار گرفته است. علاوه بر این، اگر این تصور مفروض باشد که این کتاب برای آزمون سراسری دانشگاه نوشته شده است، در ده سال اخیر سؤال درخوری از این عنوان نیامده و در حالی که این موضوع درسی از مهم ترین درس هایی است که فراگیر در آن دچار مشکل می شود و حتی از فلسفه هم زده می شود.

● آیا این کتاب توانسته است با مرتبط نمودن برخی از مباحث منطق با سایر کتاب های درسی متوسطه از طریق ارائه تصویر، جدول، مثال، تمرین و... کاربردی بودن منطق را نشان دهد؟

○ در هیچ کجای کتاب منطق، گریزی به سایر علوم و حتی مهارت درست اندیشیدن نمی زنند به جز درس یک و درس آخر که تأکید می شود بر درست اندیشیدن. در مابقی متن حتی هیچ تأکیدی بر کلیدواژه «درست اندیشیدن» نمی شود چه برسد به اینکه مابه ازایی از سایر کتب درسی داشته باشد. اما اگر معلمی هم منطق تدریس کند و هم جامعه شناسی و یا روان شناسی، می تواند برای دانش آموز خود در درس روان شناسی و یا جامعه شناسی تقارن معنایی ایجاد کند و این صرفاً هنر ادراکی و معلمی اوست و گرنه اجباری ندارد. دروغا که در فلسفه نمی شود. چرا که این دو درس اصلاً با هم غریبه اند؛ در حالی که منطق علمی ابزاری است برای ورود به فلسفه.

● نظر به اینکه این کتاب به شیوه فعالیت محور نگاشته شده است، درخواست مؤلفان از شما پرهیز از طرح سؤالاتی است که صرفاً بر مبنای تعریف اصطلاحات کتاب باشد. آیا عمل به این پیشنهاد به تحقق اهداف یادگیری کمکی می کند؟

○ به زعم بنده این سؤال خیلی سؤال درستی نیست. حذف تعریف اصطلاحات یعنی چه؟ مگر می شود از تعاریف اصطلاحات گذشت. از مهم ترین فصل های منطق که در این کتاب به آن اشاره کوتاهی شده است منطق الفاظ است (اقسام دلالت ها). در این کتاب به برهان پرداخته نشده و حتی اشاره کوچکی به صناعات خمس هم نشده است. خوب، حالا ما پذیرفیم که از تعریف اصطلاحات گذر کنیم. بگویید برای فهم چارچوب علم

ما معلم ها نیز گاهی برای برهم نخوردن نظم آموزشی رایج، ناخودآگاه مجبور می شویم به دانش آموز بگوییم فکر نکن! اما دانش آموز تشنه شنیدن مسائل در جهت زیست کنونی است و این تشنه بودن او نشان از تفکر دارد. فلسفه به راحتی می تواند تفکر را در انسان بیدار کند و اگر ما معلمان و نظام آموزش مستقر، این اجازه را بدهیم، فلسفه چه در قالب این کتاب و چه به انحای دیگر وظیفه ذاتی اش (عشق به حقیقت و تفکر برای آن) را انجام می دهد؛ البته بنده معتقدم حجم زیاد مطالب کتاب های فلسفه و منطق برای دانش آموزان در این پایه ها چالش برانگیز است و تا حدودی جریان تفکر را برایشان دشوار می سازد.

● کتاب «فلسفه ۱» شامل سه بخش است. به نظر شما این سه بخش ارتباط طولی مطلوبی دارند و مهم تر اینکه آیا تفکر در این سه بخش می تواند به دانش آموز در انتخاب شکل و سبک زندگی اش کمک کند؟

○ انجام فعالیت ها به فهم درس کمک می کند هرچند خیلی جدی گرفته نمی شود.

● در متن هر درس فلسفه تعدادی فعالیت پیش بینی شده که به صورت گروهی یا انفرادی انجام می شود. آیا این فعالیت ها به صورت مطلوب تحقق می یابد؟ نیز آیا تحقق آن ها می تواند به فهم متن درس کمک کند؟

○ سه بخش کتاب فلسفه، افق های جدید را به روی چشم دانش آموز می گشاید.

سعی می کردم بیشتر به فیلسوفان معاصر و اندیشه آنان بپردازم.

ابوالفضل گل محمدی آذر

● آیا درس منطق در متربیان مهارت تفکر و درست اندیشیدن را تقویت می کند و در آنان آمادگی لازم را برای ورود به فلسفه فراهم می سازد؟

○ کتاب منطق در عناوین مسیر بیانی درستی دارد و البته در برخی موارد نیازمند جابه جایی و یا حداقل ویرایش در محتواست. از ویژگی های درخور این کتاب مصور بودن آن به همراه حکایاتی است که در حاشیه مطلب بیان شده است. اما نکته مهم این است که به طور کلی فراگیران و همچنین مردم از فضای منطقی، به علت مسائل و مشکلات روزمره شان، فاصله گرفته اند، لذا کتاب ساده ای مثل این کتاب نمی تواند مهارت تفکر را در آن ها رقم بزند. پس اگر نویسنده این کتاب، به دنبال این هدف بوده باشد، متأسفانه موفق نشده است؛ چرا که این کتاب ناظر به حل

کتاب منطق در عناوین مسیر بیانی درستی دارد و البته در برخی موارد نیازمند جابه جایی و یا حداقل ویرایش در محتواست. از ویژگی های درخور این کتاب مصور بودن آن به همراه حکایاتی است که در حاشیه مطلب بیان شده است



دکتر ابوالفضل گل محمدی آذر
دانش آموخته دکتری فلسفه و کلام اسلامی
مدرس دانشگاه و سرگروه فلسفه منطقه ساوجبلاغ

براساس اندیشه چه مهمی را تحویل دانش آموز می‌دهیم؟ پیش از این هم عرض شد که این کتاب برای طرح حل مسئله نوشته شده و این به کار آزمون سراسری دانشگاه می‌آید. آیا از یقینیات برای فراگیر صحبت کرده‌ایم که بازه‌یقین را بداند. او اولیات، مشاهدات، متواترات، حدسیات، فطریات، وهمیات، و غیره و یا مفهومی از صنعت برهان یا صنعت جدل به فراگیر مطلبی گفته‌ایم؟ امروز منطق همین‌هاست که باید ساده شود و یاد داده شود. قیاس‌های اقترانی، جزئی و کلی، فقط به درد آزمون سراسری دانشگاه می‌خورد. اما اگر در این جامعه‌جدلی ما، فراگیر جدل یاد بگیرد دیگر جدل نخواهد کرد و این رسالت منطق است.

فلسفه ۱

● به نظر مؤلفان هدف اصلی «فلسفه ۱» تقویت تفکر فلسفی و توانایی دانش‌آموزان در حل مسائل فلسفی است. به نظر شما آیا محتوای این کتاب توانسته است این ادعا را محقق کند؟

○ اینکه هدف نویسندگان این بوده که «فلسفه ۱» موجب تقویت تفکر فلسفی دانش‌آموزان شود، هدف خوبی است اما آنچه رخ داده است تقویت تفکر فلسفی نیست بلکه بیان ویژگی‌های تفکر فلسفی است. فراگیران با روحانی سؤالات می‌توانند تشخیص بدهند که کدام مسئله فلسفی است و کدام مسئله فلسفی نیست. اما فراگیر با مسئله فلسفی درگیر نمی‌شود؛ و البته به نظم لزومی هم ندارد که درگیر شود. قدم درست در آموزش فلسفه یادگیری اندیشه‌ها و اندیشیدن اندیشه‌هاست و سپس از خلال همین مهم، اگر معلم همت کند، می‌تواند یک مسئله فلسفی را در ذهن فراگیر شکل دهد. به زعم بنده اولین قدم در این مسیر، اندیشیدن اندیشه‌های خودمان است و سپس اندیشه‌دیگران، ولی این مهم به دست معلم شکل می‌گیرد، نه با خواندن کتاب فلسفه ۱ و یا هر کتاب دیگری. البته کتاب می‌توانست روش‌های اندیشیدن فلسفی را هم بیان کند و از حواشی بی‌فایده بکاهد که این‌گونه کار راحت‌تر می‌شد و ما یک نظمی را در فرایند اندیشه شاهد می‌شدیم. به‌عنوان نمونه دانستن نظر دکارت در باب علیت - که در کتاب فلسفه ۲ مطرح می‌شود - چه کمکی در تقویت تفکر فلسفی فراگیر می‌کند. اما اگر شک دکارتی مطرح می‌شد که به صراحت می‌گوید: «شک کنید ولی شکاک نباشید» و یا آن روش معروف مثال جعبه‌های سیب که فراهم آوردن روش فلسفی است که بر اساس دو کارکرد ذهنی «Clear & Distinction» = «وضوح و تمایز» است. فراگیر می‌توانست اندیشه‌های خود را با این روش فلسفی به چالش بکشد و

حتی فهم روش آسان‌تر از فهم علیت در نگاه هیوم و دیگران است. فلسفه آسان است اگر خوب خوانده باشیم یا بخوانیم.

● کتاب فلسفه ۱ شامل سه بخش است. به نظر شما این سه بخش ارتباط طولی مطلوبی با یکدیگر دارند؟ و مهم‌تر اینکه آیا تفکر در این سه بخش به دانش‌آموز در انتخاب شکل و سبک زندگی کمک می‌کند؟

○ از نظر داستانی خوب است، به‌عنوان یک کتاب خواندنی؛ ولی غیرقابل‌مقایسه با فلسفه ۲ است. در باب سبک هم که در ضمن سؤالات قبلی به این چالش پاسخ داده شد.

● در متن هر درس فلسفه تعدادی فعالیت پیش‌بینی شده است که به‌صورت گروهی یا انفرادی انجام می‌شود.

آیا این فعالیت‌ها به‌صورت مطلوب تحقق می‌یابد؟ آیا تحقق آن‌ها می‌تواند به فهم متن درس کمک کند؟

○ فعالیت‌های کتاب شامل بررسی‌ها، دسته‌بندی‌ها، به‌کار بندیدم‌ها، تفکرها، همه در راستای تقویت میزان حفظیات فلسفه است نه فعالیت فلسفی. به‌عنوان مثال: تفکر ص ۱۰: کدام سؤال فلسفی است کدام غیرفلسفی. به‌کار بندیدم ص ۱۱ همین مطلب و الی آخر. همین و بس!!

● آیا محتوای کتاب فلسفه ۱ توانسته است زمینه مشارکت دانش‌آموزان را در حین تدریس به‌صورت فعال فراهم کند؟

○ این هم هنر معلمی معلم است. کتاب در این جهت تلاشی نکرده است. معلم است که می‌تواند فراگیران را به چالش بکشد.

فاطمه ملاصالحی

درس منطق پایه دهم:

● آیا درس منطق در متربیان مهارت تفکر و درست اندیشیدن را تقویت می‌کند و آمادگی لازم را در آن‌ها برای ورود به فلسفه فراهم می‌سازد؟

○ با وجود تمام تلاش‌هایی که جناب دکتر سعید انواری در جهت کیفیت بخشیدن و کاربردی کردن کتاب منطق در دوره متوسطه دبیرستان کرده و الحق گام بزرگی در این مسیر برداشته‌اند، اما تدریس این کتاب بسیار معلم‌محور است. اگر مدرس آن یک معلم مجرب و متخصص باشد، بی‌شک فراهم آمدن یک بستر مناسب در ذهن دانش‌آموز برای درک و فهم مسائل فلسفی و درک و فهم مسائل روزمره زندگی فراهم خواهد شد؛ در غیر این صورت، مطالب مندرج در کتاب به خودی خود کمتر قابلیت خودآموز دارد.

به زعم بنده اولین قدم در این مسیر، اندیشیدن اندیشه‌های خودمان است و سپس اندیشه‌دیگران، ولی این مهم به دست معلم شکل می‌گیرد، نه با خواندن کتاب فلسفه ۱ و یا هر کتاب دیگری



فاطمه ملاصالحی
دبیر منطق و فلسفه
ناحیه ۲ کرج

بگیرد که همین عامل می‌تواند تأثیر منفی بر تلاش مؤلف برای رشد و بالندگی تفکر فلسفی در فراگیران داشته باشد.

● در متن هر درس فلسفه تعدادی فعالیت پیش‌بینی شده است که به صورت گروهی یا انفرادی انجام می‌شود. آیا این فعالیت‌ها به صورت مطلوب تحقق می‌یابد؟ و آیا تحقق آن‌ها می‌تواند به فهم متن درس کمک کند؟
○ هرچند در این مقوله هم رویکرد مؤلف نسبت به سابق مطلوب است اما در مواردی تمرین‌هایی داده شده که نیازمند ارائه مطالبی مازاد بر محتوای کتاب از طرف دبیر مربوطه است.

● آیا محتوای کتاب «فلسفه ۱» توانسته است زمینه مشارکت دانش‌آموزان را در حین تدریس به صورت فعال فراهم نماید؟
○ تراکم بسیار بالای محتوا در کتب فلسفه، به خصوص پایه دوازدهم، و عدم هم‌خوانی ساعات اختصاص داده شده به این درس نه تنها به دانش‌آموزان فرصت اظهار نظر و مشارکت فعال در بسط دادن مباحث را نمی‌دهد بلکه اندیشه آنان را در نطفه خفه می‌کند. آن‌گاه که ذهن دانش‌آموز درگیر خود، خدا، معرفت و هستی می‌شود و اندیشه‌اش را برای درک و فهم این مقولات به کار می‌گیرد، دیگر زمانی برای پروراندن و بیان یافته‌های ذهنی او نمی‌ماند و این عقیم کردن تفکر وی، برخلاف هدف از پیش تعیین شده کتاب، مبنی بر پرورش تفکر فلسفی در دانش‌آموز است.

● اگر شما نویسنده این کتاب بودید به چه موضوعاتی غیر از این عناوین می‌پرداختید؟ چرا؟
○ اگر من مؤلف کتاب بودم تصویر روشنی از سیر تکامل اندیشه بشر مبتنی بر دوران اساطیری، جهان باستان، قرون وسطی، عصر رنسانس و روشنگری و در نهایت دوران تجدد در موضوع‌های مطرح شده به همراه طرح مباحثی که ذهن دانش‌آموز را معطوف به تفکر در باب مسائل بنیادینی همچون «آزادی» و «برابری» کند، در سه پارادایم اساسی فلسفه یعنی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و فلسفه زبان در سه پایه دهم، یازدهم و دوازدهم ارائه می‌دادم و در پایان هر مبحث نیز یک درس آزاد قرار می‌دادم تا مؤلف آن خود دانش‌آموز با توجه به پرورش ذهنش مطابق اندوخته‌های حاصل کرده باشد.

● آیا این کتاب توانسته است با مرتبط نمودن برخی از مباحث منطق با سایر کتاب‌های درسی متوسطه از طریق ارائه تصویر، جدول، مثال، تمرین و... کاربردی بودن منطق را نشان دهد؟

○ تا حدودی در این مسیر گام برداشته شده اما به نظر بنده مؤلف با آوردن مثال‌های عینی‌تر از علوم طبیعی، اقتصاد و جامعه‌شناسی می‌توانست بر غنای کتاب و کاربردی کردن آن در فهم سایر علوم، موازی با آموزش منطق در پایه دهم، بیفزاید.

● چون این کتاب به شیوه فعالیت محور نگاشته شده درخواست مؤلف از شما معلمان محترم پرهیز از طرح سؤالاتی است که فقط بر مبنای حفظ کردن تعریف اصطلاحات کتاب باشد. آیا به این توصیه عمل می‌شود و آیا عمل به این پیشنهاد به تحقق اهداف یادگیری کمک می‌کند؟

○ اینکه به این مهم عمل می‌شود یا خیر، پاسخ قطعی ندارد، هرچند تلاش همکاران غالباً در همین راستا بوده است؛ اما بی‌شک عمل به آن می‌تواند گام بزرگی در پرورش تفکر اجتماع بر پایه منطق در جهت «بهتر زیستن» باشد.

فلسفه ۱

● به نظر مؤلفان محترم هدف اصلی فلسفه ۱ تقویت تفکر فلسفی و توانایی دانش‌آموزان در حل مسائل فلسفی است. به نظر شما آیا محتوای این کتاب توانسته است این ادعا را محقق نماید؟

○ به نظر می‌رسد با وجود تمام تلاشی که مؤلف در این باب به عمل آورده و تألیف کتب فلسفه در رویکرد جدید نسبت به کتب آموزشی سابق بسیار در جهت «تقویت تفکر» رشد داشته اما باز هم متأسفانه موفقیت چندانی در این باب حاصل نشده است.

● کتاب «فلسفه ۱» شامل سه بخش است. به نظر شما این سه بخش ارتباط طولی یا مطلوبی با یکدیگر دارند؟ و مهم‌تر اینکه آیا تفکر در این سه بخش می‌تواند به دانش‌آموز در انتخاب شکل و سبک زندگی کمک کند؟
○ در نگارش کتب فلسفه هر دو پایه، با وجود ارتباط طولی نسبی که بین مطالب دروس وجود دارد، مفقود بودن حلقه اتصال دوران باستان با قرون وسطی و سپس عصر رنسانس باعث شده است محتوا روایی لازم را نداشته باشد و بخش مهمی از سیر تکاملی اندیشه بشر مورد غفلت قرار

اگر من مؤلف کتاب بودم تصویر روشنی از سیر تکامل اندیشه بشر مبتنی بر دوران اساطیری، جهان باستان، قرون وسطی، عصر رنسانس و روشنگری و در نهایت دوران تجدد در موضوع‌های مطرح شده به همراه طرح مباحثی که ذهن دانش‌آموز را معطوف به تفکر در باب مسائل بنیادینی همچون «آزادی» و «برابری» کند، در سه پارادایم اساسی فلسفه یعنی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و فلسفه زبان در سه پایه دهم، یازدهم و دوازدهم ارائه می‌دادم

سیر تاریخی عصمت در ادیان الهی

علی پریمی

دکترای رشته کلام، گرایش فلسفه دین

معصومه عامری

دانشجوی دکترای رشته کلام اسلامی

چکیده

گروهی از بزرگان بر این عقیده‌اند که پیدایش اصطلاح «عصمت» (مانند بسیاری از اصطلاحات کلامی) بعد از ظهور و رشد کلام در زمان امام صادق (علیه السلام) بوده است. ولی شواهد و قراین نشان می‌دهند که اعتقاد به «عصمت» از تعالیم اولیه اسلام بوده و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای تبیین این مقام معنوی، از واژه «عصمت» استفاده کرده است. در حالی که چون برخی از مراتب «عصمت»، یعنی عصمت انبیا (علیهم السلام) در دریافت و ابلاغ وحی، از ویژگی‌های نبوت است و بدون آن، غرض و هدف از آفرینش تحقق نخواهد یافت، اعتقاد به «عصمت»، عقیده‌ای مشترک بین تمام ادیان آسمانی است.

کلیدواژه‌ها: عصمت، یهودیت، مسیحیت، اسلام

مقدمه

از آنجا که متدینان از هر آیین و مکتبی که در طول تاریخ زیسته‌اند، به جهان آخرت نیز اعتقاد داشته‌اند و خلقت جهان و انسان را عبث و بیهوده نمی‌انگاشته‌اند، پیش از انجام هر فعلی به یافتن دلیل شرعی برای رفتار خود مکلف بوده‌اند تا بدانند دستور واقعی خداوند در هر مورد و عملی چیست. تنها راه به دست آوردن این دلیل شرعی پیامبران بودند که دستورهای خداوند را به عنوان وحی به بشر ابلاغ می‌کردند. به یقین یگانه روش و مطمئن‌ترین راه قبول سخن خداوند از زبان رسولان الهی، اعتقاد به دور بودن ایشان از خطا و اشتباه است. این اعتقاد همواره در مباحث کلامی و اعتقادی هر آیینی، به عنوان «عصمت» مطرح بوده است. از آنجا که دین اسلام کامل‌ترین دین‌ها به شمار می‌رود، بنابراین به مقوله حجیت شرعی بیشتر از ادیان دیگر اهمیت می‌دهد.

از این رو موضوع عصمت انبیا از مهم‌ترین باورهای اعتقادی دنیای اسلام به شمار می‌رود.

در ادیان دیگر (یهودیت و مسیحیت) نیز به این موضوع مهم (عصمت) به صورت متفرقه و محدود پرداخته شده است. البته عصمت در آیین مسیحیت بیش از یهودیت اهمیت دارد. آنان سعی کرده‌اند مراتبی از عصمت را بپذیرند، اما در آثار و منابع آنان تناقض‌های فراوانی دیده می‌شوند که به شدت این عقیده آنان را مخدوش کرده است.

عصمت در یهودیت

هر چند در «تورات» تحریف شده‌ای که در دست است، گناهان و خطاهای زیادی به انبیا الهی نسبت داده شده است، ولی انبیا از دروغ و خطا در تبلیغ وحی معصوم دانسته شده‌اند لذا طبق کتاب مقدس، نبی دهان خداست و سخن و کلام او سخن خداست.

موسی بن میمون، متفکر و اندیشمند یهودی قرون وسطا، اعتقاد به عصمت انبیا را یکی از ارکان اساسی اعتقاد یهود بر می‌شمارد. به طوری که طبق مبانی فکری و اصول اعتقادی یهود، تمامی سخنان انبیا صحیح است (صعب، ۱۹۹۵: ۱۴۰). از طرف دیگر، در بیان منشأ طهارت و پاکی انبیا در منابع مربوط به یهود چنین آمده است: «زیرکی و چابکی برای انسان پاکی می‌آورد. پاکی باعث طهارت می‌شود. طهارت به پرهیزگاری می‌انجامد. پرهیزگاری به انسان قدوسیت می‌بخشد. قدوسیت آدم را متواضع و فروتن می‌کند. تواضع و فروتنی ترس از خطاکاری را در دل انسان می‌پرورد. ترس از خطاکاری سبب پارسایی و دینداری می‌شود و پارسایی و دینداری شخص را دارای روح القدس می‌کند. (کهن، ۱۳۸۲: ۱۳۹) و آنگاه «روح القدس انبیا را از خطا و اشتباه در آنچه بر زبان آن‌ها جاری می‌کند، مصون و محفوظ می‌دارد. از

این‌رو، اخبار و اقوال آن‌ها معصوم از خطاست ... بنابراین، پیامبران نه در گفتار خطا می‌کنند و نه در کتابت سخنان روح‌القدس». (الطهطاوی، ۱۴۱۳ق: ۳۳).

البته تورات فعلی انبیا را در اعمال شخصی خود معصوم از گناه و خطا نمی‌داند و حتی گناهیانی همچون قتل، کفر، زنا و شرب خمر نیز به ساحت مقدس آن‌ها نسبت داده است. (الاندلسی، بی‌تا: ۱۴ - ۱۲). هر چند در موارد دیگری تصریح شده است که انحراف اخلاقی، عطیة نبوت را به‌طور موقت یا برای همیشه از شخص پیامبر سلب می‌کند: «اگر پیغمبر تکبر کند، نبوت از وی دور می‌شود و اگر عصبانی و خشمگین شود، نبوت او را ترک می‌گوید». (کهن، ۱۳۸۲: ۱۴۰)

عصمت در مسیحیت

مسیحیان نیز به‌نوعی به اصل موضوع عصمت اعتقاد دارند. لذا آیین مسیحیت، علاوه برآنکه مسیح را هم از نظر تعلیم و هم از نظر اخلاق معصوم و بدون نقص می‌داند، عصمت افراد دیگری از جمله نویسندگان کتاب مقدس را نیز می‌پذیرد، (تین، بی‌تا، ۲۰۵). زیرا به دلیل شواهد گوناگون و به اعتراف خود مسیحیان، انجیل‌های موجود همان کتابی نیستند که بر عیسی نازل شده است. بلکه بعد از ناپدید شدن کتاب اصلی و سال‌ها پس از حضرت مسیح عده‌ای از شاگردان او کتاب موجود را نوشته‌اند. حال مسیحیت موجود در زمان ما برای جلب اعتماد پیروان خود و اقناع فکری آن‌ها، نویسندگان این کتاب را از نظر تعلیم معصوم می‌داند. یعنی هر چند در اعمال مربوط به زندگی شخصی خود دچار گناه و اشتباهاتی بوده‌اند. اما در مقام تعلیم کتاب مقدس، عیب و نقصی در آن‌ها راه ندارد. البته مسیحیان کاتولیک به این حد اکتفا نکرده‌اند و مقام پاپ را هم، مقامی منزله از آلودگی‌ها و نقایص می‌دانند. آنان پاپ را انسانی پاک و بی‌عیب و نقص (لااقل در دادن فتاوی شرعی) قلمداد می‌کنند (الیو، ۱۹۹۴: ۳۲۸).

عصمت در اسلام

موضوع عصمت در دین اسلام از مسائل مهمی است که هم پیشینه علمی دارد و هم پیشینه عقیدتی.

الف) پیشینه علمی عصمت

عصمت از جمله مباحثی است که از زمان‌های گذشته بین علما مطرح بوده و کتب فراوانی در این زمینه نوشته شده‌اند. حتی در میان همه یا اکثر کتب کلامی به این موضوع مهم پرداخته شده است و بیشترین مفسران در این

زمینه در تفاسیر خود ذیل آیات مربوطه بحث کرده‌اند. لذا عصمت از جمله مباحث علمی است که عام و خاص به آن عنایت داشته و به آن پرداخته‌اند که به‌عنوان نمونه به چند مورد از این کتب اشاره می‌کنیم:

برخی از آثار اهل سنت درباره عصمت (از قرن اول تا سیزدهم):

۱. عصمة الانبياء (عليهم السلام)، تألیف ابی عثمان سعید الحداد (۳۰۲ - ۲۱۹ هـ. ق.) (البغدادی، بی‌تا، ج ۲: ۱۰۱).
۲. عصمة الانبياء (عليهم السلام): تألیف فخرالدین رازی (متوفی به هرات، ۶۰۶ هـ. ق.) (حاجی خلیفه، بی‌تا، ج ۱: ۳۳۳)

۳. عصمة الانبياء (عليهم السلام) الفرقان بین الحق و البطلان تألیف ابن تیمیه (م ۷۲۷ هـ. ق.) (البغدادی، بی‌تا (هدیه العارفین ... ج ۱: ۱۰۶)
۴. شرح الوقایه فی فروغ عصمة الانبياء (عليهم السلام): تألیف محمد بن عبدالله التمر تاشی الغروی النقی (م ۱۰۰۴ هـ. ق.) (همان، ج ۲، ص ۲۶۲).

برخی از آثار شیعه درباره عصمت (از قرن اول تا سیزدهم)

۱. ماهیة العصمة: تألیف ابو جعفر محمد شلمغانی معروف به ابن العزاقر (م ۳۲۳ هـ) (انجاشی، ۱۴۱۶ق: ۳۷۸).
۲. مسئله فی عصمة الانبياء (عليهم السلام): تألیف شیخ مفید (۳۳۶ - ۴۱۳ هـ) (کلبی، ۱۴۱۳ ق: ۴۱۲).
۳. تنزیه الانبياء: تألیف سید مرتضی (۳۵۵ - ۴۳۶ هـ)
۴. رساله فی حقیقة العصمة: تألیف قاضی نورالله شوشتری (متوفی ۱۰۱۹ هـ. ق.) (الکنتوری، ۱۴۰۹ ق: ۲۵۹).

ب) پیشینه عقیدتی عصمت:

طبق گفتار علما از مجموعه مباحثی که در رابطه با مسائل عصمت به رشته تحریر در آمده است. مشخص می‌شود که تاریخچه عقیدتی این بحث از خود قرآن آغاز می‌شود و از هنگام نزول آیات مربوطه، بحث عصمت مورد عنایت و توجه علمای اسلامی واقع شده است.

کلمة عصمت در لسان پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه و آله و سلم) و ائمة معصومین (عليهم السلام) بسیار جاری شده است و این یعنی موضوع عصمت از همان ابتدا در میان مسلمانان مطرح بوده و از آن معنای خاصی برداشت می‌شده است. ولی بحث اساسی در پیدایش و طراح و مبتکر واژه عصمت است که خاستگاه و منشأ آن از کجاست. بدون شک خاستگاه و منشأ عصمت در میان مسلمین از

البته تورات فعلی انبیا را در اعمال شخصی خود معصوم از گناه و خطا نمی‌داند و حتی گناهیانی همچون قتل، کفر، زنا و شرب خمر نیز به ساحت مقدس آن‌ها نسبت داده است. (الاندلسی، بی‌تا: ۱۴ - ۱۲)

قرآن کریم نشئت می‌گیرد و از آنجا که یکی از منابع علمی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌و آله و سلم) و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) نیز قرآن است، برلسان آن بزرگواران نیز تعبیر عصمت جریان یافته است. در قرآن کریم عصمت انبیا و اهل بیت (علیهم‌السلام) به روشنی در معنای اصطلاحی آن به کار نرفته است، اما مفهوم عصمت با تعبیر گوناگونی بیان شده و در پاره‌ای از آیات، از برخی انبیای الهی با عنوان «مخلص» یاد شده است.^۱

در سوره‌ص، یکی از ویژگی‌های مخلصین در امان ماندن آنان از اغواگری‌های شیطان و ناتوانایی او در گمراه کردن آن‌ها بیان شده است (ص/۸۳ - ۸۲) در آیه دیگر آمده است که خداوند پیامبر گرامی اسلام و اهل بیت او را پاک کرده است و آنان از هر گونه پلیدی به دورند (الاحزاب/۳۳). همچنین آیات فراوان دیگری (البقره/۱۲۴؛ النساء/۶۴، ۸۰ و ۱۱۵) نیز وجود دارند که پیامبر اسلام و اهل بیت او (ع) در دریافت و ابلاغ وحی و در اعتقادات معصوم بوده‌اند. پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌و آله و سلم) در حدیث ثقلین می‌فرماید: «اهلبیت من همراه و همتای قرآن و محور هدایت‌اند». (امینی، ۱۳۹۷ق، ج ۳: ۸۰).

پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌و آله و سلم) در احادیث فراوانی با عبارت‌های متفاوت، علی (علیه‌السلام) را معیار حق و ملازم با قرآن می‌داند. (البغدادی، ۱۴۷ق، ج ۱۴: ۳۲۲). معلوم است کسی که معیار حق است و حق بر قلب و زبان و بین چشمانش جاری است و هم‌طراز و همراه قرآن و ایمان با گوشت و خون او آمیخته شده است، معصوم است و هیچ شکی در آن نیست.

حقیقت «عصمت» به معنای مصونیت از گناه و خطا، قطع نظر از عصمت خود پیامبران، به‌طور روشن در قرآن کریم مطرح شده است. این کتاب آسمانی، گروهی از فرشتگان را چنین توصیف می‌کند: «در اطراف دوزخ عده‌ای فرشتگان سختگیر هستند که هرگز در آنچه که خدا به آن‌ها امر می‌کند، مخالفت نمی‌کنند و آنچه که به آن‌ها امر شود، انجام می‌دهند.» (تحریم/۶). همچنین خداوند متعال قرآن را پیراسته از هر نوع خطا و اشتباه توصیف کرده است و این کتاب آسمانی را منزله از هر نوع لغزشی می‌داند و اینکه باطل و حرف نادرست راهی در این کتاب ندارد.^{۲۳}

با توجه به این نوع از آیات درباره فرشتگان و قرآن، باید ریشه‌پیدایش چنین مفهومی را در میان مسلمانان مربوط به خود کتاب آسمانی دانست و اینکه این حقیقت (پیراستگی از گناه و خطا) از طریق قرآن وارد اذهان مسلمانان شده است.

برخی از دانشمندان شرق‌شناس (مانند دونالد سن مسیحی، مؤلف کتاب عقیده‌الشیعه و گلدزهییر یهودی، نویسنده کتاب

العقیده و الشریعه) معتقدند که موضوع «عصمت» برای نخستین بار به‌وسیله متکلمان شیعه مطرح شده است. زیرا آنان برای برتر نشان دادن پیشوایان خود موضوع «عصمت» پیامبران را به‌خاطر عصمت امامان خود مطرح کرده‌اند تا از این طریق بتوانند پیشوایان خود را به‌عنوان افراد معصوم توصیف کنند. البته با توجه به آیات ذکر شده و وجود مطالب پیرامون عصمت در قرآن، بطلان این نظریه واضح است (سبحانی، ۱۳۶۶، ج ۵: ۶)، چون قبل از مطرح شدن این‌گونه مباحث کلامی، در میان امت اسلامی، در سایه تعالیم قرآن «عصمت» مفهومی آشنا برای همه مسلمانان بوده است و قبل از اینکه متکلمان شیعه عصمت ائمه خود را مطرح کنند، در قرآن مجید و سخنان پیامبر و اهل بیت (علیهم‌السلام) آمده است. همچنین قبل از طرح مسائل کلامی، مخصوصاً مباحث مربوط به امامت در میان مسلمانان، بحث «عصمت» در روایات فراوان از پیامبر اکرم و امیرمؤمنان (علیهم‌السلام) مطرح شده است. پس ادعای اینکه مبتکر بحث عصمت متکلمان شیعه هستند، مردود است.

در میان یهود، آیات مختلفی که در عهد قدیم تحریف شده، بیان شده‌اند و حکایتگر نسبت‌های شنیع و گناهان پلید به انبیا مکرمی هستند که پیراسته از آن نسبت‌ها هستند. این موضوع شاهی است بر اینکه آن‌ها مبتکر عصمت و نفوذ آن از طریق اسلام آوردن برخی از علمای یهود در جامعه اسلامی نبوده‌اند. در مسیحیت نیز به‌خاطر اعتقاد داشتن به اینکه همگان گناهکارند، به‌جز حضرت عیسی (علیه‌السلام) و عیسی هم خداوند است نه بشر، آن‌ها نیز مبتکر موضوع عصمت نیستند.

اعتقاد برخی از نویسندگان نظیر احمد امین مصری و موافقانش این است که بحث عصمت و برخی مسائل دیگر را شیعه از معتزله گرفته که البته این ادعا هم مثل ادعای قبل مردود است. چون برخی شیعه را مبتکر بحث عصمت می‌دانند و برخی بحث عصمت در شیعه را وام‌دار معتزله می‌دانند و همین تشتت آرا این گروه، حکایت از عدم صواب سخنانشان است.

همچنین اندیشمندان و بزرگان معتزله خود را شاگرد مکتب اهل بیت (ع) و دانش‌آموختگان این مکتب می‌دانستند. پس چگونه امکان دارد که شیعیان بحث عصمت را از معتزله گرفته باشند؟ اگر معتزله در برخی از موارد نظریه‌مشارکتی با شیعه دارد، به‌خاطر این است که آنان این حقایق را از مکتب امام علی (علیه‌السلام) آموخته‌اند. هرگز شیعه عقاید خود را از معتزله که به‌وسیله «واصل ابن عطا» (متولد سال ۸۰ هـ. ق و متوفی ۱۳۰۱ هـ. ق) پایه‌گذاری شده، اخذ نکرده

در سوره‌ص، یکی از ویژگی‌های مخلصین در امان ماندن آنان از اغواگری‌های شیطان و ناتوانایی او در گمراه کردن آن‌ها بیان شده است (ص/۸۳ - ۸۲)

اسلام بین مقام نبوت و ویژگی‌های بشری پیامبر تفکیکی قائل نمی‌شدند و این‌گونه نبود که در حق آن حضرت «از نظر بشری» احتمال خطا و اشتباه بدهند و تنها «از نظر نبوت» او را معصوم بدانند (الشلبی، ۱۹۹۷: ۱۱۲).

خطبه خلیفه اول

پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه و آله و سلم)، ابوبکر در آغاز خلافت خود، خطبه‌ای برای مردم بدین مضمون خواند که رسول خدا از دنیا رحلت کرد، در حالی که حق هیچ‌کسی برعهده‌او نبود. زیرا آن حضرت، معصوم از خطا بود. بنابراین آنچه از او انتظار داشتید، از من توقع نداشته باشید (مجلسی، ۱۴۰۴ ق، ج ۱۰: ۴۳۹).

نتیجه

با نگاهی هر چند گذرا به قرآن کریم و روایات پیامبر گرامی اسلام (صلی‌الله‌علیه و آله و سلم) و اهل بیت اطهار (علیهم‌السلام) به این نتیجه می‌رسیم که «عصمت» نه تنها از تعالیم دین مبین اسلام، بلکه از ضروریات آن به شمار می‌رود. این رکن مهم شریعت از آغاز پیدایش اسلام، هم‌گام با سایر احکام و اعتقادات دینی، مطرح بوده است؛ هر چند این بحث همچون سایر مباحث کلامی و اعتقادی با پیدایش علم کلام از رونق بیشتری برخوردار شد و موشکافی‌های دقیق‌تری در آن انجام گرفت. بنابراین در منابع اولیه اسلامی اندیشه «عصمت» انبیا به روشنی بیان شده است و شیعه مبتکر اندیشه «عصمت» نیست. البته تلاش بسیاری از اندیشمندان سنی در دفاع از عصمت پیامبران، کمتر از شیعیان نبوده است. چنانچه فخر رازی (۶۰۴ - ۵۴۴ ه. ق) افزون بر نگارش کتاب «عصمة الانبیاء»، در تفسیر کبیر خود، چنان از این باور بنیادین جانبداری کرده که شگفتی برخی از نویسندگان معاصر را برانگیخته است.

پی‌نوشت‌ها

۱. «واذکر عبادنا ابراهیم و اسحاق و یعقوب اولی الایدی و الابصار» انا اخلصناهم بخالصه ذکرى الدار * و انهم عندنا لمن المصطفین الأخیار» (ص / ۴۵ تا ۴۷). واذکر فی الكتاب موسی انه کان مخلصاً و کان رسولاً نبیاً» (مریم / ۵۱): «ولقد همت به و هم بها لولا أن رأى برهان ربه کذلک لتصرف عنه السوء و الفحشا إنه من عبادنا المخلصین» (یوسف / ۲۴).

۲. «لا یاتیہ الباطل من بین یدیه و لا من خلفه» (فصلت/ ۴۲)

منابع مقاله در دفتر مجله موجود است

است، بلکه هر دو گروه در عقاید مشترک خود مدیون سخنان عالم‌الامام علی (علیه‌السلام) هستند.

از طرف دیگر، شیعیان این بحث را از قرآن مجید و پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه و آله و سلم) و اهل بیت اطهار (علیهم‌السلام) آموخته‌اند. به علاوه، طرح این بحث مربوط به زمان امام صادق و امام باقر (علیهم‌السلام) نیست، بلکه دارای سابقه‌ای به درازای سابقه اسلام است و فقط در زمان صادق و باقر و امام رضا (علیهم‌السلام) جزء مباحث روز بوده است و ائمه (علیهم‌السلام) بیشتر به آن پرداخته‌اند (جوادی آملی، ۱۳۷۱: ۴۲۱).

عصمت بین مسلمانان صدر اسلام ذوالشهادتین

پیامبر گرامی اسلام (صلی‌الله‌علیه و آله و سلم) از سوا بن قیس محاربى اسبى را خریداری کردند، اما پس از چندی سوا بن قیس ابن جریان را انکار کرد. در این هنگام خزیمه بن ثابت انصاری (با وجود اینکه در هنگام معامله حضور نداشت)، به نفع رسول خدا (صلی‌الله‌علیه و آله و سلم) شهادت داد و جریان فیصله یافت. پس از آن پیامبر به خزیمه فرمود: «بر چه اساس شهادت دادی، با اینکه هنگام انجام معامله با ما نبودی؟»

خزیمه در پاسخ عرض کرد: «ای رسول خدا! من تو را در نقل اخبار آسمانی راست‌گو می‌دانم. پس چگونه سخنان دیگر را دروغ بشمارم؟» (المتقی الهندی، ۱۴۱۹ ق، ج ۱۳: ۱۳۸۰).

این جریان بر عصمت پیامبر، هم در ابلاغ وحی و هم در امور عادی زندگی دلالت دارد. زیرا مفهومش این است که تا وقتی من تو را در امور عادی زندگی راست‌گو ندانم، به ابلاغ وحی راست‌گو نمی‌دانم. اما حالا که در ابلاغ وحی راست‌گو می‌دانم، در امور عادی زندگی نیز به‌طور قطع تو را راست‌گو می‌دانم.

پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه و آله و سلم) سخن او را پسندیدند و برای قدردانی از شناخت و معرفت ژرف خزیمه نسبت به مقام عصمت، از آن پس شهادت او را به منزله شهادت دو نفر قرار دادند و به «ذوالشهادتین» معروف شد.

فخر رازی، پس از نقل این قضیه می‌گوید: «اگر گناه بر انبیا جایز می‌بود، شهادت خزیمه جایز نبود» (رازی، ۱۴۰۶ ق: ۱۴).

از این حادثه به‌خوبی روشن می‌شود که اعتقاد به عصمت پیامبر (صلی‌الله‌علیه و آله و سلم) در امور روزمره و عادی، برای اصحاب خاص رسول گرامی اسلام امری مسلم بوده است و بر خلاف آنچه بعضی پنداشته‌اند مسلمانان صدر

پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه و آله و سلم)، ابوبکر در آغاز خلافت خود، خطبه‌ای برای مردم بدین مضمون خواند که رسول خدا از دنیا رحلت کرد، در حالی که حق هیچ‌کسی برعهده‌او نبود. زیرا آن حضرت، معصوم از خطا بود. بنابراین آنچه از او انتظار داشتید، از من توقع نداشته باشید (مجلسی، ۱۴۰۴ ق، ج ۱۰: ۴۳۹).

خزیمه در پاسخ عرض کرد: «ای رسول خدا! من تو را در نقل اخبار آسمانی راست‌گو می‌دانم. پس چگونه سخنان دیگر را دروغ بشمارم؟» (المتقی الهندی، ۱۴۱۹ ق، ج ۱۳: ۱۳۸۰).

روش تدریس خلاقانه سنت امداد عام الهی

عبدالرضا سلاح ورزبان

دبیر دین‌و زندگی خرم‌آباد لرستان

برخی برای سقوط و پایین رفتن.

حالا با ترسیم الف کلمه امداد به صورت نردبان می‌توان این تشبیه را برای مخاطب به زیبایی به کار برد که امداد الهی نیز همچون نردبانی است که در اختیار همگان قرار می‌گیرد اما مؤمنان از این نردبان که همان نعمت‌های الهی است برای صعود و رشد استفاده می‌کنند و غیرمؤمنان برای تباهی و سقوط.



یکی از راه‌های ماندگاری مفاهیم دینی در ذهن دانش‌آموزان، ترکیب این مفاهیم با تمثیل یا تصویر است. به عنوان مثال، در بحث آموزش سنت امداد عام الهی، برای اینکه مفهوم این سنت برای مخاطب ماندگار شود، واژه امداد را روی تخته می‌نویسیم و به جای الف میان دو دال، نردبانی را ترسیم می‌کنیم:

امداد

و بعد این‌گونه توضیح می‌دهیم که امداد عام الهی هم شامل حال انسان‌های مؤمن می‌شود و هم شامل افراد بی‌ایمان. خداوند برای هر دو گروه ابزار و امکانات لازم را در اختیار می‌گذارد، یعنی این‌گونه نیست که خداوند فرد کافر را از امکانات و نعمت‌های دنیوی محروم کند و سد راه بهره‌گیری وی از این امکانات شود. تنها تفاوت در این است که انسان‌های مؤمن از این امکانات در جهت رشد و تعالی خود و حرکت در مسیر قرب الهی استفاده می‌کنند، اما انسان‌های بی‌ایمان، همین امکانات و نعمت‌ها را در مسیر سقوط و تباهی خود به کار می‌گیرند.

آیت‌الله جوادی آملی در کتاب «حکمت عبادات» خود، این امکانات و ابزار را به یک نردبان تشبیه می‌کنند که برخی این نردبان را بر روی تیر برق قرار می‌دهند و به سمت بالا و منبع نور حرکت می‌کنند و برخی آن را داخل چاه می‌گذارند و به سمت پایین و تاریکی گام بر می‌دارند.

یعنی نردبان وسیله‌ای است که به طور یکسان در اختیار همگان است اما برخی برای صعود از آن استفاده می‌کنند و

بحران معرفت

نقد عقلانیت و معنویت تجددگرا

نموده است. چاپ نخست این کتاب در سال ۱۳۸۴ توسط انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام منتشر شد.

نویسنده: دکتر محمدفناپی اشکوری

سال چاپ: ۱۳۸۷

ناشر: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)

«بحران معرفت» کتابی است در نقد دیدگاه‌های آقای مصطفی ملکیان. ایشان طی گفتارها و مقالاتی که در کتاب راهی به رهایی گردآوری شده است، دیدگاه‌های خود را در بسیاری از مباحث جاری در فضای فکری ایران مطرح کرده است. آقای ملکیان از موضع تجددگرایی و سکولاریسم، تفکر سنتی اسلامی را نقد می‌کند. کتاب بحران معرفت پاسخی است به برخی از نظریاتی که ایشان در کتب خود مطرح

فقیه در قامت حاکم

جامعه اسلامی

آیت‌الله محمدحسین ملک‌زاده

مؤلف: آیت‌الله محمدحسین ملک‌زاده

سال چاپ: ۱۳۹۷

ناشر: اعتدال اسلامی

تعداد صفحات: ۱۹۶ صفحه

پاسخ به چند پرسش درباره ولایت مطلقه فقیه و شورای رهبری. مروری بر جزئیات ماجرای معرفی رهبر انقلاب اسلامی در جلسه خبرگان سال ۶۸ و نقد و بررسی گزارش ادعایی از گفت‌وگوی آخوند خراسانی و میرزای نائینی و شبهه مشهور به «دور» درباره مجلس خبرگان.

تابی نهایت

مراتب عالم هستی

- مراتب مخلوقات
- نقشه نظام هستی (مخروط یا هرم ایستاده، دایره‌های تودرتو و ...)
- سیر نزول و صعود
- ارتباط فراگیر همه موجودات

فصل پنجم تا نهم (خداشناسی)

- تبیین اهمیت خداشناسی (انگیزه عقلی / انگیزه فطری)
- برهان نظم و هدایت و اثبات ماوراء
- برهان فقر و غنا یا وجوب و امکان
- چرا خداوند علت ندارد؟

توحید

- توحید ذاتی و صفاتی
- توحید و شرک
- توحید در ربوبیت
- توحید در الوهیت
- توحید صفاتی

عدل الهی

- معنای عدل و ظلم
- آیا کسی می‌تواند از خدا طلبکار باشد؟
- چرا خدا بدی‌ها را خلق نموده و ما را بیچاره می‌کند؟
- چرا همه مانند هم و در وضعیت مطلوب نیستند؟
- چرا من فلانی نیستم؟
- چرا خدا این قدر ما را امر و نهی کرده است؟
- خدا در آینه آیات و اذکار

سفر به عالم ملکوت

- سفر به عوالم دیگر (سفر اختیاری و اضطراری، چگونه در عوالم هستی سفر کنیم؟ به کجا سفر کنیم؟)

مجموعه سه جلدی «کتاب تابی نهایت» تألیف حجة الاسلام آقای محمدحسن وکیلی است. این مجموعه در مرتبه اول کتاب کمک‌درسی برای دانش‌آموزان است. البته، نه کمک‌درسی به معنای متداول آن، بلکه کمک‌درسی به معنای واقعی آن، یعنی تعمیق و توسعه مفاهیم و محتوای کتاب درسی. علاوه بر این، مجموعه با محتوای هر سه کتاب «دین و زندگی» ارتباط دارد و دبیران محترم می‌توانند با توجه به هر درس، از بخش‌هایی از این مجموعه سه جلدی بهره ببرند.

اهم مطالب این کتاب عبارت است از:

فصل اول (معرفت‌شناسی)

- همه انسان‌ها به دنبال سعادت و لذت‌اند.
- راه رسیدن به سعادت حقیقی چیست؟
- چه افکاری در رفتار ما تأثیرگذار است؟
- منابع تفکر
- شهود و حس ششم

فصل دوم تا چهارم (انسان‌شناسی و جهان‌شناسی)

- عالم غیب و مراتب عالم خلقت
- غیب و شهادت نسبی است
- راه‌های کشف غیب
- انواع غیب
- آیا می‌شود عالمی ماورای این عالم باشد؟

من و تن

- من کیستم؟
- «من» مادی یا مجرد؟
- سه طبقه بودن «من»
- انسان نموداری از هستی
- کمال (من) (ریشه همه رنج‌ها، من اسیر تن و ...)

فصل دهم تا چهاردهم (راهنماشناسی و دین‌شناسی)

مقام انسان کامل

- انسان کامل و رسیدن به ولایت خداوند
- انسان کامل و ولایت بر موجودات
- مقام ولایت، مقام اتحاد اولیاء
- مقام ولایت و عبودیت

ضرورت وجود حجت خدا

- هدایت عمومی عالم
- هدایت خصوصی انسان
- انسان و ضرورت زندگی جمعی
- ضرورت وجود قانون الهی
- سلسله متصل انبیا و امامان

علم امام

- مراتب نفس و علم انسان
- مراتب علم امام
- کیفیت حصول علم برای امام
- وحی
- پاسخ به چند سؤال

عصمت امامان

- عصمت در علم
- عصمت در عمل
- سر عصمت امام در عمل
- دایره عصمت
- عصمت امام و اختیار

دین چیست؟

- دین در تعریف اسلام (هدف دین/ دین و تکلیف/ دین و جهنم و عذاب)
- دین و دنیا (آخرت و باطن دنیا، دین و سکولاریسم و ...)
- عقل جمعی و مدیریت دنیا

فصل پانزدهم تا بیست و یکم (معادشناسی)

- معنای لغوی دنیا و آخرت
- حقیقت دنیا و آخرت
- سفر به آخرت

معاد یا بازگشت به سوی خدا

- آخرت، عالمی برتر از دنیا

• ضرورت معاد

- حقیقت مرگ و کیفیت مرگ و قبر
- مردگان زنده شده
- برزخ/ زمان در عالم برزخ/ فشار قبر/ سؤال قبر، زندگی در برزخ، سر زدن اهل برزخ و ...
- ورود به قیامت (قیامت در کنار ما و ...)
- جزاء، بهشت و جهنم
- عمل، نیت و نفس
- پاداش و شفاعت در قیامت
- اعراف

ناشر: مؤسسه خدمات مشاوره‌ای و پژوهش اجتماعی
آستان قدس رضوی
نویسنده: محمدحسن وکیلی
تعداد صفحات: ۴۷۲
تاریخ: ۱۳۹۹



ترور دانشمندان مسلمان در هفتاد سال اخیر

دکتر محمد مهدی اعتصامی

اشاره

یکی از اهداف مجله رشد آموزش معارف اسلامی، ارائه اطلاعاتی به دبیران است که به آن‌ها در تحلیل مسائل جهانی و چالش‌های پیش روی نظام اسلامی کمک کند و دانش‌آموزان را در این زمینه آگاه کند. یکی از این مسائل، ترور دانشمندان هسته‌ای ایران توسط سازمان‌های جاسوسی رژیم غاصب صهیونیستی و آمریکا است. این مقاله نشان می‌دهد که این وحشت‌افکنی‌ها (ترورها) اختصاص به ایران ندارد و دانشمندان جهان اسلام را دربر می‌گیرد و نشان‌دهنده برنامه‌ای حساب‌شده از سوی دشمنان جهان اسلامی برای جلوگیری از پیشرفت علمی مسلمانان و عقب نگه داشتن آن‌هاست. این وحشت‌افکنی‌ها (ترورها)، بیشتر متوجه دانشمندانی است که دانش آن‌ها می‌تواند به قدرتمندی جهان اسلام منجر شود و موقعیت کشورهای اسلامی را در برابر استکبار جهانی استحکام بخشد. منطقه غرب آسیا طی هفت دهه گذشته شاهد ترور صدها دانشمند به وسیله سازمان سیا و موساد بوده است. **سمیره موسی** نخستین زن دانشمند هسته‌ای مصری بود که سه ماه پس از اعلام موجودیت رژیم صهیونیستی، هیئت انرژی اتمی مصر را تشکیل داد. او هنگامی که به کالیفرنیا دعوت شده بود ترور شد. **علی مصطفی مشرفه** دانشمند اتمی مصر و از بهترین

شاگردان انیشتین در همان سال‌ها ترور شد.

یحیی المشد دانشمند هسته‌ای دیگر مصری در ۱۹۸۰ در یکی از هتل‌های پاریس به قتل رسید. **سمیر نجیب** دیگر دانشمند هسته‌ای مصر و استاد دانشگاه دیتروید، **نبیل القلینی**، **عبدالشکر**، **سلوی حبیب**، **وحید وهاب جرجس** و **جمال حمدان** همگی از نوابغ علمی مصر بودند که در این سال‌ها ترور شدند. در ایران، شهید **مسعود علی محمدی**، دانشمند هسته‌ای ایران نخستین قربانی مجموعه ترورهای علمی رژیم صهیونیستی در سال ۱۳۸۹ بود. **مجید شهریاری**، دیگر دانشمند هسته‌ای و فیزیک‌دان ایرانی نیز در همان سال به شهادت رسید. **داریوش رضایی‌نژاد**، دانشجوی دکتری مهندسی برق دانشگاه صنعتی خواجه‌نصیرالدین طوسی کمی بعد در مرداد سال ۱۳۹۰ شهید شد. **مصطفی احمدی‌روشن**، دیگر دانشمند ایرانی در رشته مهندسی شیمی و از جمله نیروهای فعال در سایت هسته‌ای نطنز نیز در دی‌ماه همان سال ترور گردید و به شهادت رسید. همچنین ترور **فریدون عباسی**، رئیس سابق سازمان انرژی اتمی ایران در سال ۱۳۸۹ ناکام ماند. و بالاخره **دکتر محسن فخری‌زاده** در روز جمعه ۱۷ آذر ۱۳۹۹

**این وحشت افکنی‌ها
اختصاص به ایران ندارد
و دانشمندان جهان
اسلام را دربر می‌گیرد و
نشان‌دهنده برنامه‌ای
حساب شده از سوی
دشمنان جهان اسلامی
برای جلوگیری از
پیشرفت علمی مسلمانان
و عقب نگه داشتن
آن‌هاست**



با پیچیده‌ترین عملیات هدایت از طریق ماهواره شهید شد. در عراق نیز **ابراهیم الظاهر** از نخبگان عراقی بود که در زمان صدام عراق را ترک کرد و برای تحصیلات دانشگاهی در رشته مهندسی هسته‌ای به کانادا رفت و مورد حمایت قرار گرفت. الظاهر در سال ۲۰۰۳ بعد از سقوط نظام صدام برای تدریس و فعالیت‌های علمی مرتبط به حوزه تحصیلاتی خود به کشورش بازگشت. اما تنها چند هفته پس از ورود به عراق، به رگبار بسته شد و جان باخت.

در تونس، **محمد الزواری** مهندس شرکت هواپیمایی تونس و سازنده انواع پهپاد از جمله ابابیل ۱، در اواخر سال ۲۰۱۶ در جنوب شرقی تونس توسط یک گروه وحشت افکنی ۱۰ نفره در خیابان محاصره شده و به قتل رسید. **فادی البطش**، از جوانان نخبه فلسطینی (اهل غزه) بود که با موفقیت در دریافت کمک هزینه تحصیلی از دولت برای تکمیل تحصیلات خود عازم مالزی شد و در رشته مهندسی برق به مدرک دکتری از دانشگاه کوالالامپور دست یافت و در سال ۲۰۱۶ جایزه برترین پژوهشگر مسلمان را از سوی دولت مالزی دریافت کرد. این جوان فلسطینی سرانجام در سال ۲۰۱۸ (۳۴ سالگی) در حالی که برای نماز صبح به سوی مسجد نزدیک به محل اقامتش در مالزی حرکت می‌کرد، مورد اصابت چند گلوله قرار گرفته و جان باخت.

گفته شده تعداد دانشمندان ترور شده عراقی از ۲۰۰۳ تاکنون نامشخص است زیرا برخی به کشورهای دیگر فرار کردند و برخی هم به خاطر رهایی از ترور مخفی شدند. برخی از مشهورترین ترورشدگان عراقی، به جز ابراهیم الظاهر مذکور، عبارت‌اند از:

سعد عبدالوهاب الشعبان؛ رئیس دانشکده مهندس کامپیوتر در دانشگاه فناوری اطلاعات عراق.

دکتر عبدالوهاب؛ در ۱۴ اکتبر ۲۰۱۰ به وسیله یک بمب کار گذاشته شده در خودروی شخصی‌اش کشته شد. وی در سال ۲۰۰۶ به دلیل تهدیدهای مکرر، عراق را ترک کرده بود اما بار دیگر به بغداد بازگشت.

پروفیسور سعد عبدالجابر متخصص فناوری اطلاعات و کامپیوتر در سال ۲۰۱۱ در جنوب غربی بغداد با شلیک چندین گلوله در خودروی شخصی‌اش از پای درآمد.

دکتر خالد نایب، رئیس دانشگاه النهرین و استاد میکروبیولوژی. وی پس از چند بار تهدید از سوی افراد ناشناس برای ادامه کار به اربیل مهاجرت کرد. اما هنگامی که برای دیدار خانواده‌اش و بازدید از دانشگاه به بغداد بازگشته بود، در مقابل در ورودی دانشگاه به ضرب گلوله کشته شد.

دکتر عبدالرزاق الناس، دکترای اطلاعات و ارتباطات جمعی.

وی در سال ۲۰۰۵ در خودروی شخصی‌اش به رگبار بسته شد. **احمد نصیر النصیری**، استاد فیزیک دانشگاه بغداد در فوریه ۲۰۰۵ ترور شد.

علی عبدالحسین کمیل، استاد دپارتمان فیزیک دانشگاه بغداد. وی در خودروی شخصی‌اش توسط افراد مسلح به گلوله بسته شد.

امیر الجزرقی، دکترای داروسازی دانشگاه بغداد و مشاور وزارت بهداشت این کشور در نوامبر ۲۰۰۵ ترور شد.

خالد حسن مهدی نصرالله، رئیس دانشکده علوم سیاسی بغداد. وی ابتدا ربوده شد و پیکرش چهار روز بعد در ماه مارس ۲۰۰۷، در حالی که آثار شکنجه شدید روی آن مشهود بود، پیدا شد.

خلیل اسماعیل الحدیثی، استاد دانشکده علوم سیاسی دانشگاه بغداد که در عمان پایتخت اردن ترور شد.

محمد توخی حسین، دکترای علوم هسته‌ای و دانشمند شاغل در صنایع هسته‌ای عراق از سال ۱۹۸۴ در سال ۲۰۰۴ و در مسیر بازگشت به منزلش توسط افراد ناشناس به رگبار بسته شد.

محمد عبدالله الراوی، رئیس سابق دانشگاه بغداد و رئیس انجمن پزشکان عراق، وی در سال ۲۰۰۳ ربوده و کشته شد. **دکتر رعد شلاش**، دکترای بیولوژی و رئیس گروه بیولوژی دانشگاه بغداد ۱۷ نوامبر ۲۰۰۵ هنگام خروج از منزل به ضرب گلوله کشته شد.

قیس حسام‌الدین جمعه، استاد و رئیس دانشکده کشاورزی دانشگاه بغداد در سال ۲۰۰۶ در مرکز بغداد کشته شد.

عباس العامری، استاد و رئیس دانشکده اقتصاد دانشگاه بغداد. وی در سال ۲۰۰۶ مقابل دانشکده به همراه فرزند و یکی از بستگانش به رگبار بسته شد و هر سه کشته شدند.

هانی عارف، استاد دانشکده علوم رایانه دانشگاه بغداد. وی در سال ۲۰۰۶ و در محل دانشکده به همراه سه دانشجویش به گلوله بسته شد و هر چهار نفر کشته شدند.

عدیل المنصوری، جراح متخصص و استاد دانشکده پزشکی دانشگاه بغداد. وی در ماه‌های آگوست و سپتامبر ۲۰۰۶ و در موج ترور پزشکان عراقی، توسط افراد مسلح ربوده شد و جسدش با جراحات شدید و آثار شکنجه در شهرک صدر عراق پیدا شد.

ماجد ناصر حسین، پزشک و استاد دانشگاه بغداد. وی در سال ۲۰۰۷ در مقابل چشم همسر و دخترش در مقابل منزل خود به قتل رسید.

نیهاد محمد الراوی، معاون دانشگاه بغداد. وی و دخترش رعا در سال ۲۰۰۷ پس از خروج از دانشگاه در چند متری دانشگاه هدف قرار گرفتند. او بدن خود را برای محافظت از

دخترش سپر کرد و کشته شد.

دکتر عبدالستار جید الدلیمی، میکروپزشناس (میکروبیولوژیست) و استاد دانشگاه. وی در نوامبر ۲۰۰۳ توسط سه فرد مسلح در مقابل همسر و چهار فرزندش کشته شد.

جیب الصالحی، رئیس کمیته علوم وزارت تحصیلات تکمیلی عراق. در سن ۳۹ سالگی نزدیک محل کارش ربوده شد. جسدش ۲۰ روز بعد در حاشیه شهر بغداد پیدا شد.

موساد و ۱۵۰ گروه کماندویی آن با موافقت دولت آمریکا این عملیات را در بیش از یک سال در عراق انجام داده‌اند. آنان نام بیش از هزار دانشمند عراقی را در فهرست خود قرار داده بودند که موفق به ترور پانصد نفر آن‌ها شدند! علاوه بر این آن‌ها ۷۰ درصد از آزمایشگاه‌ها و تجهیزات دانشگاه‌ها و مراکز علمی پژوهشی را تخریب کردند. در میان دانشگاه‌ها نیز اساتید ترور شده بیشتر مربوط به دانشگاه‌های بغداد، بصره، المستنصریه، موصل، الانبار و تکریت بودند. نیروهای موساد هم‌زمان با ورود اشغالگران به عراق وارد این کشور شده و با همکاری سازمان جاسوسی این کشور و برخی سیاستمداران عراقی نقاط حساس و امنیتی این کشور را در اختیار گرفتند، آن‌ها تجهیزاتی را که می‌توانستند از این کشور خارج کردند و به سرزمین‌های اشغالی بردند و پرونده‌های امنیتی و صنایع نظامی این کشور را نیز به صورت کامل در اختیار خود گرفتند. بقیه تجهیزات و ابزارآلات نظامی و تأسیسات هسته‌ای که امکان انتقال آن‌ها نبود نیز داخل خاک عراق تخریب و منهدم شد. شرکت‌های ابن‌سینا، المثنی، الرشید، الیرموک، و القعقاع و تأسیسات حطین واقع در جنوب غربی بغداد تنها بخشی از این زیرساخت‌ها بود.

تعداد زیادی از دانشمندان هسته‌ای و موشکی عراق در سایه همین فعالیت‌ها در طول اشغال عراق جان خود را از دست دادند. در این میان می‌توان از افراد شاخصی چون دکتر **مجید حسین علی** نام برد، وی که در دانشکده علوم پایه دانشگاه بغداد کار می‌کرد و متخصص در زمینه مطالعات فیزیک هسته‌ای بود، در سال ۲۰۰۴ یعنی یک سال بعد از اشغال عراق به جرم داشتن اطلاعات بالا از علوم هسته‌ای کشته شد.

دکتر **علی حسین کامل**، از بخش فیزیک دانشگاه بغداد بود و کشته شد. دکتر **محمدتقی حسین الطالقانی** دکترای فیزیک هسته‌ای از دیگر قربانیان ترورهای خاموش موساد و سیا در عراق بود. دانشگاه‌های دیگر نیز از این موضوع بی‌بهره نماندند، دکتر **طالب ابراهیم** از دانشکده علوم دانشگاه دیاله که در زمینه فیزیک هسته‌ای تخصص داشت،

در سال ۲۰۰۵ در شهر بعقوبه ترور شد. دکتر **ماجد الجنابی** از دیگر دانشمندان هسته‌ای عراق بود که برای اولین بار در این کشور با انفجار از طریق دستگاه فرمان (کنترل) از راه دور کشته شد، پیش از وی دانشمندان و متفکران عراقی با شلیک مستقیم گلوله هدف قرار می‌گرفتند. دکتر **حسین یاسین** یکی دیگر از دانشمندان هسته‌ای عراق بود که از سوی اشغالگران و مزدوران موساد در عراق هدف حمله تروریستی قرار گرفته و جان خود را از دست داد.



«قوامیت» مرد

جبار محمدی

گروه دین و زندگی و مدیریت خانواده دهگلان، کردستان

اشاره

نظام حقوق اسلامی که از اراده تشریعی خداوند نشئت گرفته که نسبت به تمام جنبه‌های وجودی انسان آگاه است و خواست آدمی نمی‌تواند اراده تشریعی خدا را از بین ببرد و یا به انحراف بکشانند.

قرآن کریم زن و مرد را انسان‌هایی دانسته که مکمل یکدیگرند و آن دو را صاحب کرامت معرفی کرده است که آیه «ولقد کرما بنی آدم: اسراء/ ۷۰» مبین آن است. همین در توصیف حقیقت انسان او را از سایر مخلوقات برتری داده و می‌فرماید: «و نفخت فیه من روحی: حجر/ ۲۹».

نگاه عزتمندانه نسبت به زن، در تعالیم اسلامی به‌ویژه قرآن کریم به‌خوبی روشن است، به‌گونه‌ای که هر جا از مردان مؤمن سخن به میان می‌آید، زنان مؤمن و صالحه را هم در کنار آن‌ها مطرح کرده است (احزاب/ ۳۵- حدید/ ۱۸- فتح/ ۵- توبه/ ۷۱) و به‌صراحت اعلام می‌دارد که خداوند در پاداش افراد هیچ‌گونه تبعیضی به‌دلیل جنسیت آن‌ها روا نمی‌دارد (نساء/ ۱۲۴).

با این حال تمایز حقوقی میان زن و مرد که در اسلام مطرح است این شبهه را پدید آورده که کرامت انسانی زن در برابر مرد ناقص شمرده شده و نسبت به آنان در مقابل مردان تبعیض روا داشته شده است. یکی از شبهه‌ها قوامیت و مدیریت مرد است که در این نوشتار از دیدگاه قرآن و حقوق موضوعه بررسی می‌شود.

۱. مفهوم‌شناسی

قوام

واژه قوام از ریشه «قَوَمَ» می‌باشد که مصدر آن «قَوَمَ»، «قیام» است. ابن منظور قَوَام را صیغه مبالغه از قائم می‌داند که از «قام یقوم» گرفته شده است. گفته شده که واژه «قام» هر گاه با امری و موردی هم‌زمان آورده شود، به معنی ایجاد اعتدال و توقف در آن است. واژه «قَوَام» در قرآن کریم در سه آیه به‌کار رفته است: سوره نساء آیات ۳۴ و ۱۳۵ و سوره مائده آیه ۸.

قیام

اگر واژه قوام و قیام هم‌ریشه باشند قیام معانی مختلفی دارد که یکی از آن‌ها برخاستن است که در آیه شریفه «انا اتیک به قبل ان تقوم من مقامک: نمل/ ۳۹» بیان شده است معنای دیگر آن نیز توقف است. واژه «قاموا» در آیه شریفه «کلما اضاء لهم مشوا فیه و اذا اظلم علیهم قاموا: روم/ ۲۵» به این معنی است. یکی دیگر از معانی آن نظم، اعتدال و عدل آمده است.

مدیریت مرد بر خانواده

نحوه مدیریت مرد بر خانواده برحسب عادات و رسوم جاری در جوامع تفاوت می‌کند. در سده‌های پیشین تصور می‌شد که مرد رهبر بی‌چون و چرای خانواده و حامی اشخاص ناتوان در خانواده است. روح و جسم زن از آن اوست و وظیفه زن اطاعت محض از شوهر است. دکتر

کاتوزیان معتقد است، امروزه ریاست مرد بر خانواده به یک وظیفه اجتماعی شبیه است تا به اجرای حق شخصی. و بیان می‌دارد مرد رئیس خانواده است، زیرا بهتر می‌تواند مسئولیت اداره امور را به عهده بگیرد و زن معاون و همکار اوست و نه فرمانبردار مطلق. کانون خانواده مانند هر اجتماع دیگر نیاز به رهبر دارد.

مدیریت مرد در قرآن کریم (آیه ۳۴ سوره مبارکه نساء)

«الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما أنفقوا من أموالهم»
در قاموس قرآن «قوام» را بهترین و کامل‌ترین قیام‌کننده معنا کرده است و مراد از قوام در آیه مورد بحث را «سرپرست» بیان نموده‌اند. جمعی واژه قوامون را به معنای تأمین‌کننده نفقه زنان و حمایت‌کننده از ایشان ذکر کرده است.

محمذبین جریر طبری بیان می‌دارد: منظور از قوامون در آیه شریفه، یعنی امرا و حاکمان، و بر زنان است که طبق دستور خداوند از شوهران اطاعت کنند.
در تفسیر المنار آمده است: منظور از قوام در آیه، ریاست است اما ریاستی که مرئوس به اختیار و اراده خودش تصرف می‌کند و معنایش این نیست که مرئوس بی‌اختیار باشد.
آیت الله جوادی آملی بیان می‌دارند: قوام بودن نشانه کمال و تقرب به خدا نیست. مرد چون مسائل اجتماعی و اقتصادی و کوشش برای تحصیل مال و اداره زندگی را بهتر به عهده می‌گیرد و مسئول تأمین هزینه است سرپرستی بر عهده اوست. یعنی روح قوام و قیوم بودن وظیفه است نه اعطای مزیت.

صاحب تفسیر الفرقان هم معتقد است که قوامون به معنای مراقبت نیکو از زنان و حفظ و حراست شایسته از آنان است و این قوامیت برای برتری گروه مردان بر زنان نیست و هیچ ولایتی برای مردان بر زنان قرار داده نشده است.

با استناد به نظر علماء گفته شده که ترکیب ماده «قوام» با حرف «علی» که در آیه استفاده شده است به معنای مراقبت و ثبات بر کاری است که با نوعی نظارت و اعمال قدرت همراه است که در جهت مصالح خانواده به کار می‌رود.

برخلاف نظرات فوق که قوامیت و دامنه ریاست را منحصرأ در رابطه زوجیت مطرح می‌کنند که البته باید با اعتدال نیز همراه باشد، گروهی دیگر ریاست را به صورت مطلق می‌دانند. زمخشری در این خصوص بیان می‌دارد: منظور از قوامیت آن است که مردان بر زنان سیطره کامل

دارند و آن را امرونی می‌کنند. آیت الله مقدس اردبیلی نیز بیان می‌دارد که: مردان امور زنان را به عهده دارند و بر آنان همانند والی بر رعیت تسلط دارند.

به نظر می‌رسد پذیرش ریاست مطلق شوهر بر زن و فرمانبری زن از وی، فاقد وجاهت اعتبار لازم بوده و باید گفت ریاست فقط در امور زوجیت است.

هم چنانکه یکی از فقهای معاصر در این مورد بیان می‌دارد: به نظر من در تمسک آیه بر قیمومت مردان بر زنان به طور عام اشکال وجود دارد؛ زیرا شأن نزول آیه و همچنین سیاق آیه شاهد آن است که مراد فقط قیمومت مردان نسبت به همسرانشان است.

بما فضل الله بعضهم على بعض و بما أنفقوا من أموالهم:

برتری یا بیشتری

«باء» در «بما فضل الله» و «بما أنفقوا» سببیه و متعلق به واژه «قوامون» است و مصدریه می‌باشد. یعنی مردان، به سبب آن برتری از سوی خداوند و آن انفاقی که بر زنان می‌کنند، سمت قیمومت و سرپرستی زنان را دارا هستند. در لسان العرب واژه «فضل» را به معنای فضیلت دانسته است که ضد کمی و کاستی است. تاج العروس نیز آن را ضد نقیصت دانسته است.

اکثر مفسرین در تفسیر «فضل» به خصوصیات اشاره می‌کنند که برای مرد در مدیریت خانواده لازم است. طبری بیان می‌دارد: مراد از برتری در اموری از قبیل دانش، عقل معاش، عزم و رأی نیکو است. شیخ طوسی به عقل معاش و درایت اشاره می‌کند. علامه طباطبایی عقل و توانایی بدنی را فضل خدا می‌داند.

برخی از مفسرین قوامیت مرد را نه از باب فضیلت، بلکه از باب وظیفه دانسته‌اند. از جمله صاحب تفسیرالقرآن که از مفسرین اهل سنت است، معتقد است: قوامیت مرد یک وظیفه است.

عبدالکریم خطیب بیان می‌دارد که: نظام زندگی اقتضا می‌کند که یکی از زن و مرد سرپرستی خانواده را بر عهده بگیرد. پس اگر حق قوامیت برای مرد نباشد، برای زن خواهد بود و جمله «بما فضل الله بعضهم على بعض و بما أنفقوا من أموالهم» کاشف از مزایایی است که مرد را قوام بر زن قرار می‌دهد.

اگر با نگاه دقیق‌تری به این واژه نگریسته شود، این نتیجه حاصل می‌شود که «فضل» دو مفهوم فزونی یا بیشتری و برتری یا والاتری دارد، که شاید اولی فضل و دومی فضیلت باشد و این آیه درباره داده‌ها سخن می‌گوید و نه از برتری و ملاک آن.



صاحب تفسیر الفرقان هم معتقد است که قوامون به معنای مراقبت نیکو از زنان و حفظ و حراست شایسته از آنان است و این قوامیت برای برتری گروه مردان بر زنان نیست و هیچ ولایتی برای مردان بر زنان قرار داده نشده است



یکی دیگر از دلایل مدیریت مرد بر خانواده در عبارت «بما انفقوا» بیان شده است. در واقع عبارت به این معناست که قوامیت مردان بر زنان به دلیل کفالت امور ایشان و پرداخت نفقه است؛ یعنی مهر، نفقه و اداره امور اقتصادی در زندگی بر عهده مرد گذاشته شده است

در واقع براساس آیه، قوامیت مرد یک علت تکوینی یا طبیعی محض است، نه قراردادی و تحکمی و نه امتیازی خاص برای جنس مرد. فضل ناظر به داده‌های خلقتی است، نه اموری که به تدریج عاید انسان شده است، حال آنکه برتری درباره کمالات صحیح است که به تدریج عاید انسان می‌شوند. از داده‌های خلقتی می‌توان به عقل معاش، توانایی جسمی، قدرت اراده در برابر رویدادهای ناگوار زندگی و امثالهم اشاره کرد. و از طرف دیگر، زن در دوران قاعدگی، بارداری، وضع حمل و شیردهی با محدودیت‌هایی مواجه است و همین امر مضمون و محتوای این آیه شریفه است. بنابراین فضل به معنای برتری ارزشی مرد بر زن نیست، بلکه به معنای اختصاص به استعداد و نیروی خاص است. ظرافتی نیز که در بیان آیه لحاظ شده و نفرموده «بما فضل الله الرجال علی النساء» نشان می‌دهد این‌گونه نیست که این فضل از آن جنس مرد در برابر جنس زن باشد، بلکه گاه زنان از این فضل برخوردارند. اما نوعاً این‌گونه است که مردان از لحاظ توان جسمی و مدیریتی بر زنان تفوق دارند. یکی دیگر از دلایل مدیریت مرد بر خانواده در عبارت «بما انفقوا» بیان شده است. در واقع عبارت به این معناست که قوامیت مردان بر زنان به دلیل کفالت امور ایشان و پرداخت نفقه است؛ یعنی مهر، نفقه و اداره امور اقتصادی در زندگی بر عهده مرد گذاشته شده است.

طبری در جامع‌البیان به نقل از ابن عباس آورده است که مردان به زنان فرمان می‌دهند که مطیع اوامر الهی و دستورهای شوهرانشان باشند، یعنی با خانواده خوش‌رفتار و نگاه‌دار مال شوهر و خویش باشند، و دلیل این برتری آن است که خداوند نفقه دادن به زن و کفالت امور او را بر عهده مرد گذاشته است. بدیهی است که باید از حقوقی متناسب با آن تکالیف که از آن جمله قوامیت است برخوردار باشند.

قُربُبی بیان می‌دارد: هر گاه مرد در دادن نفقه به همسرش عاجز باشد، صفت قوام بودنش زایل می‌شود و زن حق فسخ نکاح را دارد؛ چون مقصود شرعی از عقد نکاح در چنین شرایطی برآورده نشده است. البته این رأی علمای مالکی و شافعی نیز می‌باشد.

به نظر علمای شیعه، وجوب انفاق را می‌توان از آیه مزبور استنباط کرد؛ یعنی در زندگی مشترک، مسئولیت پرداخت نفقه و اداره امور اقتصادی با مرد است.

در نظام حقوقی اسلام، خداوند مردان را مدیر قانونی کانون خانواده معرفی می‌نماید که در این انتخاب الهی، مصالح فرد، جامعه و خانواده لحاظ شده است. در خانواده مرد سرپرست امور اجرایی اقتصادی است و زن معاون و

مشاوری دلسوز در هدایت انجام امور.

با بررسی آرای مفسران دریافتیم که قلمرو قوامیت در آیات قرآنی نشانگر توازن و تعادل حقوقی بر مبنای سرشت، فطرت و تفاوت‌های فردی زن و مرد است که در گستره روابط خانواده به مردان اعطا شده است؛ زیرا عهده‌دار تکالیفی نسبت به عایله خود می‌باشند.

مدیریت مرد بر خانواده در حقوق موضوعه

با توجه به این‌که حقوق موضوعه جمهوری اسلامی ایران مبنای فقهی، از جمله قرآن و سنت، دارد، در بحث ریاست خانواده به این امر مهم نیز توجه کرده است.

در قانون مدنی نیز، در ماده ۱۱۰۵، در این مورد آمده است: در روابط زوجین ریاست خانواده از خصایص شوهر است.

دکتر صفایی در توجیه این قاعده بیان می‌دارد: هر اجتماع را بایستی رئیسی باشد که کارها را هماهنگ کند و در صورت بروز اختلاف، نظر او قاطع باشد؛ خانواده نیز از این قاعده مستثنی نیست. ایشان در ادامه بیان می‌دارد که اصولاً زن و شوهر باید با صفا و صمیمیت و توافق یکدیگر امور خانواده را اداره کنند. لیکن اگر در مسائل خانوادگی بین هر دو اختلاف نظر باشد، نظر مرد به‌عنوان رئیس خانواده مقدم خواهد بود.

در واقع باید دانست که ریاست بر خانواده از قواعد امری است و مقررات آن مربوط به نظم عمومی می‌باشد و هرگونه قرارداد و شرط برخلاف باطل و نامشروع بوده و از درجه اعتبار ساقط است. زیرا ریاست مرد بر خانواده، هم «حق» است و هم «تکلیف».

دکتر کاتوزیان بیان می‌دارد: باید اعتراف کرد که ریاست واقعی مرد بر خانواده تنها به‌وسیله قانون تأمین نمی‌شود و وابسته به شخصیت و موقعیت اقتصادی طرفین است. در خانواده‌ای که نان‌آور شوهر است و اقتصاد خانواده را او به‌دست دارد به اجبار نفوذ معنوی و حیثیت خاصی دارد و اراده‌اش بر دیگران تحمیل می‌شود. بر عکس در خانواده‌ای زن و مرد در تأمین معاش آن سهم مساوی دارند، از این نفوذ کاسته می‌شود.

قانون‌گذار ضمن توجه به مدیریت مرد در خانواده، طرفین را به کمک به یکدیگر ملزم کرده است و در ماده ۱۱۰۴ بیان می‌دارد: «زوجین باید در تشدید (استوار و محکم کردن) مبانی خانواده و تربیت اولاد خود به یکدیگر معاضدت نمایند». نتیجه مهمی که از نظر حقوقی بر این تکلیف بار می‌شود این است که هیچ یک از آنان حق ندارد از بابت خدماتی که در خانواده انجام می‌دهد و کمک‌هایی که به

منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن منظور، محمد بن مكرم، ۱۴۱۴ ق، لسان العرب، بيروت: دارالمصادر.
۳. بیات، فرهاد، ۱۳۹۵، شرح جامع قانون مدنی، تهران: انتشارات ارشد.
۴. جوادى آملی، عبدالله، ۱۳۸۷، زن در آیینه جلال و جمال، قم: اسراء.
۵. خطیب، عبدالکریم؛ بی تا، التفسیر القرآن للقرآن، جلد سوم، بی تا، بی جا.
۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، مفردات الفاظ القرآن، بیروت: دارالعلم.
۷. رشیدرضا، محمد، بی تا، تفسیر المنار، بیروت: دارالمعرفه.
۸. زبیدی، مرتضی، ۱۴۱۴ ق، تاج العروس، بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر.
۹. زحیلی، وهبه، ۱۳۸۲، فقه خانواده، ترجمه: عبدالعزيز سلیمی، تهران: نشر احسان.
۱۰. زمخشری، محمود، ۱۴۰۷ ق، الکشاف، بیروت: دارالکتاب العربی.
۱۱. صادقی تهران، محمد، ۱۳۶۵ ق، التفسیر الفرقان، قم: فرهنگ اسلامی.
۱۲. صفایی، سیدحسین، ۱۳۹۳، مختصر حقوق خانواده، تهران: نشر میزان.
۱۳. طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۴، المیزان، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۴. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، مجمع البیان، تهران: انتشارات ناصرخسرو.
۱۵. طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ ق، جامع البیان، بیروت: دارالمعرفه.
۱۶. قرطبی، محمد، ۱۴۰۵، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۱۷. کاتوزیان، ناصر، ۱۳۸۲، حقوق خانواده، جلد اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۸. کاظمی، سیدمهدی، ۱۳۹۵، قانون یار حقوق خانواده، جلد اول، تهران: انتشارات چتر دانش.
۱۹. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، ۱۳۷۸، زبدة البیان، قم: انتشارات مؤمنین.
۲۰. منتظری، حسین علی، ۱۳۶۵، دراسات فی ولایه الفقیه، قم: نشر تفکر.

همسر خود می کند دستمزد بخواد مگر اینکه عرفا جهت این امر دستمزدی باشد و یا قراردادی بین طرفین بوده و یا این قانون این اجازه را داده باشد.

همچنین قانونگذار در ماده ۱۱۰۳ طرفین را به رفتار پسندیده امر کرده و در این خصوص بیان می دارد: «زن و شوهر مکلف به حسن معاشرت با یکدیگر هستند». این ماده دربردارنده قاعده «لزوم معاشرت به معروف» است و مراد از «معروف» هر رفتاری است که عرفاً پسندیده باشد و از مصادیق رفتارهای مذموم قرار نگیرد.

براساس مواد قانونی ۱۱۰۳ و ۱۱۰۴ و یا وجود نص صریح ماده ۱۱۰۵ مبنی بر ریاست مرد بر خانواده، اما حقوق موضوعه، مدیریت همراه با تحکم را نپذیرفته است. بلکه از آنان می خواهد که مانند دو شریک و همدل یاور هم باشند که از ملزومات آن می توان به وفاداری اشاره کرد.

آثار مدیریت مرد بر خانواده

- زن حق دارد نام خانوادگی شوهر را با موافقت او به کار برد.
- اختیار تعیین مسکن اصلاً با شوهر است.
- ولایت قهری بر اطفال بر عهده پدر است.
- پرداخت هزینه های زندگی با شوهر است.
- اقامتگاه زن اصولاً همان اقامتگاه شوهر است.
- زوجه ملزم به تمکین است.
- قیم شدن زن منوط به رضایت شوهر است.
- تحصیل تابعیت شوهر بر زن از نهاد حقوقی نکاح است، نه از آثار ریاست مرد بر خانواده.
- یارانه از سوی دولت، حق سرپرست خانوار است، نه اعضای خانواده.
- مرد حق دارد زن را از اشتغال به اموری که منافی مصلحت خانواده یا منافی حیثیات هر یک از زوجین باشد منع کند.

قُرطبی بیان می دارد:

هر گاه مرد در دادن نفقه به همسرش عاجز باشد، صفت قوام بودنش زایل می شود و زن حق فسخ نکاح را دارد؛ چون مقصود شرعی از عقد نکاح در چنین شرایطی برآورده نشده است. البته این رأی علمای مالکی و شافعی نیز می باشد

اتحاد من و درخت توت خانه عموجان

اتحاد عاقل و معقول

دکتر مهدی حاجیان

صحنه شعبده بازی فلسفی

در نمایش‌ها، شعبده‌بازها برای داغ‌تر کردن صحنه و هیجان دادن به نمایش خود، کار را سخت‌تر می‌کنند تا امکان شدنی بودن کاری که ادعای انجامش را دارند از ذهن‌ها بیشتر دور شود. مثلاً شیری را می‌خواهند از درون حلقه آتش رد کنند. حالا به جای اینکه به شیر کمک کنند و حلقه را بزرگ‌تر کنند، مرتب آن را کوچک‌تر می‌کنند. ما هم شعبده‌باز میدان عقل هستیم. پس به جای راحت‌تر کردن موضوع، اجازه دهید من کار را برای خودم سخت‌تر کنم، با این توضیح که منظور اهل فلسفه از «اتحاد»، پیمان رفاقت و دوستی بین دو چیز نیست بلکه اتحاد از وحدت می‌آید و مقصود فلاسفه هم از اتحاد عاقل و معقول، یکی بودن آن‌هاست. به عبارت دیگر، ملاصدرا مدعی است که عاقل و معقول یک چیزاند، نه دو چیز مختلف!!! خدای من! یعنی من با درخت توی باغچه یکی هستیم؟!

صور ذهنی، واسطه علم و آگاهی ما

برگردیم خانه عموجان و درخت توت. وقتی به درخت توت خانه عموجان نگاه می‌کنم قطعاً هیچ‌وقت گمانم هم بر این نیست که درخت توت، خودش بیاید و وارد ذهن من بشود تا به آن آگاه شوم، بلکه با نگاه کردن به آن صورتی از آن در ذهنم شکل می‌گیرد و در واقع به کمک آن صورت است که علم من به اشیای خارجی از جمله درخت توت خانه عموجان شکل می‌گیرد. به قول فلاسفه، معلوم حقیقی ما همین صورت ذهنی من است که واسطه می‌شود برای شناختن معلوم خارجی که همان درخت توت خانه عموجان است.

حالا وقتی اهل فلسفه از اتحاد عاقل و معقول صحبت می‌کنند منظورشان اتحاد عاقل (یعنی من) با معقول حقیقی (یعنی همین صورت ذهنی) از آن درخت توت عموجان

من و درخت توت خانه عموجان

عموجان خانه تازه خریده و ما هم دعوتیم برای شام در خانه جدید. خانه عموجان برخلاف معمول این روزها، آپارتمانی نیست و خانه ویلایی است. یعنی خانه باغچه دارد و دار و درخت. همچنین شنیده‌ام که یک درخت توت دیدنی هم وسط حیاط آن هست. الان هم که فصل توت است و من هم عاشق توت! دوست دارم هر چه زودتر بروم و این درخت را از نزدیک ببینم. بعید است ربط این مقدمه را با موضوع گرفته باشید! پس فعلاً صبر کنید تا عرض کنم.

ابتکارات عجیب و غریب ملاصدرا

صدرالمتأهلین ابداعات مختلفی در فلسفه‌اش دارد که برای خیلی‌ها عجیب و گاه باورنکردنی است؛ و البته عجیب و دور از ذهن بودن حرف‌ها نیز رتبه‌بندی دارد. شاید بتوان گفت عجیب‌ترین حرفی که می‌توان در نوشته‌های ملاصدرا پیدا کرد بحث او از «اتحاد عاقل و معقول» است. یعنی چه که عاقل، مثلاً ما، با معقول، مثلاً درخت توت توی باغچه، متحد باشد؟!!!! اگر صحبت رفاقت هم بود باز من با درخت‌ها رفیق نمی‌شوم چه رسد به اینکه بخوام با آن‌ها متحد شوم!

مطلبی ساده‌تر از آنچه فکر می‌کردیم

باید بدانیم فلسفه و حرف‌های فلسفی خیلی ساده‌تر از چیزی است که در نگاه نخست به ذهنمان می‌رسد. این حرف شامل حتی این موضوع یعنی اتحاد عاقل و معقول هم می‌شود. خیالتان راحت که من نه اهل جادوگری‌ام و نه کلاه‌برداری، و نه معجزه‌ای در راه است. خود فلسفه ساده است و نهایتاً من این ساده و راحت بودن را می‌خواهم نشان دهم.

است، نه معلوم با واسطه که درخت توت خانه‌عموجان است.

پس ظاهراً تا اینجا خدا رحم کرد و قرار نیست من با درخت توت خانه‌عموجان یکی شوم. پس فلاسفه بحمدالله فقط می‌خواهند مرا با صورت ذهنی خودم یکی کنند.

اتحاد عاقل و معقول تنها گزینه برای توجیه عقلانی علم
اگر بخواهیم کمی فیلسوفانه‌تر سخن برانیم حرف ملاصدرا آن است که اگر قرار باشد من به این صور (صورت‌ها) اطلاع پیدا کنم و به آن‌ها آگاه شوم باید هیچ واسطه‌ای بین من و این صور (صورت‌ها) نباشد.

عموجان چند روز پیش، عکسی از درخت توت خانه‌شان گرفته بود و برایم با پیام‌رسان فرستاد. وقتی به آن عکس نگاه کردم اطلاع و علم من به درخت توت با تمام جزئیات و زیبایی‌ها و اطلاعات جانبی آن پدید آمد. پس اطلاع و علم من نسبت به درخت توت به واسطه‌عکسی بود که عمومیم برابم فرستاد.

حالا اگر کسی بپرسد علم من به آن عکس چگونه شکل گرفت چه باید گفت؟! البته وقتی به گوشی خودم و عکسی که عموجان برابم فرستاده بود نگاه کردم صورتی از آن در ذهنم شکل گرفت و با کمک آن، به آن عکس علم پیدا کردم. اما فیلسوف دوباره می‌پرسد که به آن صورت چگونه آگاه شدی؟ آیا باز ذهنم صورت دیگری از آن می‌گیرد و با کمک آن، از صورت‌های ذهنی خود آگاه می‌شود مثل رونوشت‌های (فتوکپی‌های) مختلف از یک صفحه و اگر چنین باشد صورت سوم و چهارم و پنجم هم لازم می‌شود و سؤال این می‌شود که تکلیف آن‌ها چه خواهد بود و به این ترتیب این قصه تمامی نخواهد داشت!

اطلاع به صور (صورت‌های) ذهنی بدون هیچ واسطه‌ای
نتیجه‌ای که اهل فلسفه از مباحث قبل می‌گیرند این است که ما باید به صور ذهنی خود بدون هیچ واسطه‌ای مطلع شویم و معنی ندارد که ذهن بخواهد باز صورت دیگری از آن بگیرد. پس وقتی به چیزی مثلاً درخت توت خانه‌عموجان نگاه می‌کنم صورتی از آن در ذهنم نقش می‌بندد و ذهن من بدون هیچ واسطه‌دیگری آن را می‌یابد و به آن علم پیدا کرده و به کمک آن صورت، به اشیاء خارجی مثل درخت توت خانه‌عموجان علم پیدا می‌کند.

اما برویم سر موضوع اصلی و آن اینکه ببینیم ذهن ما چگونه می‌تواند این صور را بدون هیچ واسطه‌ای بیابد. چه نسبتی بین ذهن و این صورت ذهنی هست که براساس آن، ذهن بدون هیچ کمک و هیچ واسطه‌ای می‌تواند آن را بیابد؟

اتحاد عاقل و معقول، مشکل‌گشای مباحث ذهن

اینجاست که بحث اتحاد عاقل و معقول مطرح می‌شود. دلیل این یافتن مستقیم و بی‌واسطه صور ذهنی توسط ذهن این است که ذهن و صور ذهنی از هم جدا نیستند و در واقع، یکی و متحداند. برداشت اشتباه فلاسفه قبل از ملاصدرا این بود که در ابتدا صور ذهنی را جدا از ذهن تصور می‌کردند و بعد می‌خواستند آن را به هم بچسبانند که نمی‌شد یا خوب به هم جوش نمی‌خوردند.

معمولاً تصور می‌کنیم که صورت‌های ذهنی مثل تابلویی هستند که وارد ذهن می‌شوند و بر دیوار ذهن نصب می‌شوند و البته بلافاصله جای خود را به تابلوی بعدی می‌دهند و این روند ادامه می‌یابد.

وقتی این جدایی را حتمی دانستیم، اطلاع ذهن از آن‌ها قابل توجیه نخواهد بود. همیشه یادمان باشد که فلسفه با کسی شوخی و تعارف ندارد. برای علم، نیاز به اشراف و تسلط کامل است و با تنها نزدیک شدن و روبه‌رو نشستن، چنین چیزی محقق نمی‌شود. لذا عملاً در بسیاری از مجموعه‌های فلسفی این چنین موضوعاتی لاینحل می‌مانند.

اما ملاصدرا با کمک مبانی خود، آن‌ها را از ابتدا یکی و متحد دانست، زیرا در فرایند اطلاع‌یابی از خارج، ذهن این صور را براساس اطلاعات مخابره شده توسط حواس در درون خود می‌سازد، نه آنکه این صور در جای دیگری ساخته شود و به ذهن وارد شود.

ملاصدرا ذهن را همچون صفحه‌ای جادویی می‌داند که تصاویر در آن شکل می‌گیرند، نه اینکه از خارج به آن وارد و متصل شوند. و چون صورت‌ها را خود براساس داده‌های حواس در خود ایجاد می‌کند و خودش نیز بر آن‌ها مسلط و متصل است و بر آن‌ها اشراف و اطلاع دارد.

اگر چنین نبود ذهن هیچ‌گاه قدرت بر کشف خارج از خود و علم به آن‌ها را نداشت و من هیچ‌وقت هیچ‌وقت از درخت توت خانه‌عموجان هیچ‌اطلاعی نمی‌یافتم.^۱

پی‌نوشت

۱. این نوشتار ساده‌سازی بحث اتحاد عاقل و معقول براساس نظرات علامه طباطبائی (رضوان‌الله تعالی علیه) در کتاب نه‌ایة‌الحکمه است. ملاصدرا در کتب مفصل‌تر خود ابعاد دیگری از موضوع را نیز مطرح می‌کند که در اینجا وارد آن نشده‌ایم.

معمولاً تصور می‌کنیم که صورت‌های ذهنی مثل تابلویی هستند که وارد ذهن می‌شوند و بر دیوار ذهن نصب می‌شوند و البته بلافاصله جای خود را به تابلوی بعدی می‌دهند و این روند ادامه می‌یابد



رشد برای رشد

(الف) مراجعه به وبگاه مجلات رشد به نشانی www.roshdmag.ir و ثبت نام در وبگاه و سفارش و خرید از طریق درگاه الکترونیکی بانکی.

(ب) واریز مبلغ اشتراک به شماره حساب ۳۹۶۶۲۰۰۰ بانک تجارت، شعبهٔ همراه آزمایش کد ۳۹۵ در وجه شرکت افست، و ارسال رسید بانکی به همراه برگ تکمیل شدهٔ اشتراک با پست سفارشی یا از طریق دورنگار به شمارهٔ ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۳.

- ♦ نام و نام خانوادگی: _____
- ♦ تاریخ تولد: _____
- ♦ تلفن: _____
- ♦ نشانی کامل پستی: _____
- ♦ استان: _____
- ♦ خیابان: _____
- ♦ پلاک: _____
- ♦ کد پستی: _____
- ♦ شمارهٔ فیش بانکی: _____
- ♦ مبلغ پرداختی: _____
- ♦ اگر قبلاً مشترک محلّهٔ رشد بوده‌اید، شمارهٔ اشتراک خود را بنویسید: _____

برای ورود به
بخش فروش
و اشتراک
تصویر را
پویش کنید.

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر امورات و فناوری آموزشی

♦ وبگاه: www.roshdmag.ir



سالروز تشکیل بسیج مستضعفان
به فرمان امام خمینی (ره) ۵ آذر ۱۳۶۳



تشکیل شورای عالی انقلاب فرهنگی
به فرمان امام خمینی (ره) ۱۹ آذر ۱۳۶۳